خطی · فهرست شده
۳۹۵۸

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب: رد مرحوم آخوند ملا علی نوری بر پادری نصرانی
مؤلف
موضوع
۳۹۵۸
شمارهٔ دفتر
۲۷۹۲۹
۱۰۵۷۹

بازرسی شد
۲۲ - ۳۶

302

بازدید شد
۱۳۸۲

شماره ۳۵۲

ردّ مرحوم آخوند ملا علی نوری علیه الرحمه
بر پادری نصرانی

بازرسی شد
۲۷ - ۳۶

۱۳۸۲

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب: رد مرحوم آخوند ملا علی نوری بر پادری
مؤلف
موضوع
۲۹۵۸

خطی - فهرست شده
۳۹۵۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الاول بلا اول کان قبله ؛ والاخر بلا اخر یکون بعده ؛ الذی ابدع بقدرته الخلق ابتداعا واخترعهم علی مشیته اختراعا ثم سلک بهم طریق ارادته وبعثهم فی سبیل محبته والحمد لله الذی لو حبس عن عباده معرفة حمده علی ما ابلاهم من مننه المتتابعة واسبغ علیهم من نعمه المتظاهرة لتصرفوا فی مننه فلم یحمدوه وتوسعوا فی رزقه فلم یشکروه ولو کانوا کذلک لخرجوا من حدود الانسانیة الی حد البهیمیة فکانوا کما وصف فی محکم کتابه ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا فالحمد لله علی ما عرفنا من نفسه والهمنا من شکره وفتح لنا من ابواب العلم بربوبیته ودلنا علیه من الاخلاص له فی توحیده وصلی الله علی نبیه محمد المحمود الذی من به علینا دون الامم الماضیة والقرون السالفة بقدرته التی لا تعجز عن شیء وان عظم ولا یفوتها شیء وان لطف فختم بنا علی جمیع من ذرأ وجعلنا شهداء علی من جحد وکثرنا بمنه علی من قل اللهم فصل علی محمد امینک علی وحیک ونجیبک من خلقک وصفیک من عبادک امام الرحمة وقائد الخیر ومفتاح البرکة کما نصب لامرک نفسه وعرض فیک للمکروه بدنه وکاشف فی الدعاء الیک حامته وحارب فی رضاک اسرته وقطع فی احیاء دینک رحمه واقصی الادنین علی جحودهم وقرب الاقصین علی استجابتهم لک ووالی فیک الابعدین وعادی فیک الاقربین وادأب نفسه فی تبلیغ رسالتک واتعبها بالدعاء الی ملتک وشغلها بالنصح لاهل دعوتک وهاجر الی بلاد الغربة ومحل النأی عن موطن رحله وموضع رجله ومسقط راسه ومانس نفسه ارادة منه لاعزاز دینک واستنصارا علی اهل الکفر بک حتی استتب له ما حاول فی اعدائک واستتم له ما دبر فی اولیائک فنهد الیهم مستفتحا بعونک ومتقویا علی ضعفه بنصرک فغزاهم فی عقر دیارهم وهجم علیهم فی بحبوحة قرارهم حتی ظهر امرک ؛ وعلت کلمتک ولو کره المشرکون ؛ اما بعد این بنده راجی الی احوال

لطف

صنف وحقلدن وفا ذره خاک سار علی لونی منعدد مقدار عرضه میدارد که در عهد معدلت مهد پادشاه با عزوجاه آسمان بارگاه شهنشاه جم جاه سلیمان جایگاه اسلام واسلامیان پناه آسمان پایه خورشید سایه جمشید سریر خورشید ضمیر فلک مسیر ملک تسخیر کیوان رفعت آسمان ارتفاع قمر طلعت خورشید شعاع آفتاب بخشش سحاب ریزش گردون کوشش دریا اشتغاع دارا شکوه عهد مصدر صاحب قران دین ومملکت پرور علاء الملک معدلت الله فخر الملوک سلاطین مفخر زینت دیهیم تاج وتخت سعادت بخش طالع وبخت فخو ؛ شریعت را پاس اولست حصن حصین ؛ عرف را پاس او قرار رکن مکین ؛ سخا طبیعت معجز ؛ بل گنجینه حکمت ؛ سینه مخزن صفوت نقره تجربه که هر ز اسکندر در خضر فرو فرست قضا امضا جهان داور جهان آرای بکف ابرو بدل دریا ؛ بخلق بهر گلشن ان بخلق روضه رضوان ؛ بدست ابر در افشان بطبع بحر گهر را مجموعه جمیع مفاخر شرف ومجمع جوامع سلطنت و اقتدار مخزن مناقب خزاین ازل الملک المؤید والله نصیر معدن مفاخر سلاطین ارباب العزة والله عظیم شان والا تبار شهنشاه جهان مطاع عالم مدار ابو النصر روزگار ابو الفتح لیل ونهار ابو الظفر المظفر ذو الشوکة والاقتدار المؤید المنصور بنصر الله الملک الملقب بظل الله العلی الاعلی فی سموات ماه وجاه سلطان الله ملکه وخلد الله تعالی عز وجل دولته واجری فی بحار الظفر والنصر والفتح فلکه حضرتی که باید قصر آسمان پایه نصرت وحرمت ونهیب وپاس داری برضا بست بساط آل آن عزم حضرت محمدی صلی الله علیه وعلیهم افضل الصلوات واکمل التسلیمات ؛ بیاری حضرت باری عز وجل از نجم اقبال همچون معلا شد مرده کمال اعتلا عز ارتفاع یافته خورشید عنایت وتابید ترد دائما بر سر حشمت رسید همت همچون دلاله اتمام در ارتفاع یافتی پایه قصر نصرت مملکت شعار با علوجاه زود علو اعلا برین رفتی طاق ایوان رونق ورواج شریعت غرا با درج معلا یافته بود از بنی لز مهبط مرتبه عنایت وتائید بیزدانی بغفرانی صدق انتماء الولد سرابیه انسیم عز شیم همت همچون والد ملکت ومثلت اداری معلا حضرت کیوان رفعت آسمان منزلت علاء الملک مدار الدولة قرة الدین نصرة الملة ضیاء الدولة سنا السلطنة قوام الدین نظام الملة بهاء الملک زین المملکة قاید الفتح مفتاح الظفر خاتم الفخر سنام المجد افتخار الملوک مفخر السلاطین درة التاج لرؤس الخواقین ؛ انکه با بطون [illegible]

بحرم

ملوک جهان سر بر در صلح کل دارند عدل و دادش عیان و مهر غضب دیو بیدار را القهر دارند لکان
دریا بر دل و دستش سر خجلت بر زیر جیب دارند افتخار الملوک مفخر السلاطین ذی افتخار الملک نظام المملکة
بهی الملک عضد الدولة قرة عین الخلافة العظمی نایب السلطنة القاهرة الکبری عز نواب مستطاب والا
شهزاده آزاده عباس میرزا دامت برکات شوکته و دولته و زینت نمرات سطوته و صولته بازدیاد
و نضرت و طراوت بوستان دلکش نضرت دین مبین و شمشاد خضرت و نضارت گلستان حفظ
و حراست ملت بیضای آل طه و یس همواره در اهتزاز از نسیم عنایت همایون و الای دلکش دل آرایش در جویبار
ولایت و ولای آل خیر کمال حضرت ختم الانبیا علیه و علیهم افضل صلوات الله ثم و در فضای دلکش نضرت
و حمایت ملت بیضا لوای بیت بلند پرواز و از نیتی نبی صحیفه ذی خطر اخوان وفا و خلان صفا از خواص حم ستان
خدا عمارت بمزید توفیق و تایید حضرت ذات ملک نه با نیاز نیز دانه همواره سرافراز باشد لیس منبر برین
رای ملک و ملت آرا از رای بیضا ضیای اشراق تقاضای همایون و الا این قبض اعلام با باعث
حجت و برهان محکم البنیان بر حقیقت دین مبین حضرت پیغمبر آخر الزمان محمد صلی الله علیه و آله الوارثین
لکماله و کشف حجب ستر خفا و نقاب خفا از چهره دلکش نهی المقصد ملت آل خیر کمال آنحضرت از این
ذره بی انصاف عمت مرتبه بعد مرتبه ظهور یافته و از مصدر خطاب سراسر ملت الاخطاب مستطاب دلکش دلی
از رای در تقاضای قیام بانجام این مقصد معتنا که بعد که شرف صدور پذیرفته بود داین ذره بی انصاف
در رضعت باوجود عدم استطاعت و قلت قابلیت بموجب امر ما صعب مستصعب لا یحمله الا ملک مقرب
او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان بعلت عدم وجدان من یحمل البیان و عدم حضور مادة الماده
برای حمل این بار گران یعنی درک حقایق نهج دقایق بیان آن ذره بعد اذات [illegible]
در کشف از مقصد و بیان آن کما هو حق البیان با وجود فقدان مکان بکون فرصت زمان تحمل الحجة و
تحمل البرهان بتحمل بار گران مسامحه و مماطله و احتمال حقیقت الفعل بالاندازه تن در داده بود و محروم
از درک شرف این دولت کبری از شرف درک این سعادت عظمی از روی معذوری ناچار در وراء حجت
تا آنکه نسیم عنبر شمیم فیض لطف خفی از مهب عنایت ازلی وزیدن گرفته سر رشته تدبیر قدرت تاثیر معجز ذره
عمیم النظر آصف منزلت ارسطو فطرت قطب الملک زهر المملکة قوام الدین نظام الملة محیط العلا مرکز
المعرفة معدن العزة والرفعة شمس الفرازنة والسیادة مخزن العلم والمعرفة معدن الحلم والرزانة فرد کامل بدانش از علو

پایه بینش

پینش افلاطون تنجی رهبر و سوی حق رهمون سند السادة سید آل سادات قاید مفتاح
البرکة دین پرور شریعت مصدر و دولت حسب و نسب از پیمبر فرد گنجی رهبری سوی حق رهمون
رخجوی سید والا دودمان رسول ماو محیط مناقب مجمع مفاخر فخر الاجله مفخر الاکابر صاحب المراتب
دیرینه مرحمت جسیم المواهب مقرب بنده معنا مقام قائم مقام میر بحر اللهم مرتضی مصطفی دامت
برکات عزته و نشانه و زینت عزات از دیاد افاضه و اعوانه که عقده گشا گشته محجوب
المومن ینظر بنور الله از روی نور فراست وجه تعذر بلکه در یافته رای عقده گشا بر رشته آن
فرشته در برزبان نشسته [illegible] خط بسط بسلالا رافع پیام دلکش آن بمیرزاده معنا قرار گرفته عقد
از کار فرو بسته گشادند فرشته ره بلاله سخن سنج البازه فرشته دند فرد فرشته ره آیه فرشته زاده
برای نخست سخن سنج لباده فرشته سرشت [illegible] میرزاده بدل برد درویش از اراده بعرت بود نور چشم ثقلین
نقاوه زینی مبتغه مثنی جوان سخن سنج فهم نکته دان لعقل زرین سنج دریش نگاه صورت
مقبول لسیرت معقول تبعیت منقول بعزت مشغول باسم ما میرزا ملا عبد العزیز لا زال کاسمه
عزیزا ابقاه الله تعالی لما کتب و برضا بعد از حصول الکاهی آن معزز فی عند الله از وجه تعذر
که [illegible] احتمال بار مقصود بتحمل نمود رهی نخر [illegible] با ضیاع احوال آن نوباوه بوستان فضل
و کمال طاقت تحمل تقدیر حدود نشد و جهت تعق محو بار بلند از حصول [illegible] باقی شکسته دل
خاطر افسرده و سینه تنگ و اندوه در انتشار بستبه امداد حضرت [illegible] و استمداد از باطن نورانی
حضرت ولایت [illegible] علیه و علی آله الوارثین لکماله اکمل سلام الله تعالی از برکت خوشه چینی
خرمن بزرگان دین و امت برکاتهم بیمن و اقبال معنا حضرت شهریاری زینت عزات اختاله
اقدام بدرک این سعادت و تقدیم بادای این فریضه از طاعت نمود از طریقه موجود [illegible]
اجل اصحی [illegible] عالیه دعاه و خاصه اکابر علما و ملت بیضا و در این باب منبر برین حجت
و جیت الربقه کما سیاتی نوی بابداع طریقه و شیقه انیقه متقنه محکمه عقلیه حرفیه بیعون استغنا دلو
طریقه حسیه باعتبار تواتر اعجاز و معجزه کما هو المعروف المورود من [illegible] الاجله آورده در کشف
نقاب خفا و رفع حجب ستر خفا از چهره دلکش آفتاب عالم آرای این مدعی سعی و در رفع
حجب شبهه منکران دین قویم عزا و رفع حجب [illegible] ملت بیضا اختیار نو اختراع مسلک طریقی جسم

ابها [illegible] و جهینه

التوفیق عقلا بحث بسی ضرور در کار دانسته اول بتشیید مبادی و مبانی برای آبادان بنیان
بیان و تبیان این مقاصد و معانی و احکام و اتقان اهتمام پرداخته پس از تمهید مبادی
ترتیب و ترکیب مبانی نامزید تا یید یزدانی و حسن توفیق ربانی هیکلی خورشید شکل حجت
و برهان و بیان و تبیان شود در نهایت احکام و اتقان محکم و مستحکم ساخته زنگ غبار شکوک
و شبهات ظلمت شعار مخالف کفر و شعار را از آیینه دلهای طلاب حقیقت اصحاب عزت
و اعتبار زدوده بصیرت و بصر پرداخته برای خاطر مجال شیوع شک و شبهه در شیوع پیرا
شبهین ریب در بیشه بیان مکرر گشته با تصحیح افتضاح حال اقوال مبطلان مکال متقلان
نیران ماه عقیده از دلهای عیسی باوری مؤلفان و موافقان رضوان مآب برده شسته باب انواع
انوار الکاشف جمهور عقول در دلجه رسم سو با حقایق و احکام تمام بر پا داشته بمزید درج ممنوعان فراید فواید
بسیار در خلال مباحث مزبوره دا بر از لطایف اسرار و کشف از نقاب پس از بر عواید
انکار در تمعن مباحث مزبوره در آخر کار بکر صورت یافتیم طریقه مورده از اکابر اصحاب
رهبران راه هدی در این باب بتمهیم تمام بر سبیل ابطال اعتقاد کفر و ضلالت بنیاد خصم
رسم عداوت و عناد نهاد و نقض هر عقیده کاسده فاسده زشت شوکه نقیض
مدعی مناقض و منافی افاده تواتر احتمال معجزه در اینجا مانع از تاثیر خبر متواتر در ماده خصم
قائل بنقیض دعوا است شکسته راه طفره سد از هر جهت لف عده و قانون مناظره بحر اعتراف
عدم و التزام حقیت دعوای او بسته در این صورت چنانکه اعتراف بعناد واجبی داد قرار
با شکست او آن از روی عمد و دانسته بدون سهو و خطا التجا حجت بکفر شود پناه برده تا از
تجلی بار گران اعتراف و اقرار بسند حقیت حق حجت باشند مفر و مخلص برای خصم بدر رسم مقصود
نیست و هو کافی در اعلای کلمة الله العلیا و ابطال علانیه حق کلمة بالجمله سفلی منیت
در اتضح افتضاح حال مخالفان ملت بیضا و اثبات حکم موجب حکم اتفاق رسد یافت
حجت مطلب نهایت صعب و مستصعب در زبان وقت نیز بسیار شما عزیز و مستغرب است که اکثر
طلاب و اغلب حضرت با حقیقت اعتقاد و بظواهر علوم حقه از شهود حقایق و لطایف دقایق
علوم حقیقیه در حجاب و از مرحله ربط و رابطه بزبان آشنایان بیگانه لیس بفهم در شهود

آفتاب فهم در پس ابر حیرت بی بهره باشند در حضور تشا ... که در این
رساله وجیزه مرسومه علی رسم العجالة والعجب ... صورت تصویر و تقریر پرفتن محجوب مانده صورت
آشنایی دور و مهجور و ممنوع از ادراک حق مطلوب بی بهره باشند اما از بینی که سر انگشت حکمت بالغه
و صنعت ... خود کرده نشست ... در خور استطاعت خویش با وجود بیگانه بودن از
سرایر حقایق ... بظواهر احوال ... آشنا است ... از خوشه چینی خرمن این کتاب
خواهد بود و با آنکه از کوی آشنایی ... ست ان شاء الله ... خواهد گفت و خواهد شنود ...
آنکس که از کوی آشنا دور است واند که مطمح ما کی ... از برکات افادات آشنایان
گره از کار فرو بسته ... بفضل خدا خواهد گشود و این رساله بمناسبت صورت
با معنی مسمی باسم حجة الاسلام و ملقب بلقب برهان الملة شد لکن خلاصه مطالب در مقام
صعب الانحلال ... آن است که ... مبادی عقلیه و نقلیه و مبانی حکمیه
احکام الله بابطال ملل و مذاهب منافی دین مبین غرا و ملت بیضا پرداخته و تا بنیان حق
دین مبین غرا و کشف از حقیقت ملت بیضا و محکم البیان مستحکم البنیان ساخته
و غبار شکوک و شبهات فی جمیع الوجوه و تعرضات اعتراضات فی جمیع الجهات از آیینه
بیان مطلب و تبیان پرداخته پس از حصول فراغت از مراتب مزبوره بر وجه ضرورت
کفایت از حجت آنها در ضمن دیباچه ... که در خاتمه دیباچه فتح باب
... تأکید و تصریح ... و تشیید و تنقیح پرداخته ... ایراد نقض مورد
سخن ساخته برای اخوان صفا ... و تکملة للافادة اجابة للملتمس ...
الجمهور ... آنکه احقاق حق در مقام الزام خصم
عموم کلیه نه بروجه جزئیه و خصوصیت ... مطلوب حقیقت است ... صورت تمام والتجا ...
ولیکن مبعوث باین دین غرا و ملت بیضا از جانب حضرت حق عز و جل ...
برگزیده حضرت آله حضرت محمد بن عبد الله است یا دیگری غیر آنجناب ...
ظاهر و واضح و روشن ... پس بفهم و بیا ... صاحب بصیرت و طالب
حقیقت که حقیقه ... و جزاینست که از آنچه گذشته ... رساله

اسم الرسالة

عزّ ظهور پذیرفته است چنانچه ظاهر اگاهی حاصل شده باشد بی تأملی و اشتباهی باید غلبه است
ولیکن در رفع و دفع شبهات منشور دینی و سرور سینه ایراد دفع مذاق جمهور و سیاق مشهور بدلیل
رلیجانی بازی ملا ما در کار ضرور اگر چه طایفه و شیقه انیقه موشگافی و دقیقه فقر او ما لیکی
قانون و دستور است که قصه برخی حقانی برق از افراط محدود بر ماش چنانچه محدود در اکذ زند
اشاره برتبه فقود مستند از ان خود منظور است ولیکن الا انی که هر موبازی بر دلیجانی ماری
بر وجه اولی دارد و در دفع ظهور حقیقت دین و ملت ختم توجیب رتبه قصوای طلب و اطلاعات [illegible]
و هب طالب بسیط محیط خاتم است در غایت اتساع و از حضیض ضیق و تنگی مرتفع بذروه
قصوای در اتساع بغایت ارتفاع است در احقاق این حق معلی و الکشف عن مخفی و لله
الخفته از حقیقت این ملت بیضا در ضمن هر مدعا ماده جواب از هر گونه شبهه و شبهه ۲
و ریب در رتبه از فضل خدا آماده و مهیا در رفع هر گونه توهم و وهم الحمد لله که از یمن ۳
و ایمن نور ولایت میسر و مقدور است ایصال جواب بصیرت چنین حقیقت این حق مقدس معنی ۴
بر وجه کلی است در نظر عبرت منظرات از ما مضی بعون الله تعم کزیده عیب مقتضه ظهور الله
اکنون هزاران منت حضرت بی‌چون عز اسمه بود که از رحمت در رکنه مقام
کشف تمام ترتیب شده محل تجلی قال زان بعد از ساعر و طور آمد فرود هلا ما نتقال است [illegible]
که نماند این حیله بر سد زبان غیرت بکند خدا خدا پس بدان ای طالب حقیقت که [illegible]
از عقل و اتفاق خصم با ما در نقل صاحب دعوت بودن این دین ملت ختم مرتبت بانسخ کل
ادیان و ملل حقه سلف منحصر در آن حضرت [illegible] ختم کمالی آن حضرت بر وجه خلاف [illegible]
آن حضرت است و آخر در انجلد و ظهور و اثبات [illegible] کالشمس فی رابعة السماء ایمان
و بیدا البراهین ضرورت و عموم [illegible] منکر التمیز [illegible] و تشکیک کنند و این دعوی منکر [illegible]
بدیهی و شک و شبهه اش در این معنی از فرط سفاهت و غایت عناد و ابطال است
اقوی حجت و دلیل است بر قول آن [illegible] و هبوطه بالوحی من عند الله تبارک [illegible] حقیقت
دین و اتمیز و ولایت حقیقت دین مبین ختم منزلت که بموجب براهین باهره گذشته در اصل
رساله جامع جوامع فضایل و کمالات جمله ادیان و شرایع سالفه حقه منزله من السماء و مجموعه همه [illegible]
مکمل است

۴ اقوی حجت و دلیل است بر قول آن [illegible] من السماء و هبوطه بالوحی من عند الله تبارک [illegible] صح صح

مکملست و ناسخ تمامی ملل و مذاهب سالفه از طبقات مختلفات پس با وجود ضرورت و
بداهت آن حضرت صاحب دعوت بر وجه هر نبوت و ثابت بودن خاتمیت و ناسخ بودن این دین و ملت
مر کل ادیان و ملل سابقه را به اعتبار تمامیت رتبه قصوای خاتمیت و بودن خاتمیت آن
بمزید حقیقت خاتمیت و تمامیت و کاملیت بر وجه مذکور دلیل تام و برهان قاطع بر نزول آن
در نزد حضرت حق عز و علا بر وجه اشرف و اعلی احتمال مبعوث دیگری بودن غیر آنحضرت بدین دین
و ملت و بر دعوت او سوی آن بیّن البطلان یعنی لغزش و خطاست چه بر ظاهر است که حکمت بالغه
یزدانی و عنایت الهی ازاله صاحب دعوة ختمی بر حق و استیلا یافتن او در دایره خاتمیت بتدریج
از نزد او تعیین است لا قیام الساعة بموجب براهین باهره محکمه متقنه تقریر و تحریر یافته در مباحث
رساله ناچار ظهور و استیلا و رونق و رواج دعوت او درین دوره خاتمیت بموجب براهین
باهره و حجج قاهره فرموده نظام اعلی را ایلیک و انتظام کلیه امور عالم اکبر بود [illegible] بدون
وجود و ظهور او احاله دیگری با فتراق بر ضد البغض [illegible] ختم بر وجه حق قیام نمودن در دین ختم
ختم شود بر وجه حق و صواب و اتفق شدن و رونق و رواج دادن با وجود فقدان شرایط
و وصال موانع در باره نفوذ و در حیطه رتبه ختمی نبودن [illegible] توهم آنچنی بحقی
سفسطه است و فرا گرفتن آن حضرت بر دین مبین ختم منزلت بر وجه حق و صواب [illegible] بتدریج
استقامت و حق حقیقت [illegible] بعضی سفسطه بود [illegible] در رتبه اقصی
درجه از عصمت و اصطفا و برخورداری شکفه ختم انبیا و شفقه [illegible] از قدم [illegible]
با استقامت [illegible] از جهت [illegible] امکان تواند پذیرفت و توهم فرا گرفتن
از مبعوث بر وجه حق و صواب [illegible] مطلق [illegible] صورت ظهور او اصلا نه پذیرفته است
در فرض وجود ختم منزلت [illegible] مبعوث الذات مقصود [illegible] که ضرورت العدم [illegible]
الاشف است [illegible] علم اطلاع صاحب رتبه ختم [illegible] اسرار [illegible]
و اسرار دلیها [illegible] حضرت حق عز و علا [illegible] باعلام احوال [illegible] کلها [illegible]
دین مبین ختم بر وجه حق و صواب مطلق تواند [illegible] بر ضد [illegible] نبوت و بعثت
بر طریقه [illegible] که قیام [illegible] ایمان او در ان [illegible] نبوت و خاتمیت [illegible] والسلام

نباید تصرف در امور خطیر کان حزم ابو بکر خلافت از حق در ولایت مطلق با فقدان شرایط خلافت
در این ولایت از علیا درجه عصمت و سیر کشف و فحص مرتبه ربانیت و ذلک متحقق با خلاق حضرت خلاق شاید که تعوّم
و این کمال انبیت بشریت و خروج از ظلمات نقایص امکانی بر اصول العالم الانوار ربانی و محو ظلمت روحیت کلیه با سواد وجود در
آفتاب نور حضرت او تواند بود به اللهم و احاطه بکشف این مرتبه حالی بر در بر لقد بر تسلیم صدور تعلیم از ان جناب متحمل بار گران
تعلیم عربیت علوم در همه فنون و عزایم ادب سنن کتب سر علمی و در جزء استحقاق رتبه علیا فخمی و در جمله اعلی عواصی
و مشکلات شهر شد از خلافت که از بدون شرایط خلافت در روابط استطاعت با وجوه حجت با فقدان سیعه و خطه و استغراق
در گرداب ظلمات تعلقات همواره از خباثت متصور و متبرا از کرامت و فراگرفتن دین مبین خفی از نسخ و مبطل کل الدیانات
و از دیگران که صاحب لیعیان و بعیان لغه و حقیقه جمله از اهل کتاب جهم یهود و نصاری و با غیر اهل کتاب از طوایف
بت پرستان و مشرکان و از قبایل کفره دهری و سکان نجی چهار محیط مزدوری بطلان والدعلی الحقایق اهل است
چه اهل حق از آن که صاحب بصیرت و سنجیده و ارباب حیرت و اعتبار و طلب حق و حقیقت و پیروان راه
هدایت شریعه از ضلالت کفر بر بودند در ترف ایمان و تصدیق وارد ایمان به نبوت آنحضرت فایز و به تعلیم لعرب
و سنن و رجعت با سبب از انجناب عمل کردن بموجب آن تا بمرتبه ارتفاع بر النبیه سوجاین و از لکفره و مکابره
و مجادله و مخالفه آنجناب چهر و حزت نجات محجب و محترز بودند در این صورت محتاج آنحضرت به تعلیم از ایشان
مستلزم دور محال است و اما اهل کفر و عصیان و ضلالت و سرکشی از جمله العاقل الفضیلة و اطاعت بر طرف است
که از دین خفر نبری جوید از تعلیم و تعلم آن عرب در سر با گفتگو با هتمام تمام و عبث بتجربه مشتبه بنا بر دین و ثبت سلیم
که نشسته مجادله و معارضه و محاربه با جناب دعوت به دین و تفهیم حق منزلت جمیع گشته اوقات مصروف جهت بجهال
و اظهار تطیل آن و حقایق و اشاعت حقیقت دین و اثبت بخلاف و اظهار ضلالت جبران خود شان کرده است
بجهان مهر و جان بر لبته ثبت در وقت بکش اطفار نور حق گشته ظهر در صورت تعلیم و تعلّم چگونه تواند شد از
ایشان چگونه تیسیر و متصور است و انکه که لیلتی دین و کیش و آیین و وقت متینی گرفتی همه ایشان محض و از
اطلاع و آگاهی از ایشان و از کیش و آیین آن در کیف ایشان لا یعنی و لا دا شرایط با وجود شیعه بر تهوره جلدوده الی
بعون آنحضرت از مبدء فطرت تا زمان دعوی صحت یافته که ستر الصحه و منصوص العقل مجمع علیه بین الفقهاء است
خصم مبرهم سوی بجز اقرار و اعتراف به تعلیم لدنی بودن آنحضرت مبعوث بعون الحق از نفو حضرت حق و در تربیت وسطه
مطلق بعون مجمع مجامع نبوات و مجمع جوامع ولایت و مجمع جمیع انبیا و اولیا در نبوت شده و لذا به باکتبه ثبت

بعون

بعون آنحضرت از مبدء فطرت تا زمان دعوی صحت یافته که ستر الصحه و منصوص العقل و مجمع علیه بین الاکثر است
لولاک صاحب منزلت علیا بر فخر و خاتمیت حیطه مرکز دایره ولایت و نبوت لعین من نص و مخزن حیث
دار اعتراف بعمل بالضروره ناچار از روی رسوخ دین فعاله و کتاب اگر منضبط با کف ریزه ناباشد خارج از کرسی
که خارک بر یزی بغیر از جهنم و جحیم متحمل گشته باز عذاب الیم اورا متقرر و متصور نیست و در این انتهه طوطی
ضمیم و خسته از انجه شمار از ازل گفت بگوی مرکز یم با اثر ت الله الله صلعم الائمه و ما ازید الا الله صلعم با استطعت
و ما توفیقی الا بالله و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر **اشاره** موجود یا تام است و هو الله یکون لم
کمال بالقوه یا یا ناقص و هو جمیع خلاف التام بالمه کمال بالقوه موجود تام یا تام است و هو عالم الجبروت
یا فوق التمام و هو الله القاهر فوق عباده موجود ناقص در استکمال و تمیع بدرجه کمال یا مستکفی است و هو
بالمستکفی فی استکمال لا فه بذاته و بباطن ذاته با طن با طنه و بوسایط ذاته و مقوماته المترتبه المجتمعه المقدمه طول
المراتب اللاهوت مبارک اسمه و المتقوم قبلیه و بعدیه بینونة الصفه لا بینونه العزله فان الترتیب الطولی
و ترتیب العلل المعلوله یؤدی الی ضرب من التوحید الواحده و مع ذلک القراب و رتب الوراء باطلان
بینونه الصفه یا غیر مستکفی است و غیر مستکفی در استکمال در رسیدن بدرجه کمال بر خلاف مستکفی محتاج او از
وسایط و مقومات توحید ذات خود ما بجلیه بینونه العزله محتاج و از شعب ذات بغیر خود و بغیر از ذات
منفصله الذوات مختلفه المقامات خود لا بد له منها صحیح است موجود فعال از ابو زید علیه مستکفی است و موجود
عنصری با جمع عنصری از جمله غیر مستکفی است **اشاره** فطرت انسان خیر بر ترین حیوانات علیه و هو
حیوان حیوانات مزدوج است از ملکیت و بهیمیت جامع بحرین بحر ملکیت و بر حیوانیت است فطرت
ملکی سوی افضلیه حکمت و معرفت و تنعم به نعیم تمجید و تسبیح و تقدیس و تنزیه حضرت صمدانیت و تقرب
حضرت احدیت و ترفع عالم و حدانیت است و فطرت بهیمی سوی اقتضای فعلی اشتهای شهوت و
اقتضای امور ظاهر و مستلذات بهیمیت و انهماک در شهوات عالم طبیعت و استغراق در لجه تلذذ ذات جسمانیت
و استهلاک در ظلمات منهیات حیوانیت و تعلقات ظلمانیت سماست همین ذنب است **تکمله**
تکمله در مجموع انسانی فطرت ملکی بر اطاعت عقل مفطور و سر بر بهر بهیمی عقل اعداء دستور عالم
نور بر ترتیب از حیث خلق دور و فطرت بهیمی بر طبع بهیمی مجبول سر بر جهل مغز و ضدیت جهل و
ظلمت نزد او اشد از انجاست که در مرکز فطرت آدمی میدان مجادله و معارضه در میانه عقل و جهل بر پا است

دنیاویست پنهانی و جهل آمیز است این کلام بروایت است که آن نخوت ابلیس با بنی آدم و ... تدلیس و
تلبیس جنیان ابلیس در فریب دادن حضرت آدم و تمهید مقربات هبوط آدم از عالم ملکوت به این عالم و بسط
بساط نزول وحی و بعثت انبیا و خلافت اوصیا و اولیا بدار دنیا و ضرورت لزوم جهاد و دفاع اولیای حق
با اهل عناد و الکفار و عکس بر رد این مسراجه فافهم از اینجا جواب است بر ظاهر است که خصوص این مجادله در حضرت
لقدرت و ضعف به ما منوط و مسکونه از هیبت و معارضه لشغور و استشعار و افتخار و احتساب ارباب است از فکر و
نظر تا بجا رسد و در شکر از مقصود قدرت ... اختیار است از اینجاست که لوحه رفیعه وحی ... لکن لا اکراه
فی الدین از است **اشارة** بر صاحب بصیرت ... است که در سلک ... آن رتبه علیای سیادت
وا ... مرتبه ... ملکیت و ... منزلت و الای ... و حکم راند بمیران ... اعلی رفاهه
فطرت ملکیت ... و ... منزلت فطرت ... صورت
افاضه شدن و بنده خواهند شدن از ضبط صواب و صلاح و نظام بردن بخطا و غلط مشغول شوا ... ملکیت
انجام موقوف است **اشارة** بر نتیجه وجود انسان در رسیدن بقرب حضرت معبود و عروج و صعود
بر ذروه مقصود و در پایه بردن براه هدی و استخلاص از ورطه هلاکت نتیجه هوس و هوا ... فطرت
در ورطه استکمال و ... باجهل و جحود ضلالت نتیجه هلاکت ... شرایط استکمال ...
... نتیجه استعداد است یا بحسب جبلت از جهت ضعف فطرت ملکیت مجبول بر جهالت در هدای
براه هدی محتاج بر ... رتبه علیای استکمال از انبیا و اولیا است و نواب خاصه ... از
سایر طبقات عالیه درجات علما و رهبران راه هدی از پرتو نور مهر ایشان از فرق ... در نزد
... نور نبوت و ولایت ... خلافت اگرچه شرفیا ... ولیکن ... این طبقات عالیه درجات
دیگران از فرق عوام بوجوه صاحب رتبه استکمال ... رتبه استکمالند محتاج و از
استفاده از نور وجود عالم افروز آن عصمت مرتبت استکمال منزلت اگرچه ... آفتاب ...
حجاب ... **تکملة** ... خاتمه ... مرتبه رتبه استکمال از رتبه مجموع
عالم از ذره تا ذره و از ذره تا ذره برتر و در ماده علیا مرتبه حضرت خاتم ... استکمال
... نور تجلی جمال ازلی در وجود ... کمال اول ... برابر است یعنی ...
وا ... مرتبه علیا ... مقام ... از وجود حضرت ذات ... از ... ذکر ... است

واین رتبه والا خاصه ... اخص است و فرمود ... که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
و لا نبی مرسل ... سوی ... است ... از ... عالم امکان نقصان به
... نوع انسان و مقصود از وجود انسان استنتاج نتیجه وجود ... مرتبه استکمال و از وجود ...
استکمال ... حقیقت ظهور وجود با ... حضرت ... و الیه ... مرتبه آن حضرت است ... وقت
مقصود از وجود عالم امکان وجود انسان ... وجود انسان ... از وجود انسان ... رتبه ...
که ... منزلت علیا و مرتبه والای ... حضرت ختمیت است و ... از ظهور نور ... و ...
وحی ... ختمی ... خاتم ... نهایت ... که ... ادراک ... مقصود
بالحقیقه است **اشارة** اگر صاحب رتبه نبوت و ولایت بحسب جبلت فطری و فطرت ... خود
بر رتبه عصمت و استکمال مجبول ... از ... از امور ... منظور ... دور
باشد ... لازم آید ... در قوام و نظام عالم ایجاد ... رفت ... از آغاز با انجام ...
خاتمه ... طاهر ... لازم ... وجود ... است **تبصرة** رتبه علیه
عصمت و استکمال ... آید یا بکشف ... که بالهام مسمی است ... یا بکشف حقایق
روحیه ... آید ... کشف ... روحی معبر آید تحقق یابد و ... رسم ... است
چه در ماده ... اول و ... روح القدس است که ... وحی الهی است ...
از ... عرش الهی و ... از ارکان چهار ... عالم ... کشف وحی ... عبارت است
از کشف حقیقة الحقایق و ... روح اعظم عقل کل روح عالم ... کلیه عالم ... است
از تجلی ... استکمال ... حقیقة الحقایق ... حقایق و رقایق ... تحقق
... روح الارواح که ... جوامع حقایق ... بقلم اعلا است
واین مرتبه از کشف ... خاصه ... حضرت ختمی ... کمال آن حضرت است
و سایر طبقات انبیا و اولیا ... استکمال ... از کشف ... حسب ... و ...
مقامات و اختلاف ... التصلات ... حضرت روح ... مقامات
انبیا و اولیا در مراتب استکمال حسب ... است که در مراتب ... از ...
... حضرت ختمی ... از آغاز و انجام صاحب این مرتبت علیا خاتم ... سلام الله الملک العلام

مراد از بنیاد آدم ابو البشریست منه دام ظله

کریمه مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة
مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من
یشاء دلالت کند گویا که مشکوة بوجهی از جسم کلی و مصباح از عقل کلی و زجاجه از نفس کل و شجره زیتونه از ماده
کلیه لا شرقیة و لا غربیة از آن رو بکلیه یکاد زیتها یضیئ از استعداد قوه و استعداد نور ترتیب یافته دلالت بینه
و از ملکه قوت شده شدت صفا و نور ترتیب یافته و استعداد نسبه و قوه عقل هیولانیه و لو لم تمسسه نار کسب منفی از
اتصال العقل فعال و استناره از عالم انوار نور علی نور بوجهی از جمال سورتین خاتمه شد و سلوک خضر بفاتحه
الکتاب عالم کلی و بوجهی از روابط مصباح عقل کل بنفس کل در مشکوة طبع جسم را وصف دهد تا بعث تا لیت

تکملة جنس اسم جلاله که الله است اسم اعظم خدا و امام الائمه مجمع جمیع صفات علیا و همه اسمای
حسنی و مرجع تمام اسمها است مثل و منظر او نیز که وجود جمعی حضرت ختمی است مجمع جمیع مظاهر اسمای حسنی و مرجع
تمام انها بوجه اشرف و حضرت اعلا می باشد و امام الائمه در ولایت و نبی الانبیا در نبوت و سید المرسلین
در رسالت حقیقة الحقایق مجمع الخلق مرجع الرقایق در عبودیت تمام التمامات و کمال الکمالات و منبع الاحکام
در ربانیت و تخلق با خلاق حضرت رب العزة بوجه اتم جواد و مبدا شده چه حضرت ذات الهیه تعالی
عز و علا بسیط است و بسیط در کمال وجود محیط است مثل و مظهر محیط بسیط نیز همه مظاهر اسمای حسنی
و صفات علیا شود و مظهریت محیط همه اباشیئات صفات علیا و اسمای حسنی شود و مظهر است
بسیط هر بسیطی جدا در حقیقت چه در مظهریت با شرکت بسیط انبیا و در بنا شریک و با انبیا در مظهر ذات
یکتا نه با انبیا شریک بنا از بینجا است که آیة الآیات و بینة البینات و مجموعه کلمات تامات و
حجج البالغات و برهان البراهین الباهرات بود اوتیت جوامع الکلم از صفات خاصه
و نعوت مختصه حضرت ختمی است و شریعت محمدیه ختمیه مجمع جوامع شرایع سابقه و مرجع همه آنها با تحقیق
بدون شائبه از مجاز و مسامحه و بر همه مکلفات و متممات شرایع و ملل حقه سالفه بوجه الطف و سهل ارفق
حاوی و محتوی است **بشارة** منظور از این بشارت اثبات رتبه وجود فایض الجود حضرت ختمی مرتبت
بحسب آغاز و انجام چنین مجمع حدوث و قدم و مرجع قضا و قدر و لوح و قلم محیط و مرکز عالم است و مرهم
النفس و آفاق ظاهر مجمع باطن و ظاهر بحسب آغاز از همه انبیا و اولیای سلف مقدم و بحسب انجام گران شان
بلکه بر جمله عالم و عالمیان مقدم است بحسب آغاز فرزند ابو البشر و بحسب انجام آدم ابو البشر سو بیده چه در حقیقت

حضرت

حضرت لعلم مظهر نور خاتم نور خاتم حقیقت لعلم و مظهر نور قدم است از این است روایت آمده که
وجود عالم الجود حضرت ختمیه در مقام تقدم ربوبیت نظام که عالم امر است به فیض مقدس و ذات اقدس
و رحمت واسعه و غیر ذلک من الالقاب فی الاسماء الملک المرتبة العلیا موصوف و مسمی است و در برزخ
بین الوجوب و الامکان در عالم جبروت است عقل کل و روح الارواح روح عرش اعظم و قلم اعلا است
و در برزخ بین الجبروت و الملکوت نفس کل ملکوت کلی کرسی و روح کرسی ید بر کل کلمات حق تعالی
در ازل چون عقل مرتبتش از عقل کل مرتبت عرش و کرسی از بیضه عنصر است در عالم نهادات و ناسوت طبع
کل جسم کل عرش اعظم است **بشارة** از بنجاست که منزلت حضرت ختمیه چه نبوة
چه الهیه از کلیه عالم امکان بوجه اجمالی منزلت قلب عالم اکبر است و بروجه تفصیل منزلت ختمیه
نبوتیه از ختمیه الهیه منزلت شمس الضحی از بدر الدجی منزلت بیضه نیز منزلت آفتاب از فرض قمر است منزلت اولو
العزم از انبیا از انوار ختمیه منزلت جبال شامخه از شمس الضحی است و منزلت سایر طبقات انبیا و
اولیای خدا از ازل ما علیهم سلام الله تعالی منزلت قطعات اراضی مرتفعه از بیضه عنصریات منزلت
اتباع و اشیاع انبیا و اولیا از سلف و خلف علی اختلاف الدرجات از آن علیهم صلوات الله
الملک المنان منزلت قطعات اراضی منطمه از خورشید جهان آراست و مشترکون در نور کل واحد منهم
علیهم السلام فاضه سر الله تعالی از آن نور است چنانچه لیث رسید ابان دینه است **استنتاج**
از این روایت بپرداخت که گفته شد بینه بر آنست که مقصود از وجود فایض الجود نبی و ولی صاحب رتبه
علیه مستکفی نه همین بجود هدایت و ارشاد دیگر مستکفان نیاز مندان از عباد و تعلیم طریق صواب
و صلاح در نظام معاش و معاد و امور خلق گفتند سلوک راه هدی و برانگیختن ایشان بر رو بر
پیروی رهبران راه سلامت و سداد است چنانچه خاطر شیطنت گران اثر طایفه از ملاحده صوفیه
شیطنت دیگر از اندیشه ضلالت و غوایت بینه رو از مغز بیشه باد و سته راه صلاح و سداد در رشد
و ارشاد است چه از آنجا که موجود مستکفی از فیض موجود فضل الفطره و حاله کمال بالقوه است هدایت و
ارشاد عباد از انبیا و اولیا مقصود بالعرض و جمیع هدایت عباد است و استکمالات و استتمامات
ختمیه چنانچه از آن روایت رفت است بالذات از مطلب ایجاد و مقصود بالحقیقه از ایجاد کلیه
عالم امکان بنیادی است **استکمال** بوجه استحقاق لذت تشایع و متابع در جمله استکمال انبیا و اولیا

وارتمه و متممات کمالات شأن است چنانکه کمالات عامه انبیا و اولیا از مرتبهٔ کمال و
مظاهر و مرایای ذات فرد و صفات حضرت ختم کمال و حد انتهیت شأن است همه از رشحات انوار شان
گذشته ظاهر و ایشان است بی حضور از غیبت و رسالت تصرف در عباد برسم ... و ارشاد و تحقیق شان نیز بوجهی
و تبلیغ بر طریقه صحیح و سداد و افاضه صحیح بالغه تمام محض از همه بر در درگاه عباد است و تحقیق نیز بوجهی
چنانکه شأن رسالت فیض با کمال انبیا و اولیا آنکه جمیع کمال انبیا و اولیا علیهم السلام می شکال ختم کمال
عام و شامل است **بشارة** الطالب حقیقت بدان برسم ضرورت که تصرفات انبیا
و اولیا بموجب صفت ولایت حقیقت رسالت و عبادت بر دو گونه است تصرفات اعداد و تصرفات ایجاب تصرف
اعدادی بموجب حقیقت رسالت و تصرفات ایجابی بموجب صفت ولایت است بعبارة اخری تصرف اعدادی
منوط بمرتبه تصرفات ایجابی مربوط بر ولایت است هر نبی و ولی وصی بمرتبه هدایت و ارشاد و
تعلیم راه سلامت و سداد مینماید و بر ولایت افاضه ایجابی بسا افاده ایجابی مینماید بهدایت و ارشاد و تعلیم
راه سلامت و سداد که حضور و مخاطبه و مکالمه درست فهم با نازل منزلت خود محتاج و از تعلیم و تعلم لیزی در
مخاطبه و مکالمه با مکانات حتی که تحقق این معنی لا بد و لازم حیث اما افاضه ایجاب و افاده و ایجاد که حضور
حتی غیر منوط بلکه بوجود منبض و موجد مربوط است هر از عالم جسم و جسمانی و از موجود محض طعم افاضه ایجاد
نماید و جسم و جسمانی موجود محض طبعی و علمیه جز اعداد و سوانح بدیر لوازم اعداد و رفع موانع است اینها زیاده که
قبول صورت از فیض وجود توانند کرده باشند و از مرتبه امتناع و ابای از قبول بحیز جواز و امکان آمده باشند
پس علت اعدادی مناط صحت امکان و جواز وجود است در باره تمهید و وجوب وقت و فعلیت و نه
مناط ایجاب افاضه جواز و امکان لازم ندارد فعلیت و فیضان سعادت از اینجاست که ظهور معجزات
حسیه و صدور تعلیم و ارشاد موجب قبول ایمان و لزوم اعتقاد وقت و فعلیت پیروی رهبران در راه هدایت
و سداد نیست چه بر ظاهر است که رهنمائی لازم ندارد پیروی سعادت رهبری موجب نشد رهبری بود لذا
طریق لازم نیست ایصال محصول مطلوب منوط است با ختیار راه هدی بقصد استکمال و اراده اتصال
اشارة و لطفی که از فضل خدا لازم است نیست مگر رفع موانع و تهیه اسباب بلکه در حیطه قدرت
و ختیار عباد نباشد تا از تهیه اسباب و رفع موانع اختیار طریق صواب دری از قوه و استطاعت
بر روی عباد گشاده و مراد از ایجاب افاضه صورت است بر وفق قابلیت و اعطای وجود است بر از محض حصول

جواز و صحت و منوط بودن افاضه ایجاب بجواز و صحت در ماده است که معلول مرکب باشد
از ماده و صورت **اشارة** صدور انتهای معجزات و کرامات و خوارق عادات از مجرد
اراده انبیا و اولیا منوط و مربوط بمقام مرتبه ولایت و ربانیت و تحقق ایشان با خلاق حضرت
رب العزة عز و علا است خصوصا حضرت ولی الاولیا علیه السلام فلعمتنا باب المجر لقوة ربانیة از اینجا راز
در لبته گویا و سر رسالت معجزه بر بیدل لاذب از اینجا ظاهر و هویداست و ظهور هدایت و ارشاد
و هدایت و امثال اینها که از مقوله اعداد است مستند به مرتبه رسالت بموجب بشریت باشد
حضرت نجیب عنایت لکانه به همت جز و انتهی الطلب حقیقت در او در ولایت که تصرف
ایشان نیز بوجه موجه است بدان نیز باذن الله تبارک و تعالی که حضور نیز برهان حسب مرتبه
بشریت در مرتبه و الای و الکشف **اشارة** شرایط تصرف بر وجه اعداد چهار است که تصرف از پی
چهار یا چهار رسالت صاحب مرتبه است و افاضه علم براه هدی و اظهار معجزه و افاضه بینه بر صدق
دعوی و تمکین عباد از دعوه و تصرف صاحب شکوه در امور ایشان بحسب دنیا و عقبی است و شرایط
تصرف بر وجه ایجاب افاضه و ایجاب و وجه الله خصوصا من قبول تصرف از روی اخلاص و تحمل اختیار
در راه هدی از روی صدق و صفا و اختیار پیروی رهبر راه هدی برای فرقه خواست **بشارة**
مرجع همه انبیا و اولیا و مجمع تمام کمالات ایشان حضرت ختم و آن حضرت کمال این صدر اعظم است
پس همه کمالات ایشان و تصرفات ولایت ایشان در حقیقت مظاهر و مرایای ولایات
و تصرفات خاتم و آن حضرت ست و از اینجا ست بودن حضرت ولی الاولیا علی المرتضی علیه السلام
در ولایت مطلقه حضرت خاتم الانبیا ظاهر و نور ولایت جناب بر همه انوار ولایات
و نبوت بجز ولایت ختم در نبوت ... سرّ کلام نبوی که علی با همه بود سرا و با من جهرا
از اینجا هویداست و در کشف این دقیقه و ادراک این نکته در دیده بصیرت نور و ضیا و صحاب
عبرت سوف بیت مستغنی است **اشارة** در نزد فقد شرط تصرف بر وجه اعداد که عبارت
از تمکین تصرف از جانب عباد است تصرف بر وجه اعداد چون مؤدی نفعی وقت و موجب
انسداد باب اصلاح و باعث فتح ابواب افساد است پس اعتزال و انزوا و حتی بسا خفا
صاحب رسالت ناموس مطلق و جهد مفروض و نیابت خاصه یا عامه بر وجه اعداد در هیدا ... ید

ارشاد و هدایت و مسترشدین از عباد و تعبد و رشاد از جانب حق قانون و دستور است و در این مقام از غلبه
فرجام تصرف بر وجه افاضه و القاء درباره رهروان طریق صلاح و صواب کالعفو برجا و نظام عالم
و انتظام امور اهم از بنی آدم و غیر از آدم از پرتو خورشید نور وجودش در این عالم برپاست و حصول این نتیجه
رفیعه از فروغ رشد و انوار عبادات و استکمالات جهان افروز عالم فروغ آن رهبر رهروان راه هدایت
چه اشارات کنز مخفی ثابت که کنت کنزا مخفیا غرض از خلق شجره طیبه رتبه شکفته در بوستان سعادت
بنیان وجود دنیا که رواد لیا من الغرد الاعتبار مستنتج نتیجه النتایج ثمره الاغنا رعام التمامات و کمال
الکمالات حقیقه الحقایق و نور الانوار روح الارواح و الاشباح نبوه النبوات و ولایه الولایات آیه
الآیات بینه البینات مجمع الحقایق و الرقایق دره دوار از خاتم ادوار المیلی و زنار وجود در یتیم ذات
التعظیم خص چه دره بنوبه چه در عز الیه و استکمالات و استتمامات خفیه مجمع جوامع عبادات و مجامع
مبی هدایات و مرجع تمامی استکمالات در ادوار گذشته میباشد و حصول غایه الغایات الحقه الحقیقه و وصول
خاتمه بفاتحه بپیوستن نهایت ببدایت و ختم شدن سریر ولایت باستکمال نور ختم و انوار ختم کمالی منوط
نظام کلیه عالم و قوام و انتظام امور جهه قبایل و امم و نظم گردش افلاک بر محور مرکز خاک و تنظیم احوال
بنی آدم که غایت هستم و هم اعظم تمامی ابعاد [illegible] هدایه و ترقیات انوار خفیه بارتباط [illegible]

تفریع عالی پس درین مقام امتحان فرجام احقی بود [illegible] نور ولایت و خلافت و امامت ختمی
منزلت در پس حجاب [illegible] حکمت انتظام غایه الغایات الحقه الحقیقه و استکمالات جامعه کامله ختمیه و عبادات
عامه تامه ختمیه و لویه [illegible] حصول توابع [illegible] جوامع و مجمع المجامع [illegible] طبقات غایات کلیه
و فواید جبتیه کامله ثمرات [illegible] نتایج [illegible] آدمیان
عامه البرکات آثار علویه و ادوار فلکیه تمامی [illegible] نظام عنصریت [illegible] کواکب انجم حرکات و سکنات
الفلکیات و تغیرات تاثیرات و تاثرات ترکیبات و ازدواجات [illegible] الثمرات [illegible] عنصریه
انتظام استکمالات و عبادات و مبی هدایات خواص از تشیع و عوام از اتباع از پیروان راه هدی
منصرفاتق اینجا به ولویه خفیه اعدادات تصرفات اعدادیه [illegible]
در ستر و احتجاب آفتاب آسمان امامت و ولایت در پس حجاب غیبت [illegible]
خود برپاست [illegible] مباشرت تصرف بر وجه اعداد [illegible] ارشاد عباد که [illegible] در حال غیبت

الحجر

و حجب [illegible] از آن ممنوع و از این وجه از تصرف در امور دنیوی و دینی مستتر شدن از عباد و اوصیا
صلاح و مصلحت مبنی بر رعایت حکمت بالغه بنواب خاصه در غیبت صغری و بنواب عامه در غیبت کبری
بشرط غلبه هواهای هر خط مفوض و مرجوع است بر فرض ارتفاع نور وجود عالم افروز آن خورشید
انجم فروغ از زمین چنانکه عقیده فاسده و طایفه کاسده عامه [illegible] و فطرت غوایت
ایشان است از ابعد [illegible] اسلام مبانی است غایتیه حقه حقیقه عبادت تامه ختمیه بزرگ حق
عبادت و عبادت حقه حضرت رب العالمین است از زمین مرتفع و طی نظام و انتظام از عالم [illegible]
و انجام آدم و بنی آدم بحق مرفوع آید ثمره قصور شجره مبارکه کل عبادت و اکتفا به [illegible] عبودیت
که حضرت الهی مرتبه ربوبیت [illegible] الحصول ثمره طوبای عبودیت حسب تقاضای قوه ذاتیه
عبادش از رسیدن بکیفیت حقه غایت ممنوع و در مرتبه قصی رتبه ثمره القصوی که بر بوستان [illegible] خاتم
باشد ممتنع الوصول آید بنا بر این آسمان در گردش آفتاب و ماه و ثوابت و سیاره در پاشش آتش و آب و
خاک و باد در آفرینش ابر و دریا در تربیت زمین فلک افلاک در نشر نظام آفرینش [illegible]
و نان خورش از ابتیاب پرورش آید و هوای نفس اماره هر فاسق و فاجر و ملحد و کافر در لجج تعفن
و عفونت [illegible] و فسادات و غوایت موطن [illegible] شیطنت مسکن شهوت بهیمی در پرورش بهیمیت [illegible]
در شهوت بکیفیتی آید تا لذات بهیمه و مستلذات دنیه فانیه و غلبه ظلمت جهل و جنود ناری
بر نور عقل و جنود نورانیت وجودش افضل [illegible] سلطان آفرینش آید [illegible] و کار فرمای [illegible]
برخلاف مقتضای صدق [illegible] فطرت عقل و دانش آید **استخراج و استنتاج** . از اینجا که [illegible]
نعم و حسن توفیقه از [illegible] لاحقه [illegible] موجب [illegible] باهره در حسب الاتفاق
آرای حقه اصحاب علوم حقیقیه ارباب حکمت [illegible] وضوح پیوسته که غایه الغایات
بعینه عین بدایه البدایات و علت غائی بعینها در حقیقت همان علت فاعلی است و مبدا المبادی
بعینه همان غایه الغایات و نهایه النهایات است و بدیهی قطعی و ضروری اولی است که انتفای علت
موجب انتفاء معلول و انعدام معلول لازم تابع انعدام علت فاعلی است پس با انتفاء غایه
حقه حقیقیه و غایه الغایات الحقیقه موجب انتفاء خاتمه عین انتفاء فاتحه است عالم موجود
و نظام و انتظام در وجود نقص لازم آید گرد در حال وجودش معدوم باشد و از حلیه وجود و زینت نظام و انتظام

و انتظام ممتنع

۲ دوره ۲ فلکه ملک
۷ دفتر اسلام
و حفظ [illegible]
و آن و کار فرما

مسلوب و از وصول بنهایت و بلوغ بسر منزل مقصود بحقیقه ممنوع و محروم باشند و منع نظام کلی
جمع از وصول بمقصد اصلی و غایت حقیقی و مقصود کلی موجب نقص و عجز حضرت علة العلل و مبطل اسباب
و بنا بر رای فاسد و مذهب کاسد کافر حق تعالی ملت بیضای آل خیر کمال حضرت خاتم الانبیاء محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله الوارثین لکماله بر حسب اشارات سابقه و ثبوت بالغه لاحقه انعاما عم الی
مفاسد کلیه و توابع و لواحق انتها لا تحصی باطله و لوازم فاسده لا یغفر الله بر خلو زمان در این زمان
که سنه ۱۲۳۱ هجری است از نور وجود عالم افروز مستفیض فروغ قمر الطلوع حجت خیر منزلت محمد بن الحسن
قطعات مترتبه و خلو زمان از حجت مستکفی فطرت عصمت منقبت و از عبادات و مجاهدات و
استکمالات و استعمالات آن مرتبه با وجود وعده کثرت آن رتبه مستکفا تحت حال اصحاب رتبه
عصمت و استغنا و نیاز مندان تعلیم راه هدی و لطف نقص و عجز حضرت ذات اقدس که یا ما علیم حکیم خبیر
لطیف عدل قدیر با در دانائی و توانائی بی نیاز از غنی مطلق و کامل در جمیع احیان سوء رسم خود در
موجب است چه منع نظام کلیه عالم و انتظام امور معاش و معاد بنی آدم بعد حجب رتبه مستکفی و
عصمت به عبادات و استکمالات انحضرت در بعضی از ازمنه و اوقات حسب اقتضای اشارات و بتقطیع
واقع و منقطع و خلو بعضی از ازمنه بدون بعضی تخصیص بلا مخصص و ترجیح بلا مرجح است و با احکام و اتقان
صنع صانع علیم قدیر حکیم با بنای انبیاء از منافع و دوام نظام کلی و انتظام امور جلی و خفی از منتهی
و حکمت حکیم علی الاطلاق خلاق مطلق مدبر نظام انفسی و آفاقی موجب اتقان و احکام و مقتضی
دوام نظام و انتظام است و منقص احکام و اتقان انتها یا نفی نظام و انتظام است لغو عبث
و محال محیط سرمدی که اقصی الغایات منتهی المرام است و انصرام ازمنه و انقطاع اوقات بخلو زمان
از برکات وجود حجت منزلت رتبه مستکفی و عصمت بنیان اتقان و احکام و دوام نظام و انتظام سوی موجب
انهدام است بر ظاهر و ابانی است که نفس کلی در زمان خلو از عبادت حقه و حق عبادت که وظیفه خاص
رتبه مستکفی و عصمت است بهیچ وجه بروز کمالات و رتبه خاصه عالیه رتبه خیر منزلت است ممنوع از نوع
از استکمال و مهجور از مرتبه در تحصیل کمال که اعظم فروع استکمال است میگردد و هر چه متدارک نماید بتلافی
مافات در آینده در این صورت سیر و سلوک که بغایة الغایات و تمام الکمالات و نهایة النهایات باشد هرگز
انتها نیابد و مقصد و غایتی لذا بحال عالم و نزول نور وجود از رتبه جلال قدم بر رتبه حدوث ظلمت سرشت و

قدم ازل

و نزول

و عبده المقدس

خدام

مع

و زوال است جسم و صعود نفس از حضیض ذره تا اوج خلقت برزخ فطرت نوع آدم که عبارت از میوه شجره
خاتمه فطرت آدم نفاخه اکمال عالم است در کتم عدم بماند و انتفای خاصه نفوس کل است چه جمیع همة
و حیوانات نفس نباتی انفسی و آفاقی و مرجع تمامی استکمالات و طاعات و عبادات جلی و خفی است چه
از سمویات و چه از عنصریات عناصر امهات و مرجع تدبیر کلی است بر خلاف اجزای نفسی طریقه استکمال او نفس
جزئی است چه نفس کلی از استکمال کلی محیط بجمیع ازمنه و اوقات و استدامت استکمالش در همه اوقات
و مواظبتش در همه ازمنه بعبادات و مجاهدات در اتمام سیر کلی و اکمال سلوک جمعی با ما چنانکه
بنای استدامت تدبیر و تحریکش در جسم کلی که محتوی کلیه اجرام فلکیه و اجسام عنصریه است بر مجاری
افلاک و مدار است چگونه متصور نشد که زمانی خود را تمام اجزائش بمقدار حرکت کلی جسم کلی است و حرکت
کلی بتحریک کلی نفس کلی منوط و تحریک کلی دائمی از نفس کلی بحرکت کلی دائمی و خویش مربوط است چه قابلیت
نفس تا جسم کلی چه جزئی بحرکت است و حرکت نفسانیه بعینها تحریک جسم و قوای حسی نفسانیه است و حرکت نفس
کلی بر خلاف نفس جزئیه بشریه دائما بر وجه استکمال بطاعت و عبادات و صعود صفت خاصه نفس
جزئیه بشریه بموجب نفس ضعف غلبه قوه بهیمیه بر فطرت ملکیه است بشارة بعد بشارة از اشتداد از نیم
است و نیز جانی طالبان تتمیم است که استکمالات و عبادات و مجاهدات سابقه
طبقات انبیاء و اولیا در ازمنه سابقه مظاهر استکمالات نفس کلی ختم شد آنکه ما تمر توانند بود در کار
ختمیه نیز زمانی از سیر و سلوک ختم جدا و استکمالات نفس کلی بعبادات و مجاهدات بشریه
ختمیه خیر الصورت بنتیجه شا رد نمود و الا نفس کلی از منصب تدبیر و تحریک کلی معزول و از استکمال
خود تهی و اتمام و اکمال نظام کلی و از اتصال عالم ذره به ناسوت بعالم ذره جبروت و خاتم صعود نفس جزئیه
ممنوع و محذول خواهد بود و کلی نیست کما تری تبصرة بعد تبصرة بوجه اخص اگر چه مکرر آید و لیکن
بعلت اهتمام در اتقان و احکام بنیان این مهم و مرام علی المقام لازم الاهتمام این نوع از مکرر لا
جاره و مغفور نشد بر ظاهر است که هبوط و نزول ذره نور وجود از لاهوت ربانیه بجبروت روحانیه
و از جبروت عقل بملکوت مثال و از ملکوت مثال بناسوت ظلمانی هیولانی و اشرف ابعد فانی چه فلکی
چه عنصری چه حیوانی چه غیر حیوانی حیوانی چه حیوان حیوانی چه حیوانی انسانی بدون صعود و عروج
و عود در حجویش بر طبق نزول در مراتب ولایت و مقامات و عوالم منقطعات بعالم لاهوت نا فی

هبوط و

و مرا یاری کلی عبادات و عبادت
انوار عنصر کلیه جمع آمیخت
چنانکه ادوار بعد از استکمال

عالم جاوید و جاودانه و عالم محیط با هر ظاهر و باطنه از معقول و کلی و عالی برای سافل و تشویق به اشرف و اعلی

بوجود واحس دادند و تنزیل با مغ کلی جاودانی و علم محیط به مرده اشرف زائل فانه داده تغییر از جمله حکمت و اتقان

و احکام صنعت مقرر اندازه جهه اعتبار ساقط در دیده بصیرت شده نزد عرشیان ظل زائل نمونه ای از شفاعت شفیقه

و جهالت جاهل است پس جود وجود وجود بجهت آغاز هبوط و نزول از عروج و صعود و عود در رجوع به مقام محمود الحکم

بمشهود ناچار آغاز افتتاح سور انجام اختتام نزول از دار السلام نور بدار الهلاکت ظلمت دستور عروج

صعود و رجوع بدار السلام مقرر و در کار انقطاع سیر ذره سیاره در اثناء سیر قوس صعود در انتها باقی

زمان سیر شی برهان فقد وجود و عود نمودن در زمانه اول بوجود سیر از سر گرفتن و تدارک مافات

از سیر و سلوک نمودن لا از معقول اعاده معلوم لعینه در زمان ثانی ثابت شده انتفی به برایان باهره و قاطعه

در موضع خود مبرهن ان المحال است ناچار چنانکه ثابت شده وقت تعلق طلبیه ذره بسیر شی در زمان اول اگر

انتها نیابد چه هر چه سیر ناید از عهده تدارک مافات بر نیاید چنین سیر کجا مدار وجود زمان و زمان معلوم دار

آن است انتهای سیر کجا و انقطاعش برهان جمع بین نقیضین یعنی البطلان است و نه لهذا چون نسبت

ذره کلیه سیاره بجسم کل و کلیه عالم جسمانی چه فلکی و چه عنصری بعینها نسبت روح به بدن است انقطاع

سیر ذره در نزد فقد وجودش لزوم انعدام کلیه عالم و عالم کلی روحانی و بدنانی و روش است و نقیض با

بقای دنیا در نزد فقد نور وجود عالم افروز صاحب رتبه کشف داننده در مقام دوره ختمیه هو کما

شری دانی وجه از فروع احکام است که ثابت شده است تکملة از اینکه در تنقیح وجود ان

بجبر رتبه کشف در قوس صعود بصیر دیده روح کلی و محل عبور مظهر سیر آن نور ربانیه که نفس کلی و

نفس رحمانی است سیر باشد و با ظاهر بوده پیدا ایمان و دیده است که نزد رسیدن سیر آغاز بانجام

انتهای افتتاح آغاز افتتاح با انجام اختتام و رجوع کثرت بوحدت و رسیدن سیر کمالی بست پیوستن

خاتمه بفاتحه در نقطه آغاز سیر ذره و تمام شدن دائره مرکز محیط بر گشتن وقت ذره بذره

رسیدن قطره ببحر پیوستن ناسوت بلاهوت بازان آن نور وحدت بر جلوه کثرت تجلی شدت

کران و در کثرت تجلی انوار کامل سیر زمانی و نفخه فنا در صور و ظهور عالم دمیده شدن و هنگام وزیدن نسیم

شمیم تجلی جلال وحدت و وحدانیت برای برایوان ظهور کثرت امکان بنیان و جوانح وجود

جبال امکان و شیخ نمود کثرت بنور سطوح جلال وحدت و محو جهان خرامش کنی است و وقت رجوع عود

براین ضمیر ضم

موقوف
بر او بر بوده

و هر کز در نزد ختم سیر دوره سیاره و دوائره با محیط بانجام رسیدن

وظهور ...

[illegible]

بعد بود قدم بتقدیم و انعدام بعبد و سر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و گفته شدن و هنگام تکفیر القدوس جبروت

ذو الجلال والاکرام در رسیدن است نه وقت تقریر عالم و حجی بسور قدم در حجاب حدوث دستور نقوم

شیم و نه وقت کام ظهور نور وحدت در نقطه کثرت و نه هنگام سیر ذره نور وجود از حضیض حدوث

بسوی ذروه قدم است و بمعنی از ارشاد رهنمای کردن ظاهر و روشن است با انجام انعدام عالم

هر عالم از نوا آغاز تجلی شدن وجود حضرت وجود بسبط باطن و باطل اکمال علم دیگر از نو جنبیدن و فتح

ابواب انزال برکات کائنات در خور قابلیات و استعدادات قوابل و مستعدات انعام حصول

و حضرت ذره سیاره شدن و سیر از سر گرفتن از کعبه جبروت به یثرب ناسوت نزول نمودن و از یثرب ناسوت

بکعبه جبروت برای زیارت سر الهوت که حقیقت کعبه جبروت است باز گشتن نمودن

قاطع مسلم در نزد نور علم وایمان و یقین و ایقان مبرهن است و لیکن بالسو الکفر در تقریر همه علمی در نزد

انعدام آن عالم مسلم است نشأة ثانية چنین با سیدیه از تقلید انکه از مبادی و مبانی انجام تسنیم

عنایت مزرعه سعی ساعی به جبروت دلدار انقلاع با خبر از آفتاب حقیقت از مطلع برهان قاطع

طالع و بر جهت دلهای طالبان حقیقت از اهوال صف در سعت طریقت قدم است الغرض وقت آن

رسیده که از شجره مبارکه که تمهید اصول ثمره تفریع فروع چیده و از نسیم لطافت ریاض بوستان شمیم آن

و ثبات رفته کد نقشه کشف حال آمیز شوق انگیز تنبیهات است است بیقین است ثمره شنیده

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم و الله یقول الحق و هو یهدی

السبیل اشارات نهایتیه چنین دلیل بنا بر سنت هاد دوران فی لغت برای مخصوص افتضای عهاد دلدار ایشان

نفاق فضای شیطنت دیگر اجتهاد غیار و غوایت بنیاد شقاوت ابتدای ملاکت انتهای عامه

فی الفان ملت سید حضرت خاتم کل محمد صلی الله علیه و آله الوارثین الکرام جبر بعدم ضرورت لزوم وجود

حجت صاحب رتبه کشف و عصمت در هر از ازمنه و اوقات در زمانی و نتایج مذهب و دین شیطنت

اقتضای هوا و هوس مبنای بجهت اتشار عامه و خاصه اشان بر تجرد تقلید تعصب و شبهه اسلاف و آبا

و پیروی اصحاب ظنی و تخمینی است بعون الله تعالی از تمهید مبادی و بنیاد محکمه مقننه گذشته و تنبیه

ثابت و ثابت و در صحیفه الدلالات سابقه بنا بر رسم الاجمال ضرورت لزوم سنی له و در طالع

انتهای بنیان العدم و انعدام بنیاد البنیان در نزد ارباب بصیرت معلوم بعلم الیقین و در دوره صحیح

اوبر و د فرق ...

ختم مرتبت والا ...

بصیرت مشهود ابناء الیقین ولکن بر وجه القصر ابطال الآراء فی لغت بیرای هر فرقه از ثبات از روی
برهان و دلیل بر وجه اخص مع خصم ضرور بر اهل ارشاد و هدایت بود اصلاح حال موالید و اعداد اهل ماده هر
محروم و المهجور خارج از طریقه صواب سداد و قلع ماده شبه و الالتباس کلا و کمال رسته شجره خبیثه وسوسه
و وسوسه و تلبیس ابلیس خناس هر آن از حلق بالقوه محضرت حکیم جل الله طلقوق مدبر امور الانفس و الآفاق اکثر تدلیس ٢
جه قانون و دستور است و لکنی بر اوجه اصلاح رتبه بقدر ضرورت حتی در خور قوه و استطاعت ایشان بهم
نفت مخصوص حضرت از روی اخلاص و خلوص عقیدت بدون شبه از غایت غضب جاهلیت رقم صفات ١٢
مرغا و ما توفیقی الا بالله و برای رضا و خیار نشر اعتقاد از اقوال حق و طالبان راه حق و هدی عرضه میدارد
که عامه اهل میان بحر طائفه خاصه شیعه که معترف کلام حق بالفضل حضرت قائم و دلالت مطلقه علی ابی طالب
امیر المؤمنین ع مرتضی شدند با اعتراف ائمه ان الضرورت از دین مبین بانکه دو دو منوت دلالت محمدی ص
دور ختم است و ضرورت دین مبین اسلام باقرار و اعتراف کل از جمل و قال اهل دین مبین فرموده بنوی لا نبی بعدی
و در حرف الکتاب نیز خاتم که در ان لا نخع نفی برای من خرات الکمول لوجود فانفی الجود صاحب رتبه عصمت و انتکفا درین
جه حضرت قائم آل محمد ولایت خاصه که تحسین غیر المتناهب و اجلال عام اصلاح معترف و قابل مانده است که
زمان غیبت و تواتر تاخر جانی جه خاصه جه عامه ان فی الطوع اصحی و دلالت اطهر و لا مانده است اهم ابواب
منع و انکار منکر رتبه خبیثه و عناد و استکبار شفعیه رهبران و پیشوایان راه در دار البوار بر روی امر و ارکار
گشاده و سر راه بحث شد در استکبار پرسیدند کان منقاد موده اند و اشتباه را التباس و شفقت ... مغالطه و
مغالطه ابقیا و بوجوه سخیفه و ادنی رتبه بر افریق و خطای عام فریب سخن را نموده زبان تخطئه اصحاب
دانش و بینش گشوده و بهم سوء فهم الکف شمه جهل بوعلم شیدا شده خوانش سوء تصرف فهم و فضل و علم
ستوده اند اقوی حجت ان فی در اصحاب از شهود نور وجود باهر الظهور قاهر الحضور آفتاب جهان
افروز ولایت و خلافت بهیت کر غایت الذات موضوع بالحقیقه از وجود امام عصمت منزلت هدایت
و ارشاد و عباد و آموختن راه صلاح و سداد و رفع فتنه و فساد و حسم اقتضاء اختلاف آراء اصحاب هوس
و ارباب هوا و جمع نمودن همه امت بر یک راه راست و بانی فایده و غایت که تصرف در امور ملکی
بر وجه اصلاح و احاطه و ارشاد و هدایت است و وجود امام عصمت منزلت لطف است بطاعت و مبعد از معصیت
که لطیفی و واجب و لازم از جناب حق عز و علا است و در صورت غیبت کبری اکمال امت ممنوع و مهجور از دولت

علامات

علامات و دلالت و محروم از شرف شهود و زیارت امام نیز ممنوع از ظهور و از تصرف نمودن در امور در سنت و
غیبت است چگونه و چگونگی منقرب طاعت و مبعد از معصیت است پس قول بوجوب نصب امام و لزوم و وجوب
همچو لطف نسبت در زمان خالی از رشد و هدایت سفاهت سنداد و غباوت است و کذلک خلق الانسان الغفل
بنی عدوا شیاطین الانس و الجن یحضهم الی بعض زخرف القول غرورا اما جواب جمهور از این شبهه بوحرم
بر زور جباتبه مشهور و در افواه و السنه مذکور است این است که وجود امام عصمت مقام برای الزام
حجت و الزام امت از جانب خدا لازم و ضرور بود و لیکن در حضور و تصرف در امور تکلیفی امت الذی
رضا و رغبت بالضرورت از عقلی و قانون و دستور است و در صورت امتناع صدور تکلیفی از امت بر رضا
و رغبت و عدم حضور و عدم تصرف در امور بالضرورت معذور است چه تصرف در امور در این صورت
نقض غرض و خلاف حکمت و موجب فساد و عناد و عداوت اعتقاد از دیار شقی و شقاوت و غباوت
و علت رسوخ ملکات رذیله موذیه هلاکت است و هر که از نفس امور بر ظاهر نسبت منافی
حکمت و غایت ارشاد و هدایت و قلع ماده فساد و فتنه و اصلاح امور است بحسب تقاعد و اقتضاء آیت
از اظهار الم و ستمکار در اعمال رضا و رغبت الاراده و اختیار در تکلیف امت دخل این عقده غیر
الانحلال نیست صعب و دشوار و حضن با عار است بوجه اراده اصلاح اقتدار استطاعت تعرض الوصی
از ارشاد آن شبهه که در خصوص مجادله و مجاهده در مقاتله نفس و حضور عقل و جهل عنود القدرت و اختیار
سقوط و افی لو نموده از مجادله و معارضه بهیده من نمد المنحور است شقاوت و اختیار رسیده مربوط است
و از نبی است که حضرت حکیم حق عز و علا لوجه رفیعه در خود سوسفنی دکنش لا اکراه فی الدین
از آیت تبینه مرتبه که هلاکت نیست از بیروی جهل و جنود و متابعت هوس و هوا و مفسدت و
ادراک اغاز و انجام و خیار در بیروی عقل و متابعت جهل هلاکت عاقبت رضا و رغبت و خروج
از حدود و مجنبت و صودان نیست بتحسنت نفع قلبی که روح استخلاص و خلاصی و لذت نیست از
در ورطه هلاکت و عز و تاثیر ملایسته و مداریست از ورطه هلاکت که خروج از حدود و مجنبت
محدود ان نیست بر تخلیه جوهر قلبیه که فطرت ان از رذایل صفات ذمیمه و ملکات رذیله فطرت
بهیمی که جنود جهل و ارذل است و تحلیه ارض اصفات حمیده و ملکات کریمه فطرت ملکی که جنود عقل
و دانائیست میشوند و سر این است که فطرت برنفع انسانی حجت بحسب ابتدائی لا فطرت لا تغا

ملکی لطیفه‌ای چون با بهیمی تنزل و هبوط نمود پس از رجوع بمبدء و معاد است که بسبب این رجوع و انابه قلبی
از فطرت بهیمی و متابعت قوه حیوانیه ستوده اند لطیفه ملکی محمود و عروج بعالم نورانی و ملکوت آسمانی
از وجود ظلمانی ناسوت زمینی باید اعتبار نمود و از اینجا است که حق حقیقت توبه معروف
ندامت است و ندامت بر تخلی قلب از محبت شهوت و لذت موصوف و متابعت طبیعت که [illegible]
دلنهاد است هیچ ندامت کاشف از لذت و کراهت از لذت منافی با محبت و لذت است و از اینجا است
که لوح دل از آن نقش [illegible] الا من اتی الله بقلب سلیم موشح و محلی است چه مناط نجات رهایی قلب است
از لوث رذائل ملکات و ذمایم از صفات که از افراط در شهوت و غضب بمقتضای بهیمیت و سبعیت
و مکر و شیطنت مرجع دنیا دوستی و تطهیر قلب از محبت دنیا که راس الخطایا و کل معاصی و دارای خطایا است
میسر بجز اختیار راه هدی از روی رغبت و رضا است و کره نسبی و محبت قلبی شرط اعتبار است چرا
ارباب نفاق بودن که [illegible] میفرمود [illegible] است **تکمله** اما جواز اجبار و اکراه بجهاد
و صفو بمقتضای امرت ان اقاتل الناس حتی قالوا لا اله الا الله بموجب حکمت و مصلحت احکام
و اتفاق از شریعت در حال بدایت نبوت بمقتضای نبوت و رسالت است نه مقتضای ولایت
و طریقت و اعتبار رغبت و رضا بموجب مقتضای ولایت است و کریمه انما انت منذر و لکل قوم هاد
اعلام بآنست که رسالت سراپا هدایت است چه ولایت که سر نبوت و رسالت است صاحب منصب — لطافت دیت در
ایصال بمطلوب و نبوت و رسالت منصب محض دلالت طریق مرغوب است و از بین ایما است که مراد از
دین در کریمه لا اکراه فی الدین طریقت است و مراد از هدایت منفی در کریمه انک لا تهدی من احببت
اللهیه تصرف ایجابی بموجب فاعلیت ایصال بمطلوب بمقتضای سر نبوت و ولایت است که [illegible]
کبرا [illegible] اسرار الهی است که [illegible] خفا و [illegible] نور ولایت [illegible] ظهور دائمی نیست از آنجمله بموجب بطن از
بطون صدق [illegible] فقره کریمه لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا و انتظار خروج نطفه طاهره از
اصلاب کافر که هر یک [illegible] ازان نطفه آفتاب نور ولایت گردد و طلوع از مطلع شان آن دره سیاره
[illegible] از عالم مدار مرکز دایره ظهور و اظهار [illegible] است و در [illegible] تمام تنزیل و خروج [illegible]
[illegible] بجناب شفقت [illegible] بموجب [illegible] و حکم کریمه رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انا — مع
انک ان تذرهم یضلوا عبادک و لا یلدوا الا فاجرا کفارا [illegible]

کلام

کلام بلاغت نظام محقق طوسی علامه قدس الله تعالی روحه و اعلی الله مقامه در جواب شبهه مزبوره وجود
لطف و تصرف لطف [illegible] از تصرف تصرف بوجه اعداد و وجوب خلاف در شریعت است
و مراد از لطف [illegible] وجود آنجناب [illegible] ولایت [illegible] اگر تصرف بوجه افاضه و ایجاب بموجب خلافت
حضرت حق [illegible] مطلق عز و علا در منزلت [illegible] ولایت است [illegible] بموجب [illegible]
توجیه بوجوه دیگر [illegible] وجود آنجناب غائیه و علت غائی در نظام عالم ایجاد باعث فتح
ابواب خیرات و ازاله [illegible] هدایت [illegible]
تصرف بوجه اعداد است [illegible] در نظام [illegible] غایت [illegible] علت غائی [illegible]
وجوب و لزوم تصرف بوجه ایجاب [illegible] تصرف بوجه اعداد [illegible] مظاهر [illegible]
از لوازم و توابع تصرف بوجه افاضه و ایجاد است حق مقام الحق آن است که این کلام بلاغت نظام
[illegible] انتظام [illegible] کلام [illegible]
بصیرت معروف [illegible]
و اما [illegible]
اشارات حقایق و دقایق لطائف [illegible] که [illegible] بالذات انتظام عالم
عالم ایجاد [illegible] بحقیقت از انتظام امور تمام [illegible] استقلال نور وجود [illegible] حضرت
ختم کمال [illegible] سیر و سلوک [illegible] دایره محیط مرکز
دایره ولایت و خلافت حضرت رب العزة عز و علا [illegible] اشتغال [illegible] سیاره جمع [illegible]
و در عبادت [illegible] مرجع جوامع [illegible] عبادت [illegible] عبودیت [illegible] معبود حقیقی
حضرت حق [illegible] تمام عباد در عالم ایجاد [illegible] سلوک [illegible] حضرت پروردگار عباد
وجه [illegible] توحید حضرت معبود [illegible] عبودیت و عبادت
سلوک [illegible] خاتمه [illegible] ولایت خاصه در خلافت [illegible] منزلت
و عبودیت تمام عباد [illegible] عبودیت آن مدار و ملاک
سیر و سلوک [illegible] عالم ایجاد و منزلت [illegible] عبودیت [illegible]
ان تلطف [illegible] هذا [illegible] المبدء و الیه المنتهی [illegible] از وجود

فایض المجوس آما انحضرت بر حقیقه الحق است و افاضه در جمیع مراتب وجود از علویه چه سفلیه چه روحانیه چه
جسمانیه چه فلکیه چه عنصریه چه در مراتب وجود چه در مراتب توحید معبود عز اسمه بی واسطه آن حضرت بر جا و در مظاهر و جمالی
عالم کاملا ظاهر و هویدا است و اما انحضرت بر چه اعداد و تصحیح مواد پس موجب نشر تربیت انحضرت که بیت ربانی است حکم
و مصالح کلیه بنیت بواسطه شرط علیه در اعتبار غیبت که الغایت و التقیات ولکن بحسب ربانیه الغیبة ٤
و الالهی دلایت تمام معدات مولد و مصححات مواد عالم امکان بحسب مراتب وجود و توحید جمیع جمالی و مظاهر و تصحیح
و اعداد بحسب افاضه کمالات نور وجود عالم الوجود آن حضرت منزلت خاتم نور ولایت با هر مقام است و تنسیخ در باب
غیبت آنحضرت چه صغرا چه کبری در غیبت اگرچه از ذات دروات تنبیهات گذشته در صورت حصول تنبیه
کفایت است ولکن بجهت اهتمام در استحکام مقدمه و مرام اعلام می‌نماید که غیبت آن سرور بعینها حضور او بوجه اقربیت
بوجه اشرفیت اگرچه غایب است ولکن حضور ترک مولویت که منتج در جمالی و مظاهر است و ساری در همه نشئات و
عالم کامل چه باطن چه ظاهر است ظاهر و حاضر است :: تو دیده نداری که ببینی او را بسق در نزد همه اوست دیده و باید
چگونه چنین نباشد که در شرکل در عقل عقل کل در نفس نفس کل در جسم جسم کل است پس حضور و ظهور
حضور کل و ظهور جلی و دخل است ولکن از شدت ضیاء نماید او از قوه ظهور در خفا است و اما ابدالک و ذکر
وجود فایض المجوس الزام مقدمه کلیه قوالی باطله بعون الله و حسن توفیقه بموجب اهلیت ایره مقبول است
شد چنین لیسر از نشر جمیع علمای عامه که روایات بربانست که مهدی موعود بعد از این موجود خواهد شد و بر سرکوب
دره سیاره ختمیه بنا بر این رای از تو در نزد وجود مهدی موعود خواهد نمود بر بند معانده مشترک مفاسد خاصه این
رای غباوت بنیاد جمیع اعاده معدوم بعینه در سنی لا انتها با فنای سیر دره سیاره و از عمده مدارک مقاصد
بر غایت شیر جمهور الزام و الزام جمهور التمام بپذیرفته است و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا
و اما بعد از فرق شیعه غیر طایفه محقه اثنی عشریه پیروان حضرت ختمیه انار الله برهانهم جمیع بنیاد لاادری
سخیفه ایشان بنیر مجرد هشت و بعض از احادیث موضوعه و اخبار رشته بهم سند بی استناد و شبهه
و شکوک عقلیه است جهت بیان بطلان مذاهب سخیفه ایشان به برهان قاطع عقلیه تنبیه ابطالی
از آن سخافت بنی فنا اعتقاد ایشان رجوع بکتب اهل سنت بوفق الله تم مذهبهم و ملاحظه نصوص مستفیضه
کافی است کشف حجاب ریب اما طایفه کیسانیه بعد از رجوع نمود که از فقدکم الکلام بجاح و هشام معلوم کرد زندگانی
علی الثانی با تفاق بر عهده که از ملک و سلطنت بحث الفر بعد از خراب شدن بیت المقدس

بولری

بدلیت آن بیت بر بیت المقدس بهم بر بحر اینها اول چهار ملکوت و چهار سلطنه پادشاهی و جبروت
مر سلطنه سکندر که در عالم بالضروره باید باشد بیند و هر یک از این چهار ملکوت و چهار سلطنه صاحب
تسلط و جبروت از کفار و بت پرستان باشند مسلط بر تمام عالم هر یک از این چهار ملکوت نعیمیه
باشند بعد از انقضای مدت پادشاهی این چهار ملکوت نوبت ملکوت پنجم در رسد و صاحب ملکوت
پنجم صاحب مقصد الهی عمل کل و حرص الحق اشتباهی و ضد آن ربی و وجهه نمیدانستی مر او بارش د
و بهر این خلق عالم و بر شدن روی زمین از نور قسط و عدل و کفران رشته بت پرستی و کفر و جود و
ستم تعلق گیرد و روی زمین از پر قوت نور هدایت تمام روشن آید و ملکوت پنجم و سلطنه پادشاهی آن
مصدوقه آیات و اخبار باشد که پیغمبران بنی اسرائیل خبر داده بودند و وعده فرموده اند و لکن چنین
مر دانستند که تانکنند به سنه هزار و دویست و سی بغیر از است هنوز مدت ملکوت چهارم انقضا نیافته نوبت
ظهور باهر النور ملکوت پنجم نرسیده هنگام بعادت انجام پادشاهی کفار برنفی نیامده است و انتظار حضور
زمان ظهور صاحب ملکوت پنجم که باسم ماشیه مشهور است میکشند بتوهم وجود و نبوه ماشیه معتقد که بعد از
نعوذه وجود ظهور خواهد آمد و نیز کافه علمای یهود باتفاق بر این است که مراد از ملکوت اول سلطنت
بخت النصر و پسر او و پسر پسر اوست که مدت پادشاهی ایشان هفتاد سال کشید و مراد از ملکوت دوم
پادشاهی کیانی مجوسند که اول ایشان داراب و آخر بود که مدت پادشاهی ایشان به پنجاه و چهار سال کشید
که تمام روی زمین را مسخر نموده بودند و مراد از ملکوت سیم اسکندر یونانی است که تمام روی زمین را
مسخر نموده بود ولیکن مدت پادشاهی او و چهار پشت او بعد از او که زنی بود در میان خود قسمت کرده بودند
صد و هشتاد سال کشید و مقصد ملکوت چهارم از تفسیرهای پیغمبران تعیین و تصریح نیافته چنین که آن ملکوت
است که از صریح عبارات پیغمبران مراد معین نبود و علمای یهود در تعیین مراد از آن اختلاف نموده
سه فرقه شده اند فرقه از ایشان بر آنند که قیاصره اند که بعد از خرابی پادشاهی اسکندر بهم رسیده انقضائ ٤
اند و از کتب تواریخ خود اقامه ادله چند نموده بر این رای رفته اند و فرقه دیگر بر آنند که مراد قیاصره
و قیداریه اند و موضوعات ایشان از قیداریه ملکوت اسلام است که بحقیقت و تحقیق ملکوت پنجم اوست
نام است و مخالف این دو فرقه نیز از علمای ایشان رفته که ابن عزرا نام است مخالفت ورزیده
ادله هر دو طایفه رد نموده فرید و دیگران گردیده گفته که مراد از ملکوت چهارم ملکوت قیداریه

به منتهای رات و قیامت سوم در جمله ملکوت سیم ملکوت اسکندر به معانی ساخته رات و بعضی از علمای یهود
که از شرف قبول اسلام فایز آمده بود و از کتب انبیا با هتمام تمام حقیقت اسلام سوال استنباط و استخراج نمود
در این مقام در تحقیق گفت و از بشارات انبیا و کلمات اولیا و اوصیا استنباط نمود و گفت که مراد از ملکوت
حیاتی ملکوت قیامره و عرصه های دو رجا نیست که صاحب تسلط و سلطنت بیش از ظهور نور اسلام و بعثت حضرت
ختمی مرتبت ص بوده و در وقوع و شوکت برتبه قیامره نبوده عبرت باشند نه قیدار که صدر اول ملکوت اسلامیه ضفتی ۳
نه با شراکت و اختلاط با قیامره و نه با انفراد چنانکه این عزیز با قیه است چه قیدار نه صدر ملکوت بحکم
افضل بتعبیر خواب بخت نصر و تعبیر دانیال پیغمبر و کیفیت قصه دانیال با بخت نصر بر تعبیر آن حضرت محمد در حاشیه همین
رساله باذن الله تعالی عند الفرصت صورت تقریر و تحریر خواهد پذیرفت و از اینجا نیز بوی از نسیم تحقیق شمیم برسد
که بعد تعبیر خواب آن حضرت غنچه مژده مدعا در بوستان تمنا خواهد شکفت لیکن بنا بر حقیقت حال مراد از ملکوت
حیاتی ملکوت قیامره رود یه آلست که معروف و مشهور است و مدت ملکوت قیامره تا ظهور بعثت ختمی مرتبت صد سال
بوده و لذا علمای متقدمین یهود که بیش از ظهور نور بعثت حضرت ختمی نبوت ص و اوارد شده است که ... از
کلام زکریا پیغمبر بیش از زکریا پسر یحیی بوده و ... کرده اند که باید مدت سلطنت چهار ملکوت ... هزار
باشد و گفته اند که بعد از هزار سال باید باشد که بعد ظهور او امیدوار ظهور او و انتظار کشند ظاهر
و چنانکه از کتب و تواریخ ظاهر و هویدا ... ابتدای ... تا زمان ظهور نور بعثت حضرت انبیاء ۴
ختم الانبیاء ص هزار و چهار صد سال شده بود و توضیح این است که ملکوت بخت نصر هفتاد سال
شده بود و ملکوت ... چهار صد سال تسلط بر تمام عالم شده بود و ملکوت اسکندر ... صد
شده بود و ملکوت قیامره ... تا ظهور نور بعثت ختمی ... صد سال شده بود ... باشد چهار هزار
سال تمام بی زیاده و نقصان از زبان ... غنچه مراد شکفته که مراد از ... حضرت ختمی مرتبت محمد ص
موید باشد خلاصه کلام آن است که خلاصه و نخبه در ... بعد از ... تفصیل مذهب ...
نمود و جمع علیه متفق علیه میانه علمای یهود از اولین و آخرین همین بود و در این صورت بنا بر ...
عبادت و ... بنا بر عناد و لجاجت ... از زمان بعثت حضرت عیسی ع ... مأمون ۵
سر ... از نور وجود صاحب ... عصمت ... از پرتو آفتاب وجود نبوت و ولایت چه ظاهر و مشهور
چه در ... است ... از ظلمت کفر ... مشهور است ...

نعلوم

قطع نظر از لوازم تخصیص بلا مخصص و ترجیح بلا مرجح که بیش لا اللزوم است قطع اتصال دایره انتظام و انتظام ... قطع
سیر و سلوک در دره سیاره دو دوره ... الاتصال و الاستمرار التجدد در قوس صعودی پیش از رسیدن آغاز
با نجام و رسیدن ... منقطع سیر و سلوک کلی دور دوره ختم شده و تمام عرض نظام عالم قبل از انصرام در رسیدن امر نظام کلی
با نجام رود وجود و حرکت و زمان با وجود فقدان مدار وجود ... زمان با فقد معروض و محل مقدار ... فایتی
دو سیر در ... فقدان دوره سیاره وجود بوجود در زمانه اعمال که بر صد ... زمانه اعمال سیر ... عهده ... ثمرات
کلیت ... و سیر در زمانه اعمال ... ختم شده تمام ... نظام کل و ... اختلال ... گشته بعده
بر حسب حکمت ... ثمره مقصوده ... اعمال صانع حکیم حق عز و علا ... موجب ... و از
عود وجود ... اعاده معدوم ... موجب ... وجود دنیا با فقد ... که وجود ... عصمت
و ... است ... از ... لوازم ... موجب ... سابقه ... ظاهره
بالغه ... مترتب ... هر نوع از مفاسد ... حسب ...
ظاهره ... سابقه ... انوار ... ارادات ... گذشته ... نعم و حکم
توقیعه منقش ... است **توضیح و تحقیق فیه تحقیق** ... با وجود فقدان وجود دوره
دوره ... معدوم ... منقطع ... الاتصال و ... بودن ... انقطاع و انفصال ... امیدوار
... ظهور ... و از ... سیر و سلوک ... نیاد ... است
و ارشاد ... از ... انتظار ... از ظهور نور وجود ... که ... فصل ... باید فصل
وصل ... و قطع کردن ... وصل کردن ... از ... ثمره ... کردن ... ثمر دادن ... چیدن
و قلع و قمع ... درخت ... بار ... از بیخ و بن ... بار ... آوردن است ... بلکه
از ... نهایت ... ملکوت لاهوت
... جبروت ... لاهوت ... آیات ... الله
و الله ... انوار ... ارتفاع ... و رفیع ... در این دور
... شدن طاق ایوان ... و تسبیح و تمجید ... که ... مراد
... ان ... رسید دور ... آفتاب ... ظلمت
ذره را ذره ... کشف ... خراب ... الارباب

بت پرستی حیران مانده سر گشته اند چه گویند کسی با فطرت که با وجود شهود بدیع صنع و عبور از شکاف آب دریا با نجی بر ...
و بعد از آن که ما ضاها اجاکرند له سو بالو هیت بر داشته اند طمع دار موسای پیغمبر خدا الغیبی معبودها از شیوع اصنام مرشد بوده
هزار در خوش نسل بنجیع همراهیها سوال از موسی عناد داشته از با وجود پیغمبریه از یتیمی فطرت و شدت عناد تحریف پرغیب همت کم
ختم در توحید ذات کتابها ستها بر بتی سولبزرگ و بت پرستی نهاد نهاد و چنانچه پاپا را آبا و الگفار خوش سولبر بنیاد و منبع
بدبینی حتی تیکه بره در برابر بد بحار زرعی لیلج و خیال که بشمرد دنیوی فطرت که نزد ان ثبت کند از وجه ملکوت محمد صلی الله
ملکوت توحید خدا بر یتی اودن چون آفتاب جان شفق و ایمان و روشن است بطلا افتاب از شدت سیادت در نظرها تا بینا
و نور از قوت کمال ظهور در یکعقه رحمت بست اختفا نو اند بود سبحان من احتجب لشعاع نوره و خفی من فرط ظهوره یک نکته از این
دفتر کفتیم و چنین باشند مزید بحمد و اکنون که در تنزد الفصاف از معجزه ملاحظه و شهود انوار وجود معرفتی که تجوید
منتهم مبرهن بالد را دعکاری ذوی العزوالله علیه و عرفا را طالا هو و للابصار از پرتو نور ظهور ملکوت محمدی صلی که هر کس است ارادهم
امصار و اعصار صاحب شعار شهره آفاق مسلم بالاتفاق فرید وحید در روزگار و صدور کثرت افاضت حقیقیه محمدیه
و افتعیه مرجع افادات الهیه حقیقیه ظهور عجیب از مرتبت زهد و تقوی عرفا بیاض از جهان سیر و سلوک در راه هدی
دار کتاب الحق عجیب از مجاهدات و تحمل اطوار غریبه شاقه از ریاضات بسر کشیده بیرون از آن مقام محمد قطب
در طلب عریب و تقرب بدرگاه خدای عزیز اعراف بودن ملکوت محمدی صلی ملکوت توحید بر کتب حضرت
فرید وحید و جیب ضرورت لاحق در نزد مشاهده این گونه از آثار و اطوار حجب فطرت از مرتب برای اعراف
قلباً مجبول و مجبور است و انکار لسنه الفضاف مرتب که مختص حکم و دور است اما حضرت شاه عبد الحق قدس سره
به شهید الاعمی ب العصره و الاستبصار و الزیادة علی قدر الکفایة سیر و طلبت فیما لیس فی مآرب الا ضلوع لقدر
الاسقط قد تکلم فیه بتصره و اما فتحه تحقیقیه در مقام و لکن دل اردم لدکستن ان حافظ حقایق مظاهر تجلی
از مرشد پیر افاضل روزگار اصحاب معرفت وحقیقت و اذکی مدبر و نظر در آثار و اطوار ملکوت محمدی رفاق اصحاب
حکمت و ارباب معرفت با اهتزاز نسیم هدایت و افاضت نسیم عنایت در کتب شگفته و در کتب اصحاب از المحلیه
در کتاب تکنول منقاب ضبط و ثبت کرده آمده مرتبت که للانسان اما ان یکون ناقصا و هو ادنی الدرجات
و اما ان یکون کاملا فی ذاته لا یقدر علی تکمیل غیره و هم للاولیاء و اما ان یکون کاملا فی ذاته قادرا علی تکمیل غیره
و هم الانبیاء و هم فی الدرجة العالیة ثم ان الکمال و التکمیل انما یعتبران فی القوة النظریة و القوة العملیة
و کل من کانت درجته فی تکمیل الغیره اتم المرتبتین اعلی کانت درجات نبوته اکمل اذا عرفت هذا فنقول ان

عند تقدم

عند تقدم محمد صلعم کان العالم مملواً من الکفر و الشرک و الفسق اما الیهود فکانوا فی المذاهب الباطلة و التشبیه فی
الافتراء علی الانبیاء و فی تحریف التورية و قد بلغوا الغاية و اما النصاری فقد کانوا فی اثبات الابن لله
و فی القول بالتثلیث فی تکفیر کفر الاقانیم و ... و قد بلغوا الغاية و اما العرب فقد کانوا فی عبادة
الاصنام و فی النهب و الغارة و قد بلغت الغاية القصوی و اما العجم فقد کانوا فی عبادة النیران ... و قد
بلغت الغاية ثم قال و لما کان الدنیا مملوة من هذه الاباطیل فلما بعث النبی محمد صلعم و قام بدعوة الخلق الی
دین الحق انقلبت الدنیا من الباطل الی الحق و من الکذب الی الصدق و من الظلمة الی النور و بطلت هذه
الکفریات و زالت هذه الجهالات فی اکثر بلاد العالم و فی وسط المعمورة و انطلقت الالسنة بتوحید الله
و استنارت العقول بمعرفة الله و رجع الخلق من حب الدنیا الی حب المولی بقدر الامکان و اذا کان لا معنی
للنبوة الا تکمیل الناقصین فی القوة النظرية و القوة العملية و رأینا ان هذا الاثر حصل بتقدم محمد صلی الله علیه و آله
اکمل و اکثر مما ظهر بتقدم موسی و عیسی علیهم السلام علمنا انه کان سید الانبیاء و قدوة الاصفیاء انتهی کلامه
اقول نعم الکلام مع وجازته فی غاية المتانة و لکن معتنیه تقدیم المبادی و المبانی المعتبرة فی اثبات النبوة الحقیقیة
علی وجه الرفایق فی الدقة یکشف لصاحب البصیرة بعونه الرجوع الیها اما سبقنا و سیأتی ان لطف الادراک ...
در رفایق الدقة و فی المرات تتبت المبانی المعتبرة کونهم انبیاء مستکفیا بالفطرة و کانه ثبت بالبیّنة کونه
معصوما فی بحج حسنه ... ایضاً نجیبة یکون الدنیا فی شک الاباطیل مملوة و کونهم مبعوثا بحال الامة من
الملل المتواترة التی لا شعور فیها شک و لا ریب فی الترتیب الرتبة و فی الضروريات الاتفاقية
التی لا تشتبه للخصم اللجوج العنود الجمهور المضروب ... العقلیة و البدیهية الاولیة ایراد شک ... کیف
لا و قد اعترف بکون الملکوت المحمدی ملکوت الکفر و الجهلیة و بکونهم عبادا بالله فی هذه السنة الخبیثة
الخبیثة العقیدة الفاسدة المملکة الکاسدة ملاکا و مدار الهند ... الدولة اللکونیة العظیمة
و ملکا فیها و قبوا ... بالتداخل البشرية فی انی و انی ... کیفیة معرفة حقایق الترتیب بتدبر و
دقایق التوحید و رقایق المعرفة بجلی ... و افضل ضرب اللطف ... ان یحصل لاحد غیره من
طریق الوحی و النبوة و فی انی و انی ... حصول هذه الدرجة العلیا فی المعارف و معرفة الحقایق و
اللطایف و الدقایق فی احوال المبدء و المعاد و النبوة و الولاية و الهداية و الارشاد لاحد من دون
ان یکون ختما فی الولاية و النبوة و ختم اصل النبوة و الولاية مسلوبة عند الخصم الجهو ... فضلا عن الختمیة

صح

معجزه مشهوره لذا آن ان بود فنون علمیه علی الخصوص در علوم حقیقیه فیضیه ... انوار مشکوة افادات حضرت مع

صح

کتب ...

صح

و ما کانت لاحد من الانبیا و الاوصیا الذین خلوا من المرتبة العلیا و ما تیسرت لواحد منهم من الدرجة
القصوی من مراتب المعرفة حتی یکون معلما لهم بالواسطة او بدون الواسطة فلذا سمی بالخاتم التام الخاتم الذی الخ
ذو المعصومین و الف السلام الذی تم لکونه صلی الله علیه و آله الوارثین لکمالهم مستکفیا بالفطرة بالغ درجة فی الاستکفا
و الاشرف مرتب من الحضرة الاستغنا لکونه متصورا لم یتیسر له الدرجة القصوی و اجتماع الاستکفاء الاستغنا مع
الاحتیاج و الافتقار فی خصوص العلم و المعرفة و لاسیما فی العلم الاعظم و المعرفة القصوی التی خصت بالحضرة الختمیة بنی اسمی لتم
حسب ما سبقت اشارته **تکمله** خلاصه سخن آنکه بعد از ظهور ما ثبت شد غیر موجود که نزد اهل فرار از پیغمبر
و مبعوث خواهد شد ظهور ملکوت ختم در ولایت و نبوت باتفاق همه علمای امت از سلف و خلف مسلم شده
و ملکوت شاد و ملکوت متصور تعین هست معنی اشد پس بودن ملکوت حضرت ملکوت ختم و ملکوت خاتم از پرتو
نور آفتاب ولایت محمدی است از ذوق نور حضرت وحدانیت رتبه او با طلعت ظاهر مبانی است مراتب ثبات
مرزوره ظاهر و روشن بموجب براهین باهره مذکوره سابق و برهان آنکه فرمود لکم لعبرة فی الانعام فلسفه و من
عمی فعلیها و ما انا علیکم بحفیظ الحمد لله الذی ختم علینا بمحمد نبیه صلی الله علیه و آله دون الامم الماضیة و القرون السالفة
ختم بها جمیع من ذرا و جعلنا شهداء علی من جحد **کشف حجاب و دفع شبها** اما جمعی بحث ...نهایت فطرت نکرد
تشبث الحق و طائفه سوفسطائیه سودائیه اند که نصاری که نبی در عالم ملکوت کو مقتصی اند
تحوی عدل حکمت سوفسطائیه اند کو افساد عالم موجوش با انحصار دارند و جهالت مر شده و خلل
سهوا سوی ثالث ثلثه مینمایند و با وجود اعتقادات شرکیه منتفع مشوم از توحید نزد خود
در میانه اهم اختلاف و در مقام علم در رتبه و الدین توحید و حید و لکانه مرتضی زند جنس و همه حقی بر ایشان
بحجت بیهوده از تنور نور خورشید ظهور ملت مرتضی محمدی ختم تخریب الکون رسیده است بر ته کان
و سخن از وجه حقایق خلط نمایند و شبهه سقط اعتبار اثبات الکون بر سه وجه در میانه است پس موجب
الزام اصلاح موجب صلاح و تشنیع لقدر استطاعت در مقام رفع حجاب از دیده خبرش و اعتبار
مجی بساط لعنت و کشف نقاب از چهره آفتاب حسب الحج حجت علما و حضرت ایشان بمیر ضریح نفیس
شیر حجت با قامه مسلطانه از تنور و مکانه از جواب است در بین صورت هر یک از آن سه کانه
از دعاوی پایاو دعاوی بیچارگان سو علیحده ابطال نموده بجواب آن پرداخته تا نسخ در غایت
نظام با نجام رسیده باذن الله نعم کهورت انام در نهایت انتظام ما فیتر شد انا اوله بر ظاهر است

لیهواقع

که هر لقد اهل انجیل بیننا و عقیده عامه و خاصه طائفه نصاری لجراز قول بالوهیت حضرت عیسی
علیه و علی نبینا و علیه السلام و صاحب رتبه غیر متناهی بودنش چون حضرت حق عز و علا و ثالث ثلثه بودن ذات
پاک او نعت خوانند شریک و بنا بر خراب اعتقاد مرکز نمودن آنحضرت در دایره کلیه ولایت و نبوت و افاضه و
انجام بودنش در سیر و سلوک سلسله سماویه در دو آن نور ولایت و خاتم بودنش در سلسله افاضه و ایجاد
خاتمه بودنش در سه عهود دعوت و مبدا بودنش در قوس نزول و هبوط و ظهور و اظهار و نهایت بودنش
در قوس عروج و صعود و شهود و انحصار که از بهم این عنوانات بعضی ز معروفه غفور بودن آنحضرت
خاتم الانبیا است و گشته شدن آنحضرت بر تیغ طغیان عداوت سوء اشقیاء و صفا بکفر بلفظ دیا بوده
عنود و جحود الیهود مردود و زنده شدنش از نو و صعود با آسمان نمودن و بودنش در آسمان بدستور نزول
محل اتفاق تمام فرق و ملل و قبایل و طوائف نصاری است و منتظر بودن آنحضرت بدرجه ای در زمره انبیاء اوادم
زاده حضرت مریم و محتاج با کل و شرب و طعام و شراب مجری محمد متعارف همه امم و تمام عالم در بین
همه اتیان ضروری و مسلم است اما رفع حجاب بقول بر از صواب الوهیت آنحضرت ثالث
ثلثه بودن حضرت رب العزة سبحانه بدان الابطال حقیقت که موجب ذات کوشته
ذات اقدس حضرت لکانه تعالی شانه در رتبه وجود فوق التمام و غیر متناه الشدة شدت و قوه
نور و وجود نامحدود و تعینش الا غیر النهایه و فوق غیر متناهی در عدد و مده است هم نور وجود ذات حضرت سبحانه
نور صرف وجود بحت و نور صرف وجود بسیط و بسیط در وجود محیط است و عدم تناهی در قوت و
شدت و فایق بودن بر غیر متناهی در عدت و مدت بالضرورة لازم احاطه محیط بسیط است و کر نه
محیط مما و بسیط غیر مرکب آید و بر ترکیب احتیاج در ذات و در همه جهات مرتبت آید و
ثالث ثلثه بودن موجب ترکیب در احتیاج و از احتیاج لعنت در ذات و در همه جهات لا بد
و لاعلاج است چه با تعدد موجب جز ثبت و هر جزء در وجود و وجود اجزای دیگر لا بد مفقود
و هر فاقد مرتبه از وجود در وجود نقص محدود است و هر محدود ناقص الوجود و مرکب از وجود
و نقصان در وجود باشد و هو بسی نه موجود غیر مفقود صدق وجود و فقدان وجود فی حقه و احده بحجه
تناقض بین الاستحاله است از اینجا است که در حق آنحضرت است که وما من الهٍ الا الله و حمد او العج
الایة فمن قال انه سبحانه ثالث ثلثه او رابع اربعه او خامس خمسه مثلا فقد کفر دفع و دفع موجود

بودن اجزای عقلیه جنس و فصل یک مرتبه از وجود اما اولا پس جنس و فصل معانی عقلیه و مفاهیم
ذهنیه انتزاعیه اعتباریه است و در ذات بیچون اقدس که نور صرف وجود است استدلال این
نسبت بدیهی اولی است که منزه و مقدس است و اما ثانیا حقیقت جنس حیثیت ابهام و حقیقت فصل
حیثیت تحصل و تعین با خدا ابهام جنسی بهیولی و ماخذ تحصل و تعین فصلی بصورت است و این معنی خاصه
جسم و جسمانیت است و اکثر که ترکیب از اجزای عقلیه جنسیه و فصلیه خاصه وجود مقید در مرتبه است
و از لزوم محدود بودن نور وجود حضرت حق عز و علا فوق التمام بودن محیط و غیر متناهی بودن و غیر متناهی
الشده در قوت و شدت نور وجود المنزه الغنی بودن و غیر ذلک من صفات الکمال بنیاد تمامی
ورفع التوهم — برباد رفته و غیر متناهی بودن رتبه کلمة الله نیز بدستور هر نور از بیان لزینها در رفته **وهم و فهم**
و نعوذ بشیکه علمای نصاری و حکمای ایشان در جواب [illegible] از ایراد که چگونه ممکن است صاحب رتبه
غیر متناهی نتواند شد بوده و حال آنکه رتبه غیر متناهی خاصه حضرت خداست و گفته اند که نسبت روح الله
و کلمة الله با خدا چون نسبت شخص است با کلام و روح او که در حقیقه یکی هستند و لکن بلحاظ اعتبار
نسبت بدیگران متعدد میشوند و جز از این در موضع دیگر ایراد این جواب و ایراد هر دو باذن الله
خواهد شد تواند بود که توهم نمایند که رفع ایرادات و الزامات مزبوره خواهد کرد پس دانسته باد
که صورت مزبوره اولا از مقوله حق و حشین هر سه دختران معنویه اند بلا شبهه [illegible] باشند چه نسبت شخص
بکلام خود نیز از باب نسبت فاعل فانی بفعل [illegible] باشد پس بموجب این نسبت ظاهر عبارت [illegible]
و صورت که بحیثیها تقلیل شد نسبت کلمه و روح بخدا [illegible] نسبت فاعل بفعل است [illegible]
و اگر بر عکس ظاهر ترتیب لفظ گفته شود که نسبت هذه الکلمة و روح نسبت فاعل فانی بفعل فعل است
معنی دارد و لیکن در نسبت شخص بروح خود بر ظاهر است که این وجه صورت نه بندد مناسب مقام
این است که گفته باشند نسبت هذه الکلمة الله و روح الله نسبت شخص است بکلام و نسبت روح است
ببدن و اما ثانیا عذر بدتر از گناه است مگر ندید چه رتبه کلام و نفس دون رتبه متکلم و فاعل است و رتبه
روح موثر و مدبر فوق رتبه بدن متاثر منفعل است و حقیقه حقه وحدت صرفه ذات بیچون حضرت
[illegible] — حق در رتبه عدم تناهی در قوت و شدت کمال وجود چگونه لعلها و عالی بر [illegible] معانی مرتبه کلمة الله
و روح الله تواند بود چه رتبه کلمة الله بر فرض تسلیم که رتبه کلمه جامعه جوامع کلمات تامات [illegible]

تام الوجود

تام الوجود و غیر متناهی در عده و مده خواهد بود و در رتبه ذات حضرت بیچون تعالی رتبه فوق التمام
محیط بر غیر متناهی در عدت و مدت و شدت و فوق غیر متناهی بر وجه غیر متناهی چنانکه ثابت و رفت
بیان شد و نسبت روح ببدن نسبت متکفل است با آلت منفعل هم بدن از روح منفعل است و هم روح
از بدن در انفعال [illegible] ذات حضرت اقدس حق در نسبت لکلمة الله و روح الله با نسبت روح ببدن
[illegible] است مع الفارق کیف لا و لیس کمثله شیء روح و بدن هر دو مخلوق مخلوقی اگرچه نسبت مماثلت
با ذات اقدس خالق [illegible] **زیادة توضیح** بعض بدانکه گفته اند که حقیقت یکی [illegible] و تعدد اعتباری است
و اهی بودن [illegible] نیز بدیهی است چگونه تفاوت فعل و فاعل بمجرد اعتبار است و حال آنکه فعل اثر [illegible]
فاعل او [illegible] است و نسبت نسبت [illegible] با غیر متناهی است و تعدد روح و بدن بمجرد اعتبار بودن
مبنی بر عدم [illegible] باطنی از ظاهر و مجرد از مادی و [illegible] است و حال آنکه در همه احوال [illegible]
روح خلقت جسم و بدن را [illegible] و علم جسم و بدن و [illegible] روح در [illegible]
پایدار است **زیادة ثبات** بعلاوه آنکه گفته اند که تعدد اعتباری نیز بالقیاس و بالاضافه [illegible]
[illegible] نیز در واهی بودن ظاهر و این است چه [illegible] در معانی نفس و فاعل و فاعل و منفعل [illegible]
طرفین [illegible] مقوله الاضافه که حال با هو فارغ عن [illegible] القصه
معانیه ذات اقدس بیچون حضرت [illegible] عز و علا و کلمة الله العلیا [illegible] صفت است
اتم [illegible] است از [illegible] است که حضرت ذات خاصه او فقط فوق التمام و غیر متناهی در شدت
و قوت بودن و فوق غیر متناهی [illegible] غیر متناهی بودن است و حضرت کلمة الله در [illegible] جامع
جوامع کلمات تامات [illegible] مجموعه [illegible] مرجع [illegible] کلمات بر فرض تسلیم [illegible]
رتبه [illegible] از رتبه حضرت فوق التمام [illegible] تام الوجود [illegible] فوق التمام غیر متناهی [illegible] عدت
و مدت محیط [illegible] کلمات تامات [illegible] حضرت ذات [illegible] حضرت ذات [illegible]
و [illegible] است و لکن [illegible] عنقریب باذن الله [illegible] توفیقه خواهد آمد [illegible]
حضرت عیسی خاتم الانبیاء [illegible] از نصاری [illegible] شد [illegible]
تامات ظاهر است [illegible] تقدس [illegible] و اهی بودن این دعوی نیز ظاهر [illegible] خواهد شد
و این [illegible] اکمل حضرت خاتم محمد [illegible] **تقریب** [illegible]

چون مناسب آمد برای اخوان صفا و سالکان طریق هدی عرضه میدارد که از اسباب حکمت و سلوک طریق
سلوک موقوفست از پرتو اقتباس از مشکوة انوار افاضات نبوت و ولایت در اسرار حقایق
الهیه و معارف دقایق ربوبیه درین گونه از مقامات عالیه بسی لطایف از رموز و دقایق از
اشارات مرموز و مغلق گشته که کشف نقاب از چهره دلکش مقصود و مراد از آنها نه در خور قدرت
و استطاعت اغبیا از آنان ضر ناس است چه سر آنکه فهم حق مقصود در رتبه حقیقت عقلا از آنها در حیطه
قوه و ادراک هر شناسی در آید و با حل عقده از آنها از دست هر خناس کرار و موسوسی بر آید بهیهات
بهیهات ازین همه صمیم نه چنانکه گفته اند عرض خود میبری و زحمت ما میداری الوقت مصدوقه
انتقال در حقیقت حال شناسی که کمال وسواس داعی جهلا نصاری و ملاحده طایفه ضاله مضله
صوفیه خفاشی خصال است که در امثال اینگونه از مقامات صعب المنال مستصعب للاعقال بیشمولد
اندیشه سوفسطائیه اوهام و خاطر اکثر از طبقه [illegible] بر خود ساخته بنیاد کج نهاده نسج نسور غلط و برج و غلط
و مغلط و مغالطه گذاشته منظور از آن لطایف و دقایق از کلمات مرموزه و عبارات مرتبه
بر خواز کنایه خشک بارد و مزخرفات موهومات خود جمیع امنیه مجنبه مهوا اکثر از آن رخصه برطل
خرافات در طبابت امراض روحانیه عوام کالانعام چندی سعی با تقبیح از آنان [illegible] از قوه صحت
و سلامت [illegible] در روابط [illegible] در علاج این ماده خشک بارد و سودا که
از استعمال ادویه حاره رطبه [illegible] علاج و از استعمال [illegible] خشک [illegible] اجوبه — معقدع
سبب [illegible] اثار [illegible] منفعلان خشک [illegible] — زمانه ها
بروز ماده [illegible] است [illegible] ماده [illegible] از روز بروز قوت
در شدت و بر رفته صعب العلاج و ممتنع الاستعلاج خواهد شد لهذا این ذره با ضاعت بعرض صدر رضا
تقریر مختصر حکمت و فیض مصلحت با رعایت قوه و استطاعت طالب حقیقت طالبان [illegible]
و سلامت [illegible] ضرورت [illegible] از [illegible] لطایف [illegible]
و رقایق از حقایق خود [illegible] اخوان صفا [illegible] بید الفرق
اکثر [illegible] والسلام علی من اتبع الهدی از بیخ لعنایه الله تبارک و تعالی [illegible] توفیق [illegible]
طایفه نصاری [illegible] رفت [illegible] زیاده کشف [illegible] کشف نقاب [illegible] حقیقت حال

دعوی

دعوی با صواب بودن حضرت عیسی و خاتم الانبیا الطایب تحقیقش موجب تطویل رسالات و بیانات
گذشته شرایط و ضوابط خاتمیت و لوازم و توابع اعتزال است بقدر ضرورت و کفایت بدون رفع حاجب صورت
تقریر یافته بنحو تحریر میآید که [illegible] نور [illegible] حضرت لاهوت کلمه جامعه تامه مجتمع جمیع کمالات مرجع جوامع
کلی [illegible] رحمة للعالمین و [illegible] فیض [illegible] رتبه افاضه و اکمال کلیه عالم امکان حق مخلوق به
نور [illegible] اشراق شمس حقیقت صبح ازل [illegible] الله نور السموات والارض [illegible] مرتبه فاحببت — علی
ان اعرف حضرة وجود [illegible] مقام [illegible] الله الحسنی در حضرت جبروت عقل کل روح
اعظم قلم اعلی روح الارواح کلیه عالم حقیقة الحقایق در رتبه جمع الجوامع مرجع المجامع در عالم [illegible] حقیقت آدم محیط
و مرکز دایره وجود عالم خزینه [illegible] لطیف اللطایف [illegible] مشرق صبح ازل مخلوق اول لفظ تحت
[illegible] در مظاهر [illegible] در حضرت ملکوت نفس کل لوح کلی [illegible] جامع حضرت کرسی ذره سیاره
دایره مرتبه [illegible] نفس [illegible] مدبر عالم اکبر [illegible] — والنفس [illegible]
[illegible] دایره [illegible] قوس نزول و صعود [illegible] سیر و سلوک
[illegible] نزول و وجود [illegible] آغاز سیر از [illegible] انجام سلوک [illegible] سیر نزول و هبوط
در قوس ظهور [illegible] روح [illegible] جان [illegible] سیر عروج و صعود در قوس [illegible]
[illegible] عالم اصغر [illegible] نفس [illegible] ذره سیاره [illegible]
[illegible] حضرت حق [illegible] ابنیا و اولیاء
[illegible] آفتاب [illegible] الارض [illegible] السموات
مطلق [illegible] صبح ازل [illegible] محیط افلاک [illegible] مرکز بسیط خاک
وجود [illegible] انتقال [illegible]
ذره سیاره [illegible] رب العالمین [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] جامع [illegible] وجود [illegible]
[illegible] بالحقیقه [illegible] سیر و سلوک
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت رب العالمین [illegible]

مقصود با حقیقت و حصول منصب بالذات از وصول خاتمیت نفس محمدیه بالحقیقه ظهور نفخ قدسی که در صدور وجود عالم
امکانی لازم و انصرام عرض نظام عالم واجب و منتظم و منافی بقای وجود عالم در این مقام بالضروره منصرم و منعدم است
دور فلک گنبد دوار نبوت جسم کلی و جسم کل محیط محدد بر همه اجرام علوی و اجسام سفلی چه جمله جسم دلالت
او جان جهان است و جان جمله بدن   اصناف ملائکه جوارح این تن   افلاک و عناصر و موالید اعضا
توحید همین است و دگر همه فن   پس حضرت ختم نبوت کریمه وجود تربیت و استقامت صغرا العلویه کبرا
آفتاب جهانتاب در این هنگام [illegible] بر آمده تا وجه کلی بالغه سبحانی در غایت شهادت علی ملکوت محجوب از ادا
حضور گشته ممنوع از ظهور تا در این شد در کمال حضور و غایت ظهور که وجود بود نیش بوجود نسبت گری
بجنبه لقاب حقی را چهره آفتاب جمال کمال خود کشوده در خلوت حضرت حق عز و علا شد بر آن حضرت
بر منصه کلی چرا که بسبب اعلی و در تنظیم نظام کلیه عالم و تدبیر انتظام امور تمام عالم از وجه غیر بی‌لوح عقد ولایت است
و تکمیل وجود و نفی الجود و در زمان بوجه وجود بود نیش بوجود نسبت صغرا الیسرا از درین نبوت و بیقین
در شکل او جمع وجود بیت کلی بعبادت و بندگی حضرت معبود و بیعت از طرف الطف تقریر اغراقی
قربش شیئا فشیئا در شهود از منصب قربت حضرت معبود بیشتر و اعلی نورا فزا بود نفس و اعلی است
و تا قرار قربش در زمان بروجه اشتغال در شهود و بشاره از منصب قربت حضرت حق عز و علا نور وضیا
افزایش نظام در افلاک و نیز منتظم امور عالم فلک بر جا و بر پا است در نزد حتمیت منزه و مقدس از هر
سایره بیک در سیدنا اعز ازاله شکالی با نظام که بر مقصد بالذات است از آن نظام و از این انتظام است عمر
عالم الوجود انسان کبیر را که بطبیعت عرضی بنفس شریف لا فرقه از دار افلاک و گو هر یکانه صدف بیک خاک است
منقطع و انفقاد و انصرام است استخراج و استنباط در صورت که منزلت حضرت عیسی در ولایت و نبوت
منزلت ختمیت است در حضرت سلطنت صاحب رتبه ختمیت الهی و روحی که بعد از خاتم بودن و از حضرت جبروت
صاحب مرتبه عقل کلی و خزینه الخزائن و باطن البواطن و روح الارواح جل و علا است و در حضرت ملکوت
نفس کل دوره سیاره اراده که ملائکه بملائکه دورند نظام کلی و انتظام امور علوی و سفلی اوست و در ملک
ناسوت صاحب منزلت جسم کل و محیط بر کلیه اجرام که واجب مختصر لیست چنانچه بوجب ریاست عامه و خلافت
تامه مقتضی عموم ولایت و شمول نبوت خاصه آنحضرت است بس وجود زمان الکون خلو از دیار نور
وجود فالنفی الجود عام الوجود شامل الصعود آنحضرت با وجود حیات آنحضرت بوده بعد غیبت زمانی است

محکمه

بطلوع

بطلوع آن آفتاب است منزه بر وجه جانشین با جناب بر وجه صواب است و خبر بطلان کنون
مقرون است و تنبیه مناسب بعد از انقراض دوره سیاره دوازده کلیه آنحضرت از زمان و انتها با فاتحین مسیر و سلوک
از دور سیاره دوار و دوار جهان ملک عالم مدار الکون بین المطلعین و عدوی الا کسی له است چه ملازم
و ملازم دور مناسبه از انقطاع مر نور و از انتهای مذکور در مناسبه انقضاء و انصرام عرض نظام وجود زمان و اسمان
مقتضی مراعات با بهره قاهره گذشته است و بنا بر این بعد از قضای منقطع و مدتی گذاشته انصاری زمان
زمان الکون از زمان نور وجود آنحضرت و خلیفه جانشین آنحضرت در جمیع مراتب منزه و منزل متفاوت صاحب
مذکوره خلا و تمام لوازم باطله و مفاسد مبطله خلو زمان از نور وجود در دوره سیاره دوازده کلیه مجرد نور
و بروجه مذکور مقدم در بطلان اقتضای نصاری را باطل است اما وجه بطلان چنانکه اشارت رفت با وجه
آفتاب رسالت بر منصه نور تافته است حقیقت نسبت که بنیاد دعاوی ملعونه بنای خاتمیت وجود
رتبه بخبر شاهد در حضرت ختمی منزلت دوربین است و لعن آنحضرت است و دعوی نصاری در حصول
انجیل و وجود رتبه غیر شاهد در حضرت عیسی علیه السلام بر وجهی که توهم نموده‌اند لعنة الله و حتی توقیفه
بطلانش منجلی صورت توضیح و افضاح و وضوح و انفتاح بر رتبه که احتمال شک و شبهه را نتیجه
و محل ریب و شبهه نتواند بود و در نزد رسیدن پاس این دعوی نسبت نمود که اتقی الاساس و اصل
الاصول ملت ممنوع بنیاد نصاری همین دعوی است که حضرت عیسی علیه السلام صاحب رتبه غیر شاهد است
پس از ظهور بطلان این دعوی از آن ادعای رتبه علیه خاتمیت برای آنحضرت نمودن از
مقوله نمود بی بود و جود بی وجود و ظهور بی نور و حضور بی ظهور و از باب بنای بر بنیاد بود است
با این دعوی خاتمیت از خرافات ترهات عجیب و غریب نسبت که طهارت و تطهیر ظهور نصاری
خاصه داب و دستور است در منصوص بس حضرت علوی بود بودن و عدم آن ظهور محمود است بر وجه
کلیت طهارت تا به خاصه رتبه خاتمیت اولا و انتقاض تنزل او غریب و عجیب نسبت نتواند
بود که علما نصاری چون در اصول اصلا دین و ملت تجویز حصول طهارت بدون استعمال ظهور نموده
در فروع نیز که منشعب و مطابقت با اصول در بحث انتها قانون و دستور است حکم بصحت طهارت
بی ظهور و عبادت بی طهارت نمایند بر نور عقو و نفوس بنیاد صحه بصفحه تبعه ظهور و منبر بر رعایت
حقیقت حال و نفی اللهویت از مقال در کفتن خلاصه احوال منزلت و مقام و مقال خاتمیت از ولایت

و نبوت است و امّا بنا بر وجهی که علمای نصاری در کشف از این راز ابراز نموده باین عبارت
بعینها گفته اند در کتب قوم نصاری آنحضرت سوم خاتم انبیا میرسند هست که خود گفته است که
شریعت و پیغمبری تا به یحیی بود و از حال بند الملکوت خدا است یعنی عنقریب نشیم تا به انتهای عالم باید
که ندا مژده ملکوت در تمام عالم کرده شود و آنگاه بانجام رسد انتهت هذه العبارة بعینها و در شرح حال
وصایای آنحضرت شاگردان خود بعد از کشته شدن و زنده شدن و ظهور نمودنش بر شاگردان و وصیت
کهنه بایشان و صعود نمودن باسمان بعد از آن چنانکه بعد از این تحقیقات شود در مقابله و معارضه و دیگر اختلاف
شده کلمه از جواب بر وجه تفصیل ایراد باذن الله تعالی خواهد نمود در این معنای مژده ملکوت خدا باین عبارت
گفته اند و بعد از کشته شدن در روز سیم برخواست و ظهور نمود شاگردان خود چندین دفعه و در بیش اشتغال
طی نمود تا باسمان صعود نمود و ظاهر رئیسان بود فرمود که باطراف عالم بروید و ندا کنید بامرزش گناهان خلق
بجهت کفاره خون خود و مومن را بروح القدس وعده دهید که ایشان نو پیکی ساکن و مردم را بغسل تعمید
داخل دین کنید و غسل در بانه نو نگاه دارید در یاد در نشت ... تا برگشتن من انتهت بعضها
الضالین بیاب ای برادر دقیقه باب که بنای همه این ادعاها از نصاری مبتنی بر فضولی سخط ...
و بنای علمای جاهل ربّنه ایشان حسب افراط در محبوب است و بنده که هوس و هوا در بایست طلبهای ...
بر ... حجود افترا بر خدا و برگزیدگان خدا از انبیا و اولیا و اصفیا است و گرنه بر ظاهر و بید است
که رتبه ادنی مرتبه از علم و معرفت از انسکونه از نسبتها منزّه و مبرّاست چه جای رتبه ادنای از اولاالیت
دانکه چون منزلت کبری قطرت الا حضرت علیوی در ولایت و نبوت که بضرورت از فطرت
دافع فرنیش از این نسبتها بر وجه ادلّ مقدّس و معتبر است امّا اولا بر ظاهر است که بودن شریعت
و پیغمبری تا به یحیی بن زکریا ع که پیش از حضرت عیسی باعتراف نصاری نیز مبعوث بوده موجب انصرام
وحی و ختم پیغمبری بحضرت یحیی است پس حضرت یحیی خاتم الانبیاست نه حضرت عیسی علی تواند بود
در این صورت که حضرت عیسی در منزلت خلیفه از اوصیای حضرت یحیی باشد نه آنکه خود خاتم
الانبیا بوده باشد و این نیز موجب فتضاح بعضی احتجاج نصاری و باعث نقض دین و ملّت ایشانست
خود بر بطلان ملّت خود اقامه برهان قاطع نموده رحمت پرست داده منّت خدا را که ... دل
عقده از دل باکشود و نیز بعد آنکه انتهای شریعت و انقطاع پیغمبری بحضرت یحیی یا حضرت عیسی العالی لطائم

عالم

عالم کجا خود برجا و انصرام شاباش عمر دنیا از لوازم صحیح بلد برتج مذکور دل لزوم تا سر نو ابطال بطلانش را به
مقرّی منزلا و شرتیب هم نو ابطال باطله گذشته در اعتقاد مرتقدم این دعوا بهیچ جهت خطای ندارد و جه انقطاع
شریعت بخصوصها بحضرت یحیی لازمش از انقطاع شریعت بانقطاع حضرت یحیی است چنانکه فقره تالیه مرتبط باین
فقره که گفته است و از حال بند ملکوت خدا است بعتبار تشتمالش بر لفظ از حال الم حجت گواه بر این
دعوا و صحیح در تجدید است اگر لفظ بود در فقره تا یحیی ملکوت داد خوانده شود و بفتح و او لعینی تو دخوانده
شود و مراد از یحیی حضرت یحیی بن زکریا پیغمبر ع باشد بلکه یحیی دیگر احتمال ولاده شود حضرت عیسی ع
و بعد از وصعود او باسمان در زمین بود صاحب رتبه نبوت و پیغمبری بود با وجود ابهای لفظ از حال در آن فقره
مذکور علاز بود بفتح و او و از این احتمال باز جهان مقال لزوم خاتم شدن حضرت عیسی ع و خاتم بودن
این یحیی در پیغمبری از جانب حضرت حق عزّ و علا و نقض مقال نصاری لوان و اوقام مقاسد مبطله بتوالی باطله
از انقطاع شریعت حضرت حق عزّ و علا بیحیی و ارتفاع حکم شریعت از زمین بعد از آن یحیی قائم بکمال خود
بر جایست و حال آنکه اغفی چند قصر وقتی از مذهب و ملّت نصاری است که پیغمبری تا بحضرت عیسی است
چنانکه مقال دیگر عامه نصاری بگو گفتند حضرت عیسی گناهان تمام خلق عالم از اولین و آخرین بعثت
صاحب شریعت پیغمبری شد بر بودن آنحضرت از زنده شدن و ظاهر ایشان مامور شدن بر ندا این مژده بجمیع
اطراف و اکناف عالم و ندا مژده ملکوت خدا دادن باز جهان معنی مقتضی آنست که ارتفاع شریعت
با ارتفاع آنحضرت بعد بحید دو قوم شهادت آنحضرت است چه مقصود و مقصد محقق از بعثت انبیا علیهم السلام
بشریعت غرّا آنست شدن کمال خدا و خدوصی ایشان از جهالت ابدی در آخرت و معاش جاودانی در
دار عقبی است در صورت حصول مقصد بالذات و تحقق حقیقت از شریعت محمد شهادت آنحضرت
دیگر بقای شریعت در دنیا و عمل بموجب شریعت غرّا خوردن از جنبه کمال خدا اسیر لغو و بیهوده سراپا
بیهوده و بیهوده است بیهوده دیگر آنکه بعد از حصول غایت بالذات از ایجاد کاینات و بعثت انبیا
و انزال کتب و شرایع و اقامه شواهد و بینات و اظهار معجزات و خوارق عادات که بنای تکلیف عباد است
ندا مژده ملکوت در دادن و انتظار رسیدن آن بجمیع اطراف و اکناف عالم رسیدن بملکوت جنات بیکران
هر روز و عمر از ثواب یکروزه شد و عوائد ملاذات نیز و محروم و مهجور از نعیم ملکوت بودن و در
دنیای دون محنت و بلا منحول اوقیت مقرون مانده بتنظیم شهوات سراسر مرادات و بعیب ...

گوشنیدن وجود حضرت جود و جود رسول تقریب نمودن صفات بحقیقت سوبرکات شطحات رذیله
را شنیده ملکه را شنیدن لسان کلام و خطرات و خرابی ترعلو و فرج جدیدن و جزاندان تولید مولود به جمعیت
بنسبت از اولاد کالانعام بل هم اضل بودن مصدوقه دلایله الله کافر اجلا را کثنی چه مثمر ثمر است
بجز تخلی اخلاق منقلت و جرف نمودن وجود در تقریب و سر و دیدن جنود جهل جنود جند چه وقتی که عملی
بموجب شریعت بقیه سنت عقل جنود [illegible] با جنود وجود عنود [illegible] جهاد [illegible] رضا و رضی صمت [illegible]
خصوصیت [illegible] ظاهر است که مقتضی [illegible] مرتبه در شریعت از [illegible]
که مجاهدت از باب [illegible] صفحه صحیحه قبل از فوت صفات ذمیمه و ملکات رذیله او اظهر و اقرب
به محبت و طهارت لوم نفس [illegible] از خباثت ملکات در [illegible] صفت ملکات از نتایج
جهد و [illegible] است که [illegible] از این کریمه الله [illegible] سلیم [illegible]
ایات و جهاد [illegible] اگر [illegible] فطرت [illegible] نیز [illegible]
میفرمایند که موجب [illegible] دو روز کار [illegible] خروج نقطه مولد
دا فراد و احاد [illegible] که [illegible] اعظم [illegible] عالم کائنات از قوه بفعلیت [illegible] کلیه
وجه [illegible] و اد آدم [illegible] اعلا [illegible] حضرت [illegible]
در [illegible] که [illegible] حضرت [illegible] الله المطلق [illegible] حضرت خلاق الانفس و الافاق
عمت رحمة [illegible] عموم قدرت [illegible] رحمت [illegible] جود حضرت
حق [illegible] وجود [illegible] مولود [illegible] الله [illegible]
[illegible] برو جه [illegible] است افاضه [illegible] حضرت
حق وجلوه مطلق مستدام بدوام [illegible] وجود مولود [illegible] تولید و تولد اولاد [illegible]
و حدوث [illegible] در زمانیت در این صورت انتظار القراض [illegible] عالم و خروج وجود کلیه [illegible]
از حیز قوه و کتم عدم و [illegible] عالم [illegible] کلیه [illegible] جود حضرت [illegible]
عمت [illegible] رحمة از [illegible]
ای برادر [illegible] حضرت [illegible] خلق [illegible]
[illegible] ایقاع شریعت

بجز از

و چون بار وجود [illegible] دیبای [illegible] وجود [illegible] بمرتبه ملکوت
خداوند [illegible] اقتضای عبادت [illegible] الهی [illegible]
[illegible] حقیقت جهل
این [illegible] احاطه [illegible] است [illegible]
برو جه [illegible] اصلاح [illegible]
با [illegible] رفت [illegible]
در [illegible] صورت [illegible] و اظهار [illegible] دایره [illegible] کلیه [illegible]
[illegible] آن [illegible] امور [illegible] است
و انفراد [illegible] دایره کلیه از عالم [illegible] خاتم [illegible] نبوت [illegible]
دار [illegible] دار [illegible] نور نبوت و ولایت [illegible] عبادت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] دار [illegible] است [illegible]
ان محیط و مرکز دایره عبادت و عبودیت [illegible] است [illegible] خاتم [illegible] دایره [illegible]
[illegible] خاتم [illegible] دایره کلیه [illegible] خاتم [illegible]
عالم [illegible] خاتم [illegible] قیامت [illegible] قیام [illegible]
[illegible] خاتم است [illegible] قیامت عالم [illegible] قیام [illegible] است
که دور حضرت [illegible] و ولایت [illegible] کمال بخاتم [illegible] کشف نقاب خفا و [illegible]
از چهره [illegible] لطف [illegible] حقایق حق حقیقت [illegible]
الکون [illegible] الله [illegible] خاتم [illegible] است [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] کمال حضرت خاتم الانبیاء
سید الاصفیا محمد مصطفی است صلی الله علیه وآله [illegible] حضرت عیسی [illegible]
دین مبین اسلام [illegible] طوائف [illegible] است [illegible] حضرت [illegible] که اتفاق [illegible]
[illegible] است [illegible] الله [illegible]
[illegible] است [illegible] نبوت [illegible] حضرت [illegible] است

[illegible]

چه بسیار فرق اسلام را نیز چنین فرق دور از حق نصاری بنحو یکه صورت اصح و اقبح یافته است
و از حیوان و ما خسران در زبان مرجع و مآل است و اما مقام دوم از احتجاب
حجاب دیده دل بنور ظلمت کفر نصاری از نحو دانسته حمل خیر کمال دین مبین اسلام است که در
مقام رد کیش و آیین دین اسلام و تصحیح کیش و آیین نصرانیه آغاز سو قسطنطیه انجام بدین گونه از سهیده
گونه سخن آغاز نموده که در کیش اسلام راه نجات از عذاب اخروی سو منحصر دیده اند در اعمال شایسته
با توبه و عفو خدا القبول شدن توبه و سبکبار از این دو یکه هر دو با هم موجب نجات نتوانند
بود اما عمل شایسته بسبب فرموده حضرت حق تعالی موجب غرامت با نیست اگر نفرموده بود
ناشایسته است شایسته و بنا سنت عمل نیکو آنکه بر حسب حکم خدا کرده هر نحو جنس خود عمل نفرموده
خدا را نفع واجب است پس سزاوار کسان از ناشایسته محبوب شدن شایسته نا شد هم در صورت
سزاوار شدن پس از ناشایسته دیگر ناشایسته بر جای خویش نشیند سزاوار که این ناشایسته نیست شایسته دیگر
باز بر جای آن شایسته دیگر ناشایسته دیگر نشیند پس هر شایسته باید بر جای خود نشیند و دیگر نه ناشایسته
اثر ابکرد و [illegible] مغیره شمل برانگیزد [illegible] اصلاح هرگز بنا [illegible] امید حصول نجات به نیکی اعمال
شایسته نا شد اما توبه و عفو خدا اقتضای رحمت و رحم که تقاضای خداوندی حضرت حق تعالی است
پس گوییم نه آن عفو و رحم که موجب [illegible] قول خدا [illegible] خود گناه سو سزا و جزا
مقتضای [illegible] مقرر داشته [illegible] شریعت [illegible] عمل سو نیز [illegible] مکافات لازم
ساخته است [illegible] گناه بدون مکافات و سزا [illegible] قول خود [illegible] و توبه نیز موجب
دفعه مستحق عفو نتوانند بود چه اگر کسی مدیون کسی باشد و توبه نماید که دیگر عود [illegible] از او نماید
لازم نباید که طلبکار را سو عفو نماید [illegible] اگر گناه کار در نزد حاکم عدل با اقتدار توبه نماید و دیگر
آن گناه ننماید حاکم عدل سو نیز [illegible] عفو نماید و تعطیل حکم شریعت نماید و خدا احکم حاکمین عادل
قادر است پس چنین اقتضای حکومت عدالت [illegible] که موجب [illegible] جزو هر عمل ناشایسته [illegible]
آن جزو سزا داده شد و چون تقصیر [illegible] که خداوند جل جلاله نامتناهی و ناشایسته [illegible]
از حد متناهی است پس سزا نامتناهی [illegible] مکافات و قصاص رسیدن خود [illegible] نتوانند که علت و موجب
نجات حقیقی شده باشد [illegible] رسیدن مکافات [illegible] تقصیرات نامتناهی نجات حقیقی توانند

صورت

صورت حصول بر فرض نتوانند بود الا که صاحب رتبه نامتناهی و صاحب رتبه نامتناهی ممکن نباشد و نتواند کسی
بود مگر خدا و کلمة الله و روح الله اگر گفته شود چگونه کسی صاحب رتبه نامتناهی تواند بود و حال آنکه رتبه نامتناهی
خاصه [illegible] گوییم که نسبت روح الله و کلمة الله بخدا چون نسبت [illegible] و روح اوست [illegible] در حقیقت یکی
[illegible] الله
[illegible]
سر انتهای نصاری [illegible] و ابطال کیش و آیین دین مبین اسلام و تصحیح کیش و آیین دین نصاری تکمیل
بهر تحصیل کشف [illegible] شاهد حقیقت حال و حقیقت مقال در مقام صعب المنال
[illegible]
[illegible] الله المتعال [illegible]

لطایف از ذات رات و رقایق از تنبیهات گذشته در حقیقت کلّ نفس از انجذاب دست به برای دعوی
و شارع این مقال است پس بنابر این برادر ذات رات فهم دقیقه یابد موجب اشارات نهادن که ذکر رفته است
برزخ وجودات در معسکر جنبین جند عقل و جند جهل متقابل عسکرین متعارضین است متحلّی [illegible] جمع
متضادین مکلف بجمع بین ضدّین است و شریعت عبارت است از بیان کیفیت مجاهده و معارضه جنود
عقل و جنود شرع با جنود جهل و جنود او و کشف است در حقیقت از طرائق خود در رستگاری از [illegible] ملکات ملکیه
از صفات نفس اماره که حقیقت جهل است ملکات و ملکات صفات جنود جهل او و طریقت که [illegible] برزخ
ورع و تقوی و پرهیزکاری بسبب آن صحیح بشر شریعت کرده باشد عبارت است از مجاهده و معارضه عقل و جنود
او که عبارت از ملکات ملکیه و صفات فرشته منجیات است با جهل و جنود او که از ملکات است و طوایف این
مطلع؛ مجادله [illegible] رتبه شجره خبیثه ز قوه شهویه و غضبیه و جهل است [illegible] از زمین جذب النفس الی اماره و در ترک افراط
و تفریط در قوه شهویه بهیمیه و قوه غضبیه سبعیه است و تعدیل این دو قوه نمودن [illegible] بر ترک افراط و تفریط
مرتبه موجب حصول ملکه منجیه عدالت است متفاوت درجات نهاد و ملکه منجیه عدالت متفاوت درجات
و اختلاف طبقات [illegible] در خیر شدن الصور حسنات [illegible] ابدالا باد و موجب محشور
بصورت حیوان انسان شدن در دار آخرت است تعدیل مزبور بر وجه مذکور [illegible] عمل شایسته کند و بیند که
خدا العمل او در آن است و بر خلاف تعدیل مزبور [illegible] شایسته و معصیت حق [illegible] الکون و پیروی
شیطان نفس او در ابطال [illegible] محشور شدن بصورت حشرات در آخرت [illegible] بر روی
خود گشودن است و شقاوت [illegible] افراط و تفریط [illegible] تعدیل و [illegible] افراط و تفریط است
و [illegible] تعدیل و [illegible] ظهور و بطون لطافت [illegible] البطون دائره [illegible] سعادت و [illegible]
رتبه [illegible] مرجع جمیع جمع بین الضدین که [illegible]
هیچ تعدیل است که [illegible] روح الله ارواح [illegible] لطیف است و خلاف این تعدیل متفاوت
درکات [illegible] مقام منتظم [illegible] است که فطرت برزخ انسانی بنیاد
جنبش بر دو قوه نظریه و عملیه مجبول و مفطور است [illegible] اصلاح [illegible] استکمال [illegible] قوه
متفاوت احوال بحسب اختلاف موارد و [illegible] انتظام معاش [illegible] جهت
استکمال [illegible] دستور [illegible] خلقت نظریه [illegible] عقل مفطور

جنبش

جنبت قوه عقلیه برای خدمت عقل در طریق استکمال مجادله و جدال با جهل نفس اماره و جنود [illegible]
و هلاکت مجبول است خاصه قوه نظریه ادراک و معرفت و اعتبار و عبرت و خاصه قوه عملیه تحریک
متحرکه جهت [illegible] ادراک [illegible] افعال و اعمال بطور [illegible] حرکت بجهت وظیفه خدمت [illegible]
منت است و فطرت نفس اماره [illegible] جهلیه ظلمانیه ناسوتیه در قوس صعود و رجوع مقدم و فطرت
عقل ملکیه ملکوتیه عاقله نورانیه ملکوتیه جبروتیه داعیه بخیرات [illegible] از جانب حضرت
حق عزّ و علا در قوس رجوع و صعود بر خلاف نزول و هبوط از خلقت [illegible] از نفس اماره
منزلت فرزند از مادر است و منزلت فطرت عقلیه قلبیه قمریه از عقل کل [illegible] منزلت
ماه از آفتاب و به وجهی منزلت فرزند از پدر است و چون فطرت قوه عقلیه قلبیه قمریه در [illegible] جبال
رتبه عصمت [illegible] سیر از [illegible] ملکوت و جبروت در بدو [illegible]
احوال [illegible] پرورش یافته و [illegible] نفس اماره که ام است معتاد گشته در جنب افراط
و تفریط [illegible] اعتبار رتبه است لهذا از عنایت کامله ربانی و حکمت بالغه
سبحانی [illegible] شریعت [illegible] مقدس [illegible] دستور [illegible] از نور عقل کل
[illegible] استکمال [illegible] توفیق [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] استکمال [illegible] الانوار [illegible] نور [illegible]
بر نورانیت فطرت خویش افزوده [illegible] غالب [illegible]
[illegible] بحسب [illegible] فطرت [illegible] حصول الفضائل
[illegible] رتبه [illegible] والدی
بدرجت رسیده [illegible] مرتبه [illegible]
و بر خلاف [illegible] موجب [illegible] شریعت [illegible] حکمت و عدالت
بر [illegible] اوصاف [illegible] جوهری [illegible]
[illegible]
[illegible] خود رسیده باشد [illegible] و عبادت رجوع از فطرت

بهیمی وجبلت حیوانی چون انها فطرت ملکی وحیوانی انسانی نمودن واز حد طرفین افراط وتفریط علی الاطلاق
بحد وسط که حد اعتدال صفت است قرار گرفتن ودر سیر وسلوک جزء جزء تعدیل وتوسط موجب تشریف
گردیدن است از اینجاست که حضرت سید سجاد زین العابدین وزینة العباد علیه السلام در صحیفه حمد وثنای خداوند
یگانه بود درست در حمد سبقت در سپاس وستایش حضرت حق عز وعلا گفت الحمد لله الذی لو حبس
عن عباده معرفة حمده علی ما ابلاهم من مننه المتتابعة واسبغ علیهم من نعمه المتظاهرة لتصرفوا فی مننه فلم یحمدوه
وتوسعوا فی رزقه فلم یشکروه ولو کانوا کذلک لخرجوا من حدود الانسانیة الی حد البهیمیة فکانوا کما وصف
فی محکم کتابه ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا وتدارک خروج وبرون رفتن از حد وسط علی وجه
الاطلاق ویا از تعدیل وتوسط در سلوک بیک جانب افراط یا تفریط انحراف ورزیدن علی وجه الاتفاق
رجوع وبرگشتن از طرفین وبحد وسط باز آمدن است وآن بیشتر متضمن تصحیح با عمال شایسته نمودن
واین یک نوع خلاصی از عذاب بتوبه حاصل کردن است چنانکه [illegible] موجب [illegible] تشریع علاقات
وتوهم لزوم تکذیب خدا قول [illegible] بهاین صورت از تصویر [illegible] است تلمیح وتکمیل

وتکمیل ای طالب بصیرت [illegible] احوال و اوضاع عالم اکبر کدام [illegible] حسب تطابق [illegible]
اینه حقیقت [illegible] احوال و اوضاع عالم اصغر کدام [illegible] صغیر است میباشد در اینه احوال شمس و قمر
دران عالم انسان اکبر حقیقت کیفیت احوال قمری قلب صغیر انسان [illegible] عقل کل موجود
در [illegible] جهانی روح [illegible] از اینه انخساف قمر از جهت حیلوله زمانی در میانه ماه [illegible]
دران عالم اکبر [illegible] حال خسوف [illegible] شدن ماه [illegible] حیلوله ارض [illegible]
[illegible] در میانه ماه فطرت فرزند که روح الارواح ومرجع الانوار در عالم انسانی است [illegible]
طلعت [illegible] که نور الانوار وروح الارواح در عالم [illegible] حسب تطابق [illegible] حال هر یک
آینه احوال دیگر [illegible] اکبر [illegible] دقیقه [illegible] در [illegible] مراتب [illegible] احوال الارض [illegible]
آینه بودن عالم اکبر وانسان [illegible] صاحبان عرش [illegible] واثار [illegible]
از معدن حکمت وعصمت [illegible] که حدوث [illegible] خسوف در عالم [illegible] صعود وموجب ارد
بنی آدم است ظاهر وآشکار است چه تدبیر وتقدیر در عالم علوی در خور استعداد واستحقاق مولود عالم
سفلی است وکلیه تکوین کائنات درین عالم [illegible] بالعرض وجود آدمی در خور استعداد واستحقاق

[illegible]

اشرف انواع عنصری است [illegible] وخورشید وفلک در کارند تا تو نانی بکف
آری وبغفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته وفرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو
فرمان نبری الغرض ازین رست که حلیه عبادات ومجاهدات وریاضات وطاعات در راه
هدی در حقیقت مرجع همه توبه وانابه ورجوع وباز گشتن از حد ناسوت بجهت ملکوت حدود
انسانیت است وخصوصیت توبه معروفه عرف عالم عبارت از نوعی از اعمال شایسته است که حضرت
حق جل حکمته در وجه تدارک از موقعیت مغفرت ودر شده است ضرورت عقلی یا نقلی اقتضا می نماید
که هر عمل شایسته با مرحق بدون آنکه تدارک از ناشایسته وجبر شکسته بجا باشد نفس واجب
ولازم الصدور ودر تقصیر بحث باشد در شکل جون جبر شکسته بالضرورت عمل شایسته است وجود
جبر بدون وجود شکسته حسی وشایستگی تدارک تا نفس وجوب لازم ایکه اسباب عمل شایسته تعلیق
تدارک از ناشایسته بودن شایسته بنا شد اگر ناشایسته نبود آن عمل بالضرورت از عقل شایسته
عرفیه یا صدور موجب ناشایسته با وجود تدارک بخصوص توبه موجب حصول مرتبه از ترفیع
عبث شده که منافع ومنافی نیست دخول در ملکوت جنت نمیباشد بشرط مجاهدات در دخول در
ملکوت سموات و بجهت تمامیت جمیع اجابت نیست در حصول اصل نیست در دخول در ملکوت
جنات ونجات غلبه تعدیل وتوسط بر افراط وتفریط کافی است چه معانی طبع معانی عقل مغلوب
وعقل غالب معانی خود نیز طالب است با تمامیت همه جهات وکامل بودن در جمیع صفات وکمال
همه مقامات وفوز بهمه درجات کمالات ورسیدن باقصی مرتبه از کمالات خاصه رتبه حضرت
ختمی منزلت چه بتوبه چه الیه است چه تمام التمامات وکمال الکمالات حقیقة الحقایق در نهایات
والغایات بودن وجمع جوامع عبادات ومجموعه جوامع مجاهدات وطاعات بر جمیع اشرف ومرجع
همه کمالات تمامات وآیات بینات بر وجه اعلی بودن خاصه این رتبه منتهی است وسایر طبقات
عالی درجات نبوت وولایت اگرچه از مراتب مخصوصه باتمام بحسب فطرت عصمت واستکفا موصوم اند
ولکن بحسب بعض [illegible] قابلیت فطرت از رتبه علیا اقصی مرتبه توحید وکمال کنه عبودیت وبندگی
حضرت معبود وحید جلت عظمته واز مرتبه قصوی در رتبت وخلافت کبری المحروم اند واین
عطا از کیفیت ولطیفه وتدقیق نیز بعون الله تعالی وحسن توفیقه رفع حجب نه بسبب بودن تقصیر است

عباد نامتناهی و مکافات تقصیرات از قصاص کشته شدن صاحب رتبه غیرمتناهی با جار و قصاص
شدن بقتل و کشته شدن صاحب رتبه غیرمتناهی در حاصل شدن آن درجات حقیقی برای تمامی خلق عالم
ضرور و در کار است بنابر عدم حصول و وضوح پذیرفته در نهایت الوضوح و الصحیح بطلان این دعوی نیز
صورت وضوح پذیرفته است **زیادة تنبیه** بر آنکه موجب ارث را دانست و تنبیهات گذشته سد ابدی تنبیه
ابدی و شقاوت سرمدی تخلیه سر و علن و باطن و ظاهر از ملکات مهلکه و اعراض روحانیه نفس اماره
سقوط و تحلیه بتحلیه ملکات منجیه و صفات زکیه ملکیه و الکفر قدر بقیه از ظلمات الخ فی حلوله
ارض نفس اماره وارث ره از بیضار … مستند و مربوط است بقصاص کشته شدن دیگری چه رتبه
غیرمتناهی چه متناهی موجب طهارت قلب دیگران از ملکات مهلکه بر این است که غیر او نتوانند بود بشبه آتش
جان اگرچه نقاوت و شرافت و لطافت بدرجه قصوی باشد جانهای دیگر از چرک سرشت و نتوانیا بد
دارز گشتن یخ در زمین اگرچه در شعله تو با قصی درجه باشد زمینهای نکشته فراید با بره دیگر حاصل … بد
و بتوهم یکنه قصاصی و کشته شدن صاحب رتبه مزبوره موجب حصول رتبه شفاعت کبرا است شفاعت
کبرا چه فاجر چه مؤمن چه کافر چه مقبل چه مدبر همه در سایه آفتاب شفاعت کبری و در ظل سحاب رحمت
جلیتها در آمده در امر … گشته … ابرار اولاد که صاحب رتبه محض تحجیب
رتبه نامتناهی در عرض آکل خود صاحب منصب شفاعت کبری می باشد و در حصول این منصب والد
کشته شدن و شهادت یافتن مجاهدا کبری و جهاد اکبر مناط و مقسم بودن در مجاهده کبری و اقصی درجه از
جهاد اکبر معتبر است و کشته شدن مهدوی بتیغ طغیان لعقدی و عدوان نبوده در حصول این منصب مع جول
حصول خود رتبه عظمی اصلا اثری ندارد و چه ضروری و بدیهی است که موجب حصول شفاعت محیط
کبری وجود رتبه عظمی از تقرب بحضرت حق عز و علا است و باعث حصول این رتبه والا مع جا یکجه
بوده شد حصول اقصی درجه از حب به … ظهور و ایجاد است که … خود
نیز کشته شدن حضرت عیسوی سو موجب حصول رتبه نامتناهی در آنحضرت نمیدانند بلکه نامتناهی بودن
رتبه آنحضرت را سو جوهری و خاصه ذاتی حقیقت عیسی دانسته حقیقت و سایر کمالات خاصه عیسویت
مستند برتبه نامتناهی جوهری آنحضرت یافته است و تا نیاید شفاعت شفعا در دین نظام منقول
باستحقاق و قابلیت مجیم و منفصر مشروط بدون استحقاق منفرع لکجسب ادله عقلیه و براهین قطعیه

لبی نامعقول

لبی نامعقول و نامربوط است چه شفیع و مشفوع له بحسب تن و افزونی که در وحش صعود است
هر دو بحسب سر و باطن بوجود قلبی در سلسله … موجود لبی … که بسوی
ملکوت علوی مواجه و آئینه هر قلبی که مواجه و محاذی ملکوت سماوی با تفاوت در درجات … چه
و محاذات اختلاف و طبقات ملکوت سموات می باشد بر توی از آفتاب شفاعت بقدر استحقاق
و قابلیت بر آفتها از پرتو آفتاب شفاعت نخلدی از الاخ فی ظلمات مخصوص علی قدر استحقاق
در خور قدر محاذات در یافته می شود در سکاری جحیم … در ملکوت جذبات بقدر
حال و حکم … شده باشد در خلاف الخیر روئی هر دلیکه از صوب ملکوت علوی منحرف و بصوب
درک ناسوت سفلی محاذی و مواجه باشد لعقبت … حبوله ارض … ناسوت دنیا رفته
و جوهر لون انحراف بصورت ناسوت فانه … الخ فی ظلمات مخلد در دیار درکات
هلکت و بعد از دیار رحمت محجوب محبوس … باشد آنان فانا بموجب نقیض فطرت ناسوت
سفلی درکون … دوری از درکات عذاب بر او … آن فانا بر وفق … در …
و از آتش در دنیا عذابش در … الله … صاحب رتبه نامتناهی
بودن حضرت عیسوی با وضع بنیان … برهان … بتوفیق الهی … منهدم شده
که ضروری … بیهوده و در … که … بحسب … ابتدای
سوفسطائیه مبنا تخیل … برای … نقض در عالم …
بجز از … سفسطه … تهذیب … گذارش … حق
صاحب حجت و برهان … الله … ساخته اند بیاری … برهان
باهره و اقامه … ظاهره قاهره بنیادش کنده بر باد داده شد و مرتبه نامتناهی
بودن در رتبه غیر از رتبه کنه ذات حضرت حق سبحانه جلت … محمد صلعم که حق …
محصور و انوار سائر طبقات نبوت و ولایت غیر از رتبه حضرت محمدیه … نامتناهی
بودن در رتبه بموجب … نوریه ممنوع و مجوز … وحدانیت که
نامتناهی بودن مرتبه و منزلت است حق مطلق و خاصه حضرت حق است … وجود حق
و مقام است حق … جمیع … که … کلام …

و منزلت احدیت و وحدانیت ثانیه اضافه از احدیت و وحدانیت اولیه حقه حقیقه منزلت
وجه از کنه و منزلت ظل از حقیقت سایه است و عرش اعظم که عبارت از وجود جمعی محمدی است
و جمع وجودات و مجمع کمالات همه ممکنات است مرآة و مجلات جلوه حضرت وحدانیت احدیت است
چه عالم کجا و حجاب انکفاء از سطوع نور جمال خرم حلو و آفتاب جمال ازل کجا حقیر رشحین در برابر آفتاب
آسمان محال نیست و در تورات که کریمه الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها الآیه نکته
کاراست و سر مستور وحدت در کثرت از این نکته پیدا است و هدایت اضافه که وجه وحدت حقه
حقیقیه است که وجود عالم و خاتمه عروج و صعود حضرت خاتم است کریمه ولا یبقی الا وجه ربک ذو
الجلال والاکرام و سر فیضه کل شیء هالک الا وجهه سوی بری فانه سرور سیاره هم الله خفیه کلیه
اشارت رشد ابلاغ است در ابلاغ بلادت نکره و عبادت [illegible] که [illegible] نکته سنجی دو دقیقه شناسی بیهوده
دیگر در این مقام سرائیده اند گفتند و شنیدند که خاصه برای تنبیه بر اتکال حضرت عیسوی و خون
ریخته شدن برای کفاره معاصی [illegible] در رستگاری حقیقی در امم سلف بکفاره
معاصی قربانها حسب ناموس ربانی مقرر شده بود [illegible] بر ظاهر است که میانه خون ریختن حیوانی
و رفع گناهان انسانی وجه مناسبتی [illegible] اصلا در میان نیست و علیت و سببیتی خون ریختن
اصلا برای رفع گناهان نیست و قضای [illegible] کشته شدن صاحب رتبه [illegible] مناط رفع
گناهان است و دخول رستگاری بقربانها [illegible] محض [illegible] کردن بر سبیل [illegible] صاحب [illegible]
دعوی ولایی [illegible] از رموز و اسرار شریعت [illegible] است چه بر دیده [illegible] ارباب بینش
پوشیده و پنهان نیست که محبت دنیا و جاه و رغبت دنیا [illegible] و ثروت دنیا و علایق نفسانی و شهوات
و لذات حیوانی موجب هلاکت جاودانی است و کندن ریشه شجره خبیثه زقومیه این محبت و علاقه از
زمین دل ملکوتی [illegible] جان و جاه و جلال فانی و صرف مال از جاری دنیا و حیوانی کندن [illegible]
از اموال بر رسم قربانها [illegible] قربانها بموجب شریعت و ناموس ربانی باعث [illegible] ملکوتی جاودانی و مورث
نجات و رستگاری از هلاکت موروث از محبت [illegible] و خون ریختن بر رسم قربانها
قربان کردن و فدا نمودن جان فانی حیوانی برای جان جاودانی انسانی است چه وجود [illegible] فانی
فدای وجود [illegible] بموجب حکمت بالغه [illegible] قانون و دستور است

چنانکه

چنانکه مقتضای حکمت بالغه و حکم عنایت کامله در انقلاب ادوار ارکان اربعه بموالید ثلثه از جماد و نبات
و حیوان و دور انقلاب هر یک از موالید افتقار باعلی تا رسیدن بدرجه طبیعت انسانی جاری و در نظام کلیه
امور است و از آن مجری و معبر [illegible] دوازده سوره دو قوس عروج و صعود [illegible] ملکوت بکلیه که
مقصود سلوک و عبور است و در قبول شدن قربانها نزول [illegible] آتش آسمانی و سوزاندن قربانها
و برپا [illegible] قربانها چنانکه در رسم قربانهای سلف قانون و دستور [illegible] حکمت غریبی
که کاشف [illegible] از این راز [illegible] مستور است [illegible] اگر در حقیقت میانه خون ریختن و نفقه
و میانه رفع گناهان [illegible] با وجود [illegible] عمل نمودن بموجب ناموس ربانی و اطاعت فرمان
[illegible] اصلا علاقه علیت و معلولیتی نیست لیکن علاقه خون عیسوی ریختن با وجود [illegible]
و [illegible] بموجب دعوت شیطانی و اطاعت امر ابلیس و نافرمانی حضرت حق نمودن با [illegible] حق
ربانی با رفع همه گناهان همه خلق حتی گناه [illegible] ریختن خون نفس محترم گرانمایه صاحب رتبه [illegible]
[illegible] و قتل نفس حضرت عیسوی به سبب [illegible] با مقتضای [illegible] گرانمایه و حصول
منصب شفاعت کبری [illegible] صاحب رتبه [illegible] چون حضرت عیسوی در دولت آدم [illegible]
عذر است از خطا [illegible] قبیح [illegible] در [illegible] برتر از خطا [illegible]
حسب [illegible] و شبهات گذشته [illegible] بعون الله تعالی صورت [illegible] در
[illegible] است خلاصه وجوه [illegible] از گفتار [illegible]
[illegible] از حیطه [illegible] بر وجوه [illegible] زاید بر قدر ضرورت
و کفایت است [illegible] خلاف التزام اصلاح بقدر ضرورت و حاجت است کشف حجاب [illegible]
و آنا [illegible] سوفسطائیه [illegible] از شهود نور جمال آفتاب کمال محمدی صلعم و قصه
آغاز سخن از بیان معجزه و اعجاز [illegible] و بلادت و عبادت [illegible] دوری
از ادراکات و اعراضات [illegible] مرض [illegible] سوفسطائیه [illegible]
[illegible] معجزات [illegible] آنحضرت [illegible] منزلت [illegible] صاحب رتبه اظهار معجزه
و اعجاز [illegible] گشودن [illegible] شاخ و برگ [illegible] بیهوده [illegible] چون سراب [illegible]
بر شجره طیبه [illegible] ثمره اصلها ثابت و فرعها فی السماء [illegible] است امتحان

در این صورت نیز چون ماده بکار رفته موجب التزام اصلاح ما دعا بقدر رای چه و حد الضرورة والکفایة متعلق علی
التوفیق والغایة اجمالا تفصیلا بمعالجه و اصلاح نموده تعرض بیانها و بر اراء اخوان صفا عرضه میداریم که اولا
در حق تحقیق در بیان معجزه و اعجاز سخن نموده از جهت اعجاز معجزه تحقیق و تعریف سخن سوکما هو حقه سخن تحقیق
از غوامض فنی نه در خور حوصله هر ذهنی است چه شناختن هر شیء از اشیاء و شناختن سر و لم آن شیء منوط
بودن و معرفت ذوات اسباب [illegible] اسباب بسته شده در ربط [illegible] موجبات عده [illegible] از اساطین حکمت
مقتبس از مشکوة انوار افاضات نبوت [illegible] و ذوات الاسباب لا یعرف الا باسبابها [illegible]
عقلیه و ظاهره نقلیه نیز ثابت است و شرح هم اکنون این یک سخن است که منزلت علیت [illegible] معلول
با کیفیه منزلت کنه و حقیقت از وجه و ظل و منزلت لطف از ظاهر و سر از علن است کلمه جامعه [illegible] صادره از
معدن حکمت و هو التحقیق بالحقیقه اشاره نبوی [illegible] منزلت بسته این دقیقه از بس لطیف بسته این نکته
از بس دقیق و شریف بر اثر اقدام علی اعلام و محل خطر کثره و ظفر اعلام است در این صورت ظاهر است که
در حق تحقیق در حقایق معارف نبویه در بابته بجهت بسیار لطافت و صعوبت بسیار از اینجا ظاهر شد است
که از امثال علمای عصری که بلادت و غباوت و کودنی [illegible] از آن در چه از شدت است که تحقیق
تعجب و حیرت و عبرت [illegible] چگونه درک [illegible] لطایف حقایق معارف و دقایق مقصود و
از یکی [illegible] نیز [illegible] معارف و لطایف حقایق و دقایق [illegible] و انتباه انسانی متعسر است
و تعریف معجزه به آنکه خرق عادت [illegible] کلیت است اگرچه به وجهی حق در واقع [illegible] شناخت است [illegible] باشد
و لیکن در خور حوصله فهم در آثار [illegible] بمجرد لفظ و عبارت است چه در تصحیح تعریف نیز [illegible] ضابطه جمهور
در فرق میان سحر و معجزه و غیر ذلک [illegible] عبارات و فقرات چند از علمای نصاری و غیر نصاری
در کتب و رسائل ایشان مرقوم و مسطور است که تمامی عبارات و فقرات مزبوره گواه بر غایت [illegible]
و نهایت مهجوری و دوری از [illegible] حکمت و معرفت است و هر یک نقص صریح در [illegible] است که سر و اثر و لم کار
از دیده عبرت و بصیرت ایشان مخفی و مستور است از آن جمله این یک فقره است [illegible] جواب گوییم که معجزات
عیسی اکثری از آن مقوله بوده که [illegible] احتمال میداد که از طب باشد زیرا که شنیده و دیده نشده است [illegible] طبیعی
[illegible] صدا [illegible] نموده باشد چه جای آنکه احتمال دهیم که مرده [illegible] تواند نمود [illegible] دیگر
در [illegible] نیز باین عبارت [illegible] کفته اند و اما [illegible] معجزات موسی و عیسی احتمال ندارد که از فن سحر باشند

زیرا اکر دیده

زیرا اکر دیده و شنیده و نوشته نشده است که هیچ ساحر مرده را زنده کرده باشد یا آب دریا را شکافته
باشد [illegible] ایشان باشند پس چنانچه اینها خرق عادت غیر سحر باشند خارق عادت سحر نیز میباشند
زیرا که از فن سحر هنوز مرده زنده نشده است و شخصی آب دریا را نشکافته است پس مادام که دیگری
این عمل را نکرده است حد معجزه که خارق عادت گفته است بر او صادق است و همین بس است تا
انتهی [illegible] فی عبارت علمای نصاری بعینها و همین نیز بس است [illegible] عبرت
عبرت بکشد و بر طبیب نور بصیرت [illegible] که [illegible] رسیده [illegible] شنیده
که در اثبات نبوت انبیا و ولایت اولیا و بیان خلاف [illegible] حضرت حق عز و علا دیده و
نادیده نوشته و نانوشته شنیده و ناشنیده حجت [illegible] و لما [illegible]
[illegible] که اگر صدق این دعوی از یکی از ندیدن و نشنیدن شخصی با انتفاء عصر و
[illegible] از [illegible] عصر [illegible] معهود [illegible] چه دلالت است بر اینکه اصلا نوشته
یا دیده و شنیده نکردیده است [illegible] از ندیدن و نشنیدن و نوشته نشدن نفی وجود بر وجه عموم
نرسیده است [illegible] نفی جواز [illegible] صحت و نفی جواز [illegible] صحت [illegible] امکان [illegible] که
عین [illegible] اصل [illegible] از یکی رسیده است چرا از ندیدن و نشنیدن و نوشته نشدن که محصل
همه عدم وجدان است عدم وجود [illegible] چه جای [illegible] و سلب صحت و امکان و اگر [illegible]
[illegible] کفته است پس مادامیکه دیگری این عمل را نکرده است حد معجزه
که خارق عادت گفته است بر او صادق است و همین بس است [illegible] سوای [illegible]
[illegible] جزئیه [illegible] که [illegible] حکم و [illegible] وقت و حکم و مصالح [illegible] که
عامه ناس [illegible] بود که از [illegible] عصری [illegible] رسم حکمت [illegible] دقیق الطبع
صاحب [illegible] بوجود آید که احدی از احاد ناس تا [illegible] وجود آن شخص [illegible] و ظهور [illegible] نبود
از و صدور آن نشده باشد [illegible] هرگز آن عمل را نکرده باشد پس حد معجزه [illegible]
صادق و اگر دعوی نبوت نماید دعوی حق و واقع و [illegible] نفس الامر [illegible] مطابق و تصدیق او واجب
و لازم است و قول بنبوت او با حق موافق است التزام این لازم التزام نبوت [illegible]
ملازم است و هو ظاهر [illegible] این [illegible] در اثبات معجزات انبیا و [illegible] در بیان نبوت

موسی و عیسی که معجزه خرق عادت بر وجه کمال است و این نتیجه کرفتن و فرود آوردن نش در دفع جهال طب
و سحر در زمان معجزات عیسی و موسی ع همه بیکونه از بیهوده سرائیها کاشتغال از عدم معرفت بسر و لم حقایق
اشیاست و این مرض خاص جهل عام هر شیمی باسم سحر حکما و متلقب بلقب نادر علی است و هر سحر سیکری ادر موضع
حال حقایق اشیا و کیفیات از دقایق در قیق جوال اشتغال و رفتار بیکونه از بیهوده سرائیها ی ناشی از
ادعیه نفور بر آیات اقسام خوارق عادات اما آغاز سخن از معجزه و اعجاز کشف نقاب از چهره دلکش این
شاهد طغرا در حضور حضورداران هر صاحب و نیاز و طالب تفرقه حقیقت از حق به بطن بیکونه از
تمیز و امتیاز است که وجود موجودات عالم ملکوت بر وجه عموم چه از ملکوت عقلانی که جهان جبروت
روحانی حقایق ربانیت و چه از ملکوت سفلانی که عالم ملکوت صور مثالی و روحانی حسد نیست اگر چه
صاحب رتبه وجود و ایجاد و افاضه و ایجاب نیست ولیکن وجود ملکوتی برزخ انسانی در حال تعلق نفس بمیدان
فانی و حال حدوث نفسانی خاصه که اشارت رفت چون بر دو گانه است منفکی و غیر منفکی و غیر منفکی بجهت
غلبه جنبه تعلق و جسمانیت بر جنبه تجرد و روحانیت جهت افاضه ایجاد و وجود ضعیف و مغلوب و جنبه
استفاضه و انفعال غالب است از نجهت وجود ملکوتیه غیر منفکی بجهت ضعف ملکوتیت و ضعف تجرد
از ناسوتیت افاضه و ایجاد هر چیزی در میدان صقع خیال بنفسه افاضه و ایجاد در خارج از خیال نتواند بود
بر خلاف منفکی صاحب رتبه والای عصمت و استکفا که متفاوت درجات در این رتبه والا وجود
نشاه مثال و خیال چه در ذات و حتی خارج از خیال افاضه وجود خارجی تواند بمجرد اراده بدون
وساطت آلیت وجود صقع جسمی افاضه ایجاد در خارج بنفسه بدون وسط هر یک از مقوله تصرف
بر وجه اعداد و رفع موانع از مواد و تصرف بر وجه اعداد بالنسبه اجسام و مواد مناط حصول جواز و
امکان در باره رفع اضداد است و اما اعجاز در وحی و برخی از انحای کرامات از مقوله تصرف بر وجه
افاضه و ایجاد است و ملائکه افاضه و ایجاد رشته و نفوس از نقیصه قوه و تجرد از تعلق بماده و مقارنه
مواد است و صاحبان رتبه والای عصمت و استکفا از انبیا و اولیا ع متفاوت درجات استکفا
و استغنا از عالم ناسوت اجسام و مواد چون بحسب اصل فطرت و مبدو خلقت بغایه در تجرد و ملکوتیت
مفطورند و بحسب فطرت ثانیه کمالیه ملکوتیه مکتسبه از روی مجاهده و عبادات در قوت نور ملکوتیت
و ضعف قوه ظلمانیه ناسوتیت بمنزله نور علی نور بند از اینجا است که صاحب رتبه افاضه و ایجاد و بمجرد اراده

بدون

بدون استعمال آلات جسمانیه و ادوات استعداد مواد و حرکات و تحریکات احیا و تمامیت بید من الله
سبب نشنه و انحای علوم تجربیه و فنون طبیه از جزئیات حکمت طبیعیه و شعبه از شعب علم طبیعی میشمارند
هر صاحب قوه نظریه تجربیه تواند بود که لطایف کتب و افکار و بحث و تعلیم از اثر علوم غریبه بسوی کسب غایب
ساحر و طبابت اگر چه معاش حراب باشد معاش بکذرانند نه رتبه عصمت و استکفا و نه عدالت و تقوی
و نه غلبه تجرد از علایق و نیا و نشاه از تعلق بهیولی در حد مطلق و در طبابت نیز لوح اصلا اعتبار ندارد
پس ساحر جنبه افاضه و ایجاد بمجرد اراده نادر نیست و از اینی از اهل عصمت و استکفا و قابل سفارت
از جانب خدا نخواهد بود بکشف از نظر حقیقت دعوی و کیفیت دعوی سحر بودن تنبیه و از پیش گوشه هم
بوال بمخو و عقده تفرقه سحر از معجزه بطلان و حقیقت این دو محل و شاهد بر این نکته خواهد
کشود لیکن در مقام تفرقه از باطن بالظاهر بکشف و باز ظاهر بباطن بر آن و از اثر و علم بسر و حقیقی
خبر از مبادی بآثار و از آثار بمبادی رسیدن خاصه علما و حکما و دیگر عیان است که سنریهم آیاتنا فی
الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید رسیده
از این دو منزلت از علم و عینی و بیانی و عیانی کویای فافهم و اما عوام الناس و فتنه در حیثیت
خطای المشتبهین بالعلمانی دستور است ان در تفرقه بشاهد محسوس صدق و شمول دلالة الحال خوب
اما است چنانچه انچه در توریة باعتراف نوشته است که در بارگاه فرعون ساحران مبعوث هم
که عصای خود بسوی انداخته بودند مار شده و بعضی کارهای دیگر که موسی کرد ایشان نیز کردند و آخر
الامر موسی کاری کرد که ایشان نتوانستند کرد پس دانستند که موسی از حضرت ربانی تو هست و
کوتاه است خلاصه عوام بسوی تقلید علما و کبرا و نبل نجات رهبر و راهنمای نیست نمونه از کشف
حقیقت معجزه و اعجاز و نمونه از اسرار و لم این سوال از اعجاز و معجز است از نکته
تفرقه حقیقت از معجزه لمعان سید الحجه و اما آغاز سخن در کشف نقاب در رفع سحاب
حجاب از چهره زیبای جهان آرای دلکش دلربای شاهد دلربای اعجاز بر بیضا احقاق و حقوق
استعمار رشته ... حضرت نبی الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله الطاهرین الکامله بر سنت
که دستور یکه از کاربست کشف موردنشده و معمور و در کتب و صحف قوم مسطور و در السنه
و افواه جمهور مذکور و نغز علما و رؤسا ملت و مفسر ... اقتصار اما اول دستور است و بروش

ولکن لک خورشید که عالم عارف ربانی ابن ابی جمهور نور الله شعاعا فرمود که در جمله ملوا من النور در جمیع بیان
نبوت و بشارت بر وجه افضلیت و اکملیت و خاتمیت آنحضرت ختمی منزلت صلی الله علیه و آله الوارثین
لحکمه در کتب سماوی بجملی تعیما و شرحا در غایت اجازت و ایجاز و در نهایت امتیاز برشته تقریر و تحریر
کشیده بود انشاء الله بحث **متن** و نبی رسالتنا هذا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلی الله علیه و آله لادعائه
دعوته و تواتر معجزاته و ظهورها لاجله فیجب بحکم العقل بصدقه لاستحالته تصدیق غیر الصادق و جمیع اوصاف الانبیاء
الکمالیة و الشرائط المعتبرة فیهم کان موجودا فیها علی اکمل الوجوه بل هو صلی الله علیه و آله افضل الخلق و اکمل
العالمین لما علم تواترا من رتبته علیه السلام و شریعته ناسخة لجمیع الشرائع و لا شارع فی النسخ لا یعبأ به لو وجه فی
جمیع الشرائع و الحضرت عند علیه السلام مصالح المکلفین تختلف باختلاف احوالهم و افعالهم کالمرضی الذی
تختلف علاجاتهم باختلاف امراضهم **شرح** قال لما کان المقصود بالذات فی مبحث النبوة اثبات
فی مبدء الولایة المذکورة و ختمها اعنی نبوة نبینا محمد صلی الله علیه و آله کان ما تقدم بیانه من المباحث المقدمة
تمهیدا لاثباتها فنقول نبوة نبینا محمد صلی الله علیه و آله صاحب الولایة الکبری و الرتبة العالیة المتصف
باوصاف الکمال علی ابلغ وجوهها و اکملها افضل الخلق خاتم النبوة و الولایة المطلقة الناسخ لشریعة سائر
الشرائع فههنا مباحث البحث الاول فی ثبوت نبوته و ذلک لانه ادعی النبوة و اتی بالمعجزات
علی وفق دعواه فیجب بحکم العقل ثبوت نبوته و اشتملت الصغری علی دعوایین احدهما انه ادعی النبوة و ذلک فی
الاشتهار کالشمس فی رابعة النهار فان دعوته بلغت الصغیر و الکبیر و ملأت الآفاق و طبقت الاسماع
و لیس یصح فی الافهام شیء اذا احتاج النهار الی الدلیل الثانیة انه اتی بالمعجز علی وفق دعواه و ذلک
معلوم تواترا فان المسلمین علی اختلاف طبقاتهم رووا معجزاته حتی انهم ضبطوا ما ینیف علی الالف
و الآحاد و ان لم یکن متواترة الا ان مجموعها بلغ حدا لا یمکن انکاره و الباقی منها القرآن فانه لم یتغیر
و لم یعدم کسائر الآیات بل انه باق ببقاء الایام و حفظه وصول شریعته الی قیام الساعة الی عوام و اعجز به
فان المعجز هو الامر الخارق للعادة المقرون بالتحدی المطابق للدعوی المتعذر فی جنسه علی الخلق و کل ذلک حاصل
فیه اما خرق العادة فانه بالنسبة الی الکلام العربی فی ترکیبه اسالیب الفاظهم و الغازهم و خطبهم خارق
لعاداتهم فی ذلک لذا لم یوجد شیء فی کلامهم ما یناسبه و یقاربه و اما اقترانه بالتحدی فمعلوم بآیات
التحدی الواردة فیه حتی دعا جم الغفیر الی المقاتلة و المحاربة فانه صلی خیرهم بین المعارضة و المحاربة و قد کانوا

اهل

اهل الفصاحة و البلاغة و القدرة علی تراکیب الکلام بل کان اکثر افتخارهم فیما بینهم بذلک فعدلوا
عن المعارضة الی المحاربة المشتملة علی القتل و سبی الذراری و لیس ذلک الا لعجزهم لان العاقل لا یختار الاصعب الا مع العجز عن الاسهل
و اما مطابقته لدعواه فظاهر فانه ناطق بتصدیقه شاهد برسالته و اما تعذره علی الخلق فظاهر من التجمیع فانه لم یقدر احد
من الفصحاء علی ترکیب سورة من مثل الکلام یقاربه باسلوبه و نظمه لاشتماله علی الفصاحة مع البلاغة العظیمة و
اختصار اللفظ و غرابة الترکیب و کثرة المعانی و جودة النظم و مثل ذلک لا یجتمع فی کلام المخلوقین و اما
الکبری فمبنیة علی قواعد العدلیة ظاهر لکون المعجز فعل الحکیم الذی لا یفعل الا لغرض لتصدیق المدعی
الممتنع منه تصدیق الکاذب عقلا انتهی ما اردت من کلامه رحمه الله و مقصود از بیان ما تقدم آنکه
موروث ازلا کابرا عن سلف زادهم الله تعالی نورا و سرورا در تحقیق مقاصد بنیه بر این است که داب و
دستور اصحاب از سلف و خلف بر وجه عموم تعبیر یافته در باب اثبات نبوت آنجناب و بیان
اعجاز و معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله از مقامات کمالیه آن ختمی منزلت هم این است که ملاک احتجاج
بر شمه ای از تواتر است و بدون تمسک بتواتر نهج مقصود در حیز امتناع و تعذر است در ضرورت بی
نیاز اراک هزار رشته بر حضرت بیچون پا شکسته بود که الکون از پرتو آفتاب عنایت ربانی و با توفیق
خورشید مزید توفیق و تائید حضرت یزدانی سطوع نور جمال بکمال انفس خورشید مثال حضرت
بیضا چون انوار ولایت که خلاصه معانی و تجلی جمال اقبال آفتاب مثال حضرت صاحب
الزمان علیه الصلوة و السلام از مطلع انوار آیات بینات بر نه مطلع تو آفتاب بر اهالی باهره شعشعانی
در کشف نقاب از چهره زیبای دلکش دلبر هر مطلبی از مطالب در غیب به تجلی حضورت و فروغ
یافته و آفتاب بیان از آسمان برهان نه لطیفی طلوع یافته و بر زمین دلهای طلاب الیقین و العیان
نه بر تابیده یافته است که بی بی نیاز از ریب ریبه و حجاب از شک و شبهه در میانه راه توانند
یافت و منع سعی به شک و شبهه و حجاب ریب و ریبه بر رخسار دلهای اهل به حضرت بصیرت
آفتاب جمال الیقین و العیان مشاهده یافته مگر آنکه صاحب کوری مادرزاد باشد و کسب و زیانت فطرت
ممنوع و محجوب از شهود نور آفتاب در راه صواب و سداد باشد هر که روز بر ببیند و دیده نشت
دیدن روز نه نیست عزت در ضرورت بعنایت الله تبارک و تعالی و حسن توفیقه اکنون نیز در
نبوت نبوت حضرت ختمی منزلت باثبات معجزات و اعجاز احتیاج و نه در ثبوت معجزه و اعجاز احتیاج

و بصیرت متواتره و تصحیح شده تواتره و تفرقه مجموع از اهل آن محتاج و نه در اثبات خاتمیت و افضلیت
و اکملیت بر خصم بدرسم از تواتر لیون از زبن رسید عدم لابد دیده علاج آنست از اینجا بر ظاهر و هویدا است
که غرض از اثبات نبوت بر خاتمیت متفرع جواب هر یک یک از تعرضات و اعتراضات خصم بدرسم
چون تعرض بر طریق اثبات معجزات و تعرض بر اعجاز و معجز بودن قرآن و تعرضات دیگر چه بر تفسیر آیات
آیات قرآنی چه تعرضات بر اطوار و کردار حضرت ختمی مرتبت علیه السلام و غیر آنها از تعرضات که گنجش
و اینجا مستلزم اصلاح سو الکفول احتیاج نیست و خصم بدرسم سو اکر کور مادر زاد و محجوب بحجب قطعی
در طریق صواب و سداد نمی شد از اذعان و اعتراف قلبی بحقیقت همه اراب سر نوره و عدم ورود تعرضات
سر دوده مذکوره منو و علاج نیست اگر چه از شدت عناد و استکبار و تعصب جاهلیت بدار کردن تسلیم
در حضرت بعدم نشیند از جهنم و جحیم سوز جنت نعیم دار السلام اختیار نماید بدل اهو بجواب عباد رسم
الله تعالی و اما جواب بر وجه تفصیل پس باذن الله وحسن توفیقه کلیات حقه از تعرضات مزبوره سو
بجواب هر یک بخصوص تعرض خواهد رفت و از اظهار نسیم حکمت شمیم عنایت ربانی غبار نشره انظار
از آیینه خاطر منتظران خواهد رفت و غنچه ابتهاج مشام دوستان خواطر ایشان از گلبن اصلاح خواهد
شگفت اگر چه در درج دل سو کها گو حقه بنا دم سفت ولیکن بقدر ضرورت در خور استطاعت ارباب
حسب با سکلفت بشگفت به دم انور حسرت منم درست تلاوت من القرآن فاستمع لما یتلی علیک
چون خصم بدرسم لجراز اعاز سخن در مطلق اعجاز بهوای صید عنقا دام زبان درازی گسترده خیال
بهوای بلند پروازی نمود بر دانش دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه زبانش
بریده باد زبان لطغیه در اعجاز حضرت قرآن گشود لهذا اهتیندرته با انصاف از روی ضرورت
جسارت نموده سخن آغاز در ابراز راز اعجاز قرآنی با آنچه عجز و ناتوانی بنا بر دبیر بیان را ان
ایمنی او لله عرضه عرضه میدارد که بمنزلت حضرت قرآن که شرم می آید که از اعجاز حضرت قرآن
قرآن سخن آغاز نمایم و یا گشودن عقده از اعجاز قرآن دست بیان دراز نمایم نسبت ان الله
نکس ناتوان سو جبار که عرصه سیمرغ سو جولانگه خفاش نیست و در عرصه سیمرغ در از خفو ناتی
نکت به برخو هیر ابن عرصه لسته در عرصه جلوه در عرصه سیمرغ بر آید هیهات هیهات ثم هیهات
هیهات حاش ثم حاش و کلا و کیف لا حضرت قرآن موجب شرارت کرنسه تحقیق حقیقت

انفصار

جهانان بر زند داغ

انفصار سرایش باهره قاهره که شکسته گشته ختم کلام معجز نظام حضرت حق عز و علا و خاتم معجزات همه انبیا
و اولیا خاتمه اعجاز حضرت خاتم الانبیا است مجمع مجامع آیات بینات مجموعه جوامع سبعات ربانی مرجع جمیع کتب
و صحف سماوی است تمام التمامات منبع الکلمات التامات کمال الکمالات منبع الآیات البینات است
مطلع آفتاب قرآنی مشرق عقل کل مشرق خورشید فرقانی مطلع نفس کلی بدر جل و علی قوس
جسم کل محتوی بر فرش و عرش است قرآن تجلی جمال ازل بر تو آفتاب آدم اول جلوه حسن حضرت
بیچون لا یزال و لم یزل و عرش اعظم الحجب جبروت عقلی و ملکوت نفسی ناسوت
کلی که آیینه سرا پا نمای جمال ازل است تجلی قرآنی سور آنست و مجلاه اول است و در آیینه نما
تجلی قرآنی در قوس صعود و عروج سینه بوستان سر سکینه حضرت ختمیه محمدیه جه آیینه و لیکن بروجه
افضل و اکمل است قرآن ازل ثانی و صبح ازل اول مرتبه علمیه فی حیث ان اعرف ظهور ثانی
حضرت نور اول و تجلی اول حب ازل است قرآن مجمع جوامع اصول علوم اولین و آخرین و مرجع
مجامع قواعد حقایق شناسی های انبیای مرسلین و جوامع قوانین دقایق بینشهای اولیای گزین قرآن
عمود دین و ستون ایمان در زمین و حبل الله المتین و موزه السماوات و الارضین است
قرآن خزینة الخزائن در علوم حقه حقیقیه و مفتاح گنجینه حقیقة الحقایق ازلیه و حضرت وحدت حقه حقیقیه
ازلیه اولیه سو منزله خلافت و جه از کنه حقیقه و منزلت وحدت قرآنیه کلامیه در حقیقت
وحدت حقه ازلیه منزلت حقیقیه ظلیه است از اینجاست که از معانی حکمت و موفقیت قرآن
عصمت و طهارت ثم در وصف قرآن ختم کلام حضرت تجلی علام حق است نه و قطع کلامیه و قرآنیه
دارد که لا خالق و لا مخلوق یعنی غیر حق مخلوق به برای صادق برتبه برتر از مخلوق و دون
رتبه حضرت خالق است چه مرتبه کلام الله جامع مجمع المجامع که مرتبه والاتر کلمه تامه کن است
مقدم بر فیکون و موخر از رتبه کنه ذات متکلم حضرت حق بیچون است بر خطا هر است
که کلام صفت متکلم است و مخلوق حادث دانستن زایل فا صفت خالق قدیم قدیم با تو
سزاوار بود و قدم کلام الله مع زیر تا به وحدت و وحدانیت ظلی قدم ذات اقدس الهی
خواهد بود و این نکته حل عقده مشهور بین الجمهور در قدم و حدوث کلام الله و رفع حالفیت
حقیقیه از نفی مخلوقیت و غیر ذلک من الاقوال الباطله طالب حقیقت تواند نمود و از اینجا جله

والبصیرت متواتره والعرفه

عقده های دریمقام فقط بر آل اقدام اعیان و اعلام خواهد کشود رخنه شبهها اصلاح نخواهد نمود **خلاصهٔ کلام**
حصر آنکه کلام قرآنی ختم کلام سبحانی در شیمه کریمه اعجاز مرجع جمیع معجزات همه انبیا و اعجاز ذات معجزات
جمیع انبیا و اولیا تمامی مظاهر و مجالی اعجاز خورشید مستنیر قرآنی است چه تصرف اعجاز چنانکه
نیّر برهان باهر از افق تبیان ماهر تابان شد عبارت از بصائر ظاهره و مظاهر صورت بیان یافته است تصرف
بر وجه افاضه و ایجاد است بمعنی معطی افاضه و ایجاد مطلق حضرت کلام اللهی کلمه تامه جامعه کلی جمیع
کلمات ایجادیه ما عداهی مجموعه کلمات تامات آفاق عیان انبیا داست و مرجع همه آحاد و انحاء اعجاز ذات
و تمام انواع و انحای افاضات ایجادات کلام مجید سبحانی و قرآن حمید ربانی است که تعبیر از آن
بکنی در لسان قرآنی است منزلت همه انحاء افاضات چه از بابت معجزات چه غیر معجزات از حقیقت
کلام اللهی منزلت وجوه دستور از حقیقة الحقائق و لب اللباب و لب اللباب فی حقیقة الحقائق در هر باب از
از ابواب شئونیت همه وجوه دستور و تمامی ظهور و بطون آن باب از شئونیت سوی جمع و ما به است
و کلمه تامه جامعه کن اول وحدانی و ظل وحدت و وحدانیت سبحانی که لب اللباب قرآنی است افاضه
نامه عامه رحمانی و ایجاد مطلق حضرت حق و قیوم مطلق و رحمت واسعه نفس رحمانی است و منزلت قرآن
مجید کلام اللهی از سایر کتب و صحف سماویه منزلت روح امری کلی از حجب و هیولاها و منزلت نور بسیط عقل
کلی و علم بسیط محیط عقل فعال جمهور نورانیت عقلیه ارباب انواع و اعیان الواح نفسانیه قضائیه
و قدریه سبحانیه است و افاضه و ایجاد بموجب آن ذات کذشته و بیانات نوشته کشته خصلا علم ازلی
و تفاضه و افاضه خاصه علم خلق است و حکم منزلت حضرت حق منزلت نور بسیط محیط فطرت محمدی صلعم
از سایر انبیا و ایجاد مجرد است ~~از بنی نیّر ...~~ دار ازمراتب ...
چون سایر معجزات و عامه اعجازات سایر انبیا مظاهر و مجالی اعجاز و معجزات کلام اللهی بلکه همه معجزات
حضرت ختمی صلعم مظاهر و هو مبدا است و از مراتب سوره ستر یجوز از بیان حقیقت اعجاز قرآنی ظاهر زبان و بعید است
تحصیل بعد تفصیل و آغاز سخن در بیان اعجاز قرآنی با سلوب الکار بر سلف بسیر وجه اجمال و وجه است که اکثر کتب
مشتمل بجمله عالم ربانی ابن ابی الجمهور رحمه الله ... نقل معهود از طریق ... ریانی انقاب
رحمت ... مقصود چه قرآن چه غیر قرآن باذن الله تعالی ... و بر وجه تفصیل خلاصه
اینست ... قرآن ...

بلاغت خطاب جمال غیر معجز بلاغت خطاب وکمال افضل قرآن مرتبه اعجاز و غرابت از معجزات داعیان رسالت است اما وجه
اول پس اعجاز آن با عقیده رکاکت فصاحت و بلاغت اوست و بامقر بر کمال بلاغت و فصاحت با عقیده جمال نظم
عجیب لغات غریب و ترتیب مرتب و ترکیب عجیب کنش بلغوب ارباب بلاغت و کمال معجز است
و اما وجه ثانی پس اعجاز آن با عقیده بلاغت حال اشتمال است بر شمائل حضرت منزل علیه متعلم من لدن الله المؤید
من لدنه صلی الله علیه و آله ... بلاغت حال معجز منزل علیه صلی الله علیه و آله ...
... بلاغت حال ... قبائل عرب ... از آنات ...
... بلاغت حال ... قبایل و طوائف ...
... اگرچه ... قرآن ... معجز
... و در اعجاز ... قرآن
... بعون الله تعالی ...
... و در اثنای ...
... اعجاز قرآن ...
... اختلاف است ...
... اعتزال ...
... قرآن ...
... و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا
فاتوا بسورة من مثله ... قال صاحب التفسیر الکبیر فیه ...
فیه وجهان احدهما انه عائد الی ما فی قوله مما نزلنا ای فاتوا بسورة مما هو علی صفته فی الفصاحة وحسن
النظم والثانی ان یکون عائدا الی عبدنا ای فاتوا ممن هو علی حاله ... لم یقرأ الکتب
ولم یاخذ عن العلماء ... عن عمر بن مسعود وابن عباس ... والاکثر المحققون ... وجوه الله
ان ... فی باب ... فاتوا بسورة من مثله
الله ... قال وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فوجب
... وان ... القرآن منزل من عند الله فهاتوا انتم شیئا مما

بانه وفصحته لترتیب لو کان الغیر مردود للرسول الله ص ان یتحدی ان لا ارتبتم فی ان محمداً انزل علیه
فاتوا قرانا فی مثله الثالث ان الضمیر لو کان عائدا الی القرآن لاقتضی کونهم عاجزین عن الاتیان
بمثله سواء اجتمعوا او انفردوا وسواء کانوا امیین او عالمین ومطلعین اما لو کان عائدا الی محمد ص فذلک
لا یقتضی الا کون احاد من هم مثل محمد ص عاجزین عنه لانه لا یکون مثل محمد الا الشخص الواحد الامی فاما
لو اجتمعوا او کانوا قارئین فلا یکون ذلک فثبت ان الاعجاز علی الوجه الاول اقوی الرابع انا لو صرفنا الضمیر الی
القرآن فکونه معجزا انما یحصل لکمال حاله فی الفصاحة اما لو صرفناه الی محمد ص فکونه معجزا انما یکمل بتقریر کمال حاله
فی کونه امیا بعیدا عن العلم وهذا وان کان معجزا ایضا الا انه لما کان لا یتم الا بتقریر نوع من النقصان فی حق
محمد ص کان الاول اولی الخامس انا لو صرفنا الضمیر الی محمد ص لکان ذلک یوهم ان صدور مثل القرآن
عمن لم یکن مثل محمد ص فی کونه امیا لیس ممتنعا ولو صرفناه الی القرآن لدل ذلک علی ان صدوره فی الذی
ممتنع ان یتی ... فیه وجه اخر ... مذکور فی حواشی الکشاف فیه هو ان عوده الی العبد ترک الترجیح
بان السورة الملائمة بها ینبغی ان تماثل القرآن لفظا ومعنا مع ان ذلک هو المعهود فی التحدی وفی الکشاف
وجه اخر لم یذکره الامام وهو ان الترجیح الی المثل هو الملائم لقوله تعالی وادعوا شهداءکم من دون الله فقول
لعل الوجه فیه هو کون القرآن فی انه من شهداء الله لکونه منزلا من عند الله وکان محمد ص یدعوا شهداء الله
تعالی والمعهود فی الایة هو ان یقل ذلک الشهداء فافهم اما وجه اعجاز قرآن
فی نفسه وسر معجز بودنش فی حد ذاته پس بر دو وجه است وجه اول حکایت فصاحت و بلاغت است
که فصاحت و بلاغت نظم قرآن در نزد عرب بی پایه الا فی ... رتبه رسیده است و جهت ظهور در
وضوح دعوی وجیه مقتضیه مذهب جمهور و صحیح مختار در محل اتفاق است از مستصعب
اشیاع ترک اطناب در تفسیر خیلی صعب است و اما وجه ثانی فاعجاز قرآن که مختص بصدد
از بیان نوع الف است بی حاجت بعدیم المثال بحال اسرار عجیب حزالت عجیب و کامل مستمل ا
لمثال عجیب ترتیب و ترکیب غرائب نظم و بدایع در کمال الغرائب است و اما وجه اعجاز قرآن
بالقیاس بتاریخ بیان بزرگ وجه اول عهد فطرت حال امت بیت نظم از حضرت منزل علیه معلم
منزل الله و مؤید فی لوح صلی الله علیه واله اولا از بیان کمال است چه کمال هنر ... که از علم الفاظ التی دالی
بوده الحضرت ... بی بود ... انحصار تعلیم و تعلم ... لتزیین از عهد صبا تا هنگام بعثت ظاهر و ... ۱۲

الحروف

و صدق دعوی با وجود کثرت مدعی و شدت خصومت قطع نظر از وجوه معهوده از حجج قویه از باهمه
در حجت سیحه کریمه وما کنت تتلو من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون
ابان و پیدا است فافهم بمرتبه رسیده شد ان وشنو عاقلانی و در کوچه طفلان مشغول بهت رسیدی
در شهام شنیدن اما طولانی کوشش که علی دار تقرع علم توحید از زبانی بر وجه حکمی بی مرسم تعلیم
و تعلم نیستی که تمامی برای دعوی کواه او از مقابله مدعی کوی باشد و اما وجه ثانی این اوضح
چه در تقرر ظهور دعوی و صدق مدعی بر رفع تمکن خصم مدعی حاضر از نزدیک نقل قرآن اعراض از قضا
و ختیار محاربه و ارتکاب مجادله از ان لجوج مکابره با لسیف معروف ست و تمکن او ازان ممنوط با صرف
اراده از بیان مهتند و مربوط است و هر یک از سبب صرف مزبور در تقویم مذکور در جمله
اعجاز قرآن محسوب ست و دیگر وجوه از معجزات قرآن تعبیر است که اوله از تقدیم و صدق لیس معروف
و مشهور است واز اکابر سلف در تحقیق مقام مورد ش و مشهور و معروف سلف
بر خلف سوجوب ان با در دستور است ذکر مثال بقیه و تحقیق حال می افزاید که اگر صاحب دعوی
تحقیق بحقیقت سر اشتباه عامه و صفا الف معارض از عهده تحقیق بسر آن گشت خوبی بر ناید و ان مقتضی
بالضروره از جانب مختص در جمله اعجاز شمرده آید و در جانب معارض چه وجه سبب فترت و تمکن
چه وجه صرف اراده با وجود تمکن و قدرت بالضروره بالذات عجز لا بد است با بصورت موعود
معروف بر آید مور هم صاحب عقیده مدعا کشف بر صاحب دعوی از راوی تحقیق بحقیقت سر اشتباه
اعجاز بنا بر جهت اعجاز فرق مساوات تحقیق حصول رسید تا کلام بصورت تغییر تمکن و قدرت
از اعجاز هست که صرف اراده در تقویم کمتر با الف تمکن دلو ابا که حصول عجز شد و در سوخ مکه
نسبت و تحقیق درمثال مزبور و امثال آن بر وجه اول کافی است و صرف اراده مدعی بمعارض مقابله مکابره
مزبور است از عمل عادت بعض المدارج با اراده و اختیار رحمت که حکمه مستصعب البنا فخر کاری
از حالات عادی و مقصود و فرق عادت بر وجه کلیت و بنا بر اهل علم اعتزال در اعجاز قرآن
بر جهت تامتر است چه بر وجه سلب تمکن و اقتدار و چه بر وجه عدم تمکن از صرف اراده و اختیار بهر یک در نزد
اشان اعجاز قرآن تحقیق است و بغیر از این دو وجه در نزد اشان وجه اعجاز دیگر برای قرآن نیست و در
ایراد مزید در معانی و وجوه و وجه موجه مزبور و هر وجه منیع خلو است و حق حقیقت بتصدیق و تحقیق

كيفيت حقيقى جنانكه شنيده نشد بزبان رفت جمع بانى وجوه موجبه مذكوره در باب اعنى زيادة الاستنباط رموز نشئت
بكنه عمرو جبل لا رطب ولا يابس الا فى كتاب مبين بجمع جوامع معجزات عجيبه جامع خوارق عادات عمن قضى الله
براهين باهره كه شنيده نشد بتبعيده تاكيده شهادات احوال اهل تجربه فى علما وغيرهم بشنيده وغيرها لعلمه بسبحان استخراجات
ودقائق حكمت مانوس اند لا محالة حكمت ووعض علمهم فى كل ما غير فيه الله تعالى الف الف سلام وثناء
ونكته قرآن است ودر جمع نقش العقول جامعه مخصوصه بفروع عجيبه معجبه كاحتواء الكرى على نسخة قرآن السالف الحرفيه
طرح قشور الخصوصيات الجزئية واخذ لبوب العموم فيها نجمله مثلا البلد الطيب والخبيث القرآن لصفى الكريمة
والبلد الطيب يخرج نباته باذن ربه والذى خبث لا يخرج الا نكدا فشره الجمود فى الظاهر فيه الاختصاص بالاراضى
البقاع والبلدان وخباثتها وطيبتها يطرح قشر خصوصيته بحيث يشتمل بلوب العموم الاخبار ودلالته
على السوء الاشرار القاطنين بلد بعجم والله الملك الجبار حتى يصير فى افراده موضع لجنة المحبين الحسان وحمل
سبيل معونة الشهداء والشهادات نعوذ بهم كما افاده المحقق ربانى الرحيم عليه السلم در اثبات الكريمة معجزا حكمه ما
لمعوية بن ابى سفيان عليهما اللعنة محققا لم حيث بسند المعونة عليه الشهادة عن قوله تعالى لا رطب ولا يابس الا
فى كتاب مبين منتجا راد رادعا الله موضع الحكم وقال ابن الجنى وحيث فى القرآن فارقه مع فى الشقة لعوا
شك الاية دالة معجزة وحمل على القرآن المعجزة التى رغمت انف معونة والشيطان فرجع عليه اللعنة خفيفا مجلد
جزاء ما كان لعمر وبريد القصة لرجع الى ما كتب فيه فى سائر السنة فيقول ولذا ورد واما ثبت ان نقول
فى شيء انه فى شيء خاص اذا ذهب القرآن وطرح قشور الخصوصية لا بكل الظاهر والظاهر بجعله فى جنس
افراده وهذا المعنى حقق فى كل شيء حسنة للترويج الظاهر فيه الخصوصيه قال م فى ظل ممدود وماء مسكوب والنة
ليس حيث نذهب انها هو العالم وما يخرج منه فى الغنى اى بكياسة الذى يحول الكلام فى الا بكلفه البطون
فبور الحيوان المراد به الخبيثة لانه لو كان مخصوصا بما ذكره عليه السلام بخروج الكلام فى حد البيان الى اللغو
والتعقيد يكذب فى التعميم لانه يزيد فى حسن كلام فى اداء فى جوامع الكلم ولذلك سقط بكثرة فى الايات القرآنية
والاحاديث لمتبعيته والاشارات والرؤية فقط الاذكار الدالة بسلا بين عجز الاشراد وفهم المراد الان نقطة الكلمة
مع الحقائق الكلية الدائمة لا الصور الدائرة الجزئية وفى هذا ينكشف سر الزام السالك بترك الاكتفاء
بحفظ الصورة فقط فى العبادات بل فى المعاملات الفهم بحيث يعرف بهذه طلب سر العالم وسر وسيلتها
مثلا لا يكون فى قراءة الصلوة مقصور الهم على كيفية الاعراب وتحسين الحروف واداءها من المخارج وكثرة التكرار

لتجلى الله فى حق لصيرته صورته مختلفة للاطلاق والعلقة بلا تكصيص لا لله تعالى الوضع حتى لا يلتفت فى
صورته اليه بل يتجرد اللفظ الى تعرض معنى الى معنى حتى تنتهى الاية فهنا ما كما يسمع مولانا عليه السلم تحرنا عليه اللام العتاق
معراج المؤمن والمصلى يناجى ربه وهذا اشارة للغلات فى ترك ظهور الصورة والاكتفاء بمجرد البطن فقط فى
العبادات كما يقول عليه اهل البدع والضلالات من اصحاب المتفرقة الكفرة والالحاد والذين يتركون
الظهور ويجردونها فى العبادات ويكتفون بالبطون على ما يدعون ولا يدرون ان الظهور والبطون
والدخول فى البيت لا بد له من العبور من الباب وبسير السلوك والصعود والعروج لا يتصور بدون
الاخذ بالظاهر ولا تتنبه اسرار التدبير مستورا بعد السر الذى فى الظاهر والعلن وبدونه يلزم الفطرة
العاطلة بالضرورة وفى هذا قال الله تعالى واتوا البيوت من ابوابها فتفطن   وبعبارة
اخرى هذا انما هو عدم الاعتناء لا اعتنى بالعدم ولان ما بينهما فهذا اخراج النقل فى قدم مولانا
عليه السلم لعدم تعلقه ببدنه الشريف لا لحكم به لا العدم بدنه وعلى هذا المنهج لطرح السالك السائر الى الله
فى بعض احواله عند ضربه فى عالم الطبيعة وهو قشر العوالم ليكون اخذا لقشره ولب بلبه بان ينحط فى كل
جوهر وعرض نظرا الى ما بين العارفين بالغرض حتى يعلم انه تحت فيه الى ملك فى الملكية الا رحمته ان الحقيقة
الطبيعة وهو سيده الى ملك فى الملكية المدبرات السموية العلوية العقلية وهو فى الثقة الى ملك
فى الملكية العقلية اى نور من الانوار عالم الربوبية وهو مظهر الى اسم من الاسماء الالهية الجلالية
والجمالية وهو ناشئ من الى شأن من الشئون الغير المتناهية التى تكون للذات الاحدية الفرقة حتى
يرى الكل فى الوحدة الحقة لا شيء الا الله الا الحضرة الجمعية الفردانية ويعرف معنى قوله كل شيء
فيه الذات وشيء محيط والمحيط بما احاط هو الله تعالى ودنى اهو سر بين ذلك اتخذ فى الخلق الا ذى العرش
سبيلا حتى تدخل حرما امنا يجبى اليه ثمرات كل شيء وعرف معنى يا ايها الانسان انك كادح الى ربك
كدحا فملاقيه ويناجى ربه بما ناجى مولانا عليه السلم فى يوم عرفة الهى امرت بالرجوع الى الاثار فارجعنى اليك
بكسوة الانوار وهداية الاستبصار حتى ارجع اليك منها مصون السر عن النظر اليها ومرفوع الهمة
عن الاعتماد عليها انت الذى محقت الاغيار وحقت الاغيار بمحيطات افلاك الانوار ثم ان ساعده
التوفيق فوق التعرض الحق الى الخلق فيتمثل فى كيفية تمثل الروحانيين كتمثل جبرئيل بشرا سويا لمريم
ودحية لحبيب الله صلعم وتمثل الائمة فى ان واحد للمحتضرين بصور مختلفة فى اماكن متباعدة كما ورد فى الخبر

توضيح

بأجر ربهدان من يمت برنا ومن ذلك فطر رسول الله عليه السلام صوم يوم واحد عند جمع فسمع اليه في انا كنهم
حتى تعرف ان قوام ان قل بالحق بل انت فمن يشير الحال ونجلبه بدعا جهة الحلول والدنو بل على نحو يعرف تصديقه
العبد وفي الوحدة في الكثرة بعين البصيرة ويرى الحق ظاهرا في كل شيء ومتوهما لكل ظل دق او تقول كما قال
انت الذي تعرفت الي في كل شيء فرأيتك ظاهرا في كل شيء وانت الظاهر لكل شيء يا من تجلى بكمال
بهائه فتحققت عظمة الاستواء ويا من استوى برحمانيته فصار العرش غيبا في ذاته كيف تخفى وانت الظاهر
ظاهرا ام كيف تغيب وانت الرقيب الحاضر فيعلم انه ليس في دار الوجود وحضرات الغيب والشهود الا هو ثم انه الحق
ويشهده ويسميه في افعاله وآثاره وربما ظن ظان ان هذا حلول الحق في القصور وليس كذلك عند من ميز اللب
من القشر وفرق الفهم بين الرائي في الصورة التي في المرآة يبصر الذي هو في المرآة انما هو وجه ذي الوجه
الذي وجهه الذي كيف لا والتي ليس في نفس ذلك الشيء واين الظل من الشخص واين العكس من العكس
بر افكند بحث تا معلوم گردد كه بايان ديگر براى برستند نعم وجه الذي يبصر انما هو الذي يوجه الوجه
لا يبصر الكنه وفيه سر عظيم ومن جسيم فيا سعي للمحجوبين كيف يدعون للعبد ويذرون حتى التي لقوا
الحكم الجاهلية يبغون فيا قوم اني بريء مما تشركون ثم ان كمال ذات بعض الذين سبقت لهم من الله
الحسنى وساقتهم العناية الازلية الى السيرة الالهية وجذبته جذبات مرتبة الرحمانية الى مرتبة اهل القدس فخاضه
طرح قشور الهيئات عن لبوب الوجودات الخاصة وخرج من الغيم في ظلمات الوهم وهتك حجب
الخيال وحل عقال العقل ودنى فتدلى من دار الوصال وبلغ الى مقام قال جبرئيل لو دنوت انملة لاحترقت
وتحقق بحقيقة موت الاغيار وتخطى سرادقات الانوار وعرفان ذا العرش رفيع الدرجات
ودخل حرم الكبرياء وقال لبيك لبيك ذا المعارج يا من يدرج بكليته في كل ما بدى تباركت يا ذا الجلال
ما حملت وما انت فيه في الشؤون وفهم سر قوله انا السر الذي لا يعطل بها في كل مقالك
فمن عرفك يرجع من التعبد والنصب وفهم سر قوله يا رب منك واليك كيف ارجع
وهو منك بدء واليك يعود هذا الحد لا حد له وليس وراء عبادان قرية لكن هو معنى عال ومحل عال لا يعقل من
تحقق بحق هذا المقام المتعال ويدام عليه من تصرمه الا الفصال فهذا انموذج منتقص لفوائده وعوائده
فمن طرح قشور قيود الخصوصيات واخذ لب العموم ولب لب النزول في المقامات لتمهيد على وجوه من
الاشارات والتنبيهات تذكرة لطلاب الحق بيان ان رشفة الا كفية احتواء القرآن على اصول الجوامع

لدن

كونه مرجع المجامع في باب الحقايق نحن انه نعرا واثبات جسر من المهالك وقعنا بسلوك شك المسالك
فلا يكون من يطالب حقيقة تلك الابواب من المتمسكين بالوهم المكتسبين بحصافة الشئ كالقانعين
بالقشور من اللباب وبالسراب في رحيق الشراب ولا في الباطنية الملاحدة المحرفين الكلم عن مواضعها
بل ورع الحشوية القشرية والباطنية الملاحدة ولكن محمد يافتن شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية
لا نصرانيا ولا يهوديا بل حنيفا مسلما فخر المحققين للتحرا من جامعا بين الظاهر والباطن في كل موطن من المواطن
وحصل في استطاعته من هذه المراتب واصبح بالكتاب وكمل بالك في شك يسلك كما واخرج من الظلمات
الى النور ما دمت في دار الغرور دار الحركة والظعن والزوال والدثور لان الدنيا مزرعة الآخرة ودار الدنيا
دار بلغة ليس لاحد من الامالسعى ومن كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى وان الآخرة لهي دار القرار
والبقاء ليس بعد الموت مستعتب ولا مكتسب ولا الكتاب بالاكتساب ولا الكسب فيا طوبى للواصلين الى شغفين
ويا بشرى للسالكين المنتهين الى عالم الانوار ويا بوسا للقاطنين المتكبرين لطريق الهدى والمحرومين
المعرضين عن طريق الاستواء وما اصبرهم على النار بهذه الوقعة فيما نذكره فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا
وما تشاؤن الا ان يشاء الله ولن تجد لسنة الله تبديلا فان الهدى هدى الله والله يقول الحق وهو
يهدي السبيل وهو حسبي نعم المولى ونعم الوكيل فصل اخبه شرط بلوغ بيت با تو ميگويم تو خواه از سخنم
پند گير خواه ملال فيه الخروج عما كنا فيه معروض بدارى حضرت هميشه يا آمد از
هندوستان والحاصل سر بر ابجز فرا اندرافتاده حلاش خانه نه شبرت رفت از آن
برش كه از جوان من بيعرضه بالضاعش در ضياعت حورش تقريب بحر برزد و لكن از خورشيد
حيثر فرفتي فقال بزرگان روزنه گشودن نوع گوشه از نقه سبب صحبت نبوى جهد و لكنى
اشاره نمود در حقيقت گوشه نمودن و روزنه گشودن اين ذره بيضاعش فتنه به [illegible] كه
چراغ كس سراغ از آفتاب جويد با تشريح حال ذره شمي از احوال خورشيد جهانتاب گويد
الكون وقت است كه بر فع نقوض است افراض

ختم سر رسم ارث رث عائد و عقده [illegible] در انتهار بدع سرايا المبس سو
كشف ايد اگر موجب اثارات [illegible] گذشته مبادى حضرت بار بر علا اسمه از [illegible]
سرايش ابابيره [illegible] اثبات [illegible] تا گنون [illegible] عقده [illegible]

بکسر نگشته گشته ابواب الفتاح و اتضاح مطالب و اتمام مراتب بر روی طلاب حقیقت و اصحاب
غیرت بخوبی کرده باشیت و نهایت کشاده آمد و الکن لجرا از کوه گشته باشد لسوء لعون الله قدرا بتوضیح و رفع
نقوضات و اعتراضات اهل ناشی از فرط ابلهی اصلا حاجت نیست و لیکن بغرض رفع خصوصیات لی نقوضات
و اعتراضات مذکوره متصلا بشغاله اهتمام بجهت رفع وهم عوام کالانعام حیف خاطر از منقصر نیست حجاب
ظلمت باقتضای وهم از چهره زیبای آن کشای فهم کرده بدلضاید اصحاب عبرت و اولو الابصار سوز صوفیه
نوریه نور علیها و چون نقوضات خصم بدرسم بسیار از آنها اعتراض بر گفتگوهای نتیجه لیسی از ویستان است
که در خور حوصله او است که خود اندیشه خصم بزعم خود عقده ها از دین و مذهب گشاده اند و هور کرده ها تحقیق نموده
فرق نشسته از ناموس نقوض معه بلکه در معنی عقده بر عقده ها افزوده اند در صورتست از رفع اعتراض
و رفع نقوض خصم بدرسم مطلب با غراض متر برده است حکمت رفع وهم اصحاب سیاس ما بصور متاشند که حج
دلتر بیرون سستان و در و قبول است در منظر التفات و محل اعتماد و مایه الاقتضای تواند بود و اندیشه ای فی و همی
استقبال جمهوری بعرض حال در آید که در حقیقت از دین و ملت عقده ها تواند گشود و باز رشته دل
صحیح از شست چرخ تواند زدو دا اسباب شیطان الخطاب فصل الخطاب [illegible] الی السراب من حقیقی
الشراب باید در نزد حجت ضرورت خطاب بر جای شب بتواند نشست نشسته و خسته [illegible]
نیست اضطراب تواند نشست خصم بدرسم گفته است و اینکه گفته شد نیست
که معجزه بودن ثابت نشود معجزه بودن قران با اعتراف عرب بعجز از آن آن از آن جمیع است [illegible]
گوییم که اعتراف عرب بعجز با قطع نظر از انچه نیز مذکور شد که تصدیق اهل فن ضرور نیست
نفعی بحجته ما ندارد زیرا که در معتقد عرب تقاضی مدعی بایست شد و مشهور است که خصما قاضی
نباید قرار داد و لوا انتهی مخفی نیست اولا که تصدیق اهل فن در صورتیکه معجزه از فن مذکور باشند
که اصحاب فن در آن با فن مشارکت مثلا بجهت فصاحت و بلاغت در کلام معتبر خواهد بود و در
صورت مفروضه بدیهیست که از تصدیق غیر اهل فن عقده نخواهد گشود پس اعتبار تصدیق مزبور
در بعضی از انواع و صور در مطلق معجزات اعمال نمودن بدیهی است که مخفی بحکم در زدن است و اعتبار
عام بسم الاطلاق نزد اصحاب کمال جهل و در صورت مزبوره دا ب دستور است اما اعتقاد
عجز و اعتراف بعجز از غیب [illegible] باید دانست که حکم عرب با زور قدیم و صرف [illegible] عرب متخالف

معارضه

معارضه و عرب مؤالف مصاحب آنا عرب مخالف معارض سبب ظهور عجز از آن آن در شان تمثیل قران
داد و ما معرفه از آن آن موجب برهان اصحاب بجگونه صورت تحریر و تقریر پذیرفته است بلکه
احتجاج بر منکران دین بعجز آن مخالفان ملت سمت صفا گشت و اما عرب مؤالف مصاحب مسلم حکم الاسلام بمعنی
اعتراف بعجز از آن آن و از ناقل عزت آن آن در شان فصاحت و بلاغت از آن افاضل حیران حجت
بر منکر معاند منکر الجوج عنود مکابر را اکراه بد و لیکن متحیران راه جهالت حیرانند و طالبان
راه سلامت و رستگاری سوال ازدی الانصاف بدین حق است که راهبر در سیاست دار سنة
شده مدار احتجاج اصحاب مددرانی باب بر ظهور و ثبوت عجز از مخالف معاند مستکبر و معارض
لجوج عنود مکابر چه بعضی سبب قدرت و صرف اراده چه بعضی دیگر از وجوه مذکوره کالشمس فی رابعه
النهار بیعنی ترک معارضه سهله در نفوس کفار [illegible] ظهور و وضوح می پیوسته است
و در احتجاج بر منکر عنود حجتی بعزت و بوجود اعتراف مؤالف مسلم حکم مطلع [illegible] در عقام احتجاج
شده [illegible] تدفع قاضی و قاضی مدعی است و از اینجا بیدا است که تعرض دیگر شخص تکرار این
تعرض که میگوید جواب گوییم که در هر فقره که قاضی یافت نشود آن مخصوصه قرض بخواهد یافت بدستور
مزبوره معهوده و دعوی است چه بر نظر و مشهور و در بعضه و افواه مذکور است که نفی خاص لازم ندارد نفی عام
شانیه نبودن گواهی مؤالف منصف در احتجاج بر مخالف مکابر متعلق و مغالطه متعسف منافی
مناقض نموض حجت از جهت عجز مخالف در ترک معارضه سهله با خصب رحمان به صعبه متصعبه
بر مخالف متعصب غیر باشد خلط و مزج مبحث نموده در میان عجز مخالف در باب اعتراف بعجز مؤالف
مصاحب فرق نکند آن نیز مغلطه و مغالطه که شیمه و نمیمه سوفسطائیه است را معارضه ورود شبهه گشوده
از مقوله متشابهات ضمن زدن و خشنود در ضمن مرتبتن است غافل از آنکه مغلطه مغالطه خلط و مزج لفظ
سوفسطائیه در برابر براهین باهره حکمیه و حجج ظاهره عقلیه در مثل چیزی ایمان است سوزان از
دیگی و فحاش کسی دم سیمه گوه کهن لسان است و تعرض سیمی خصم سفسطه است
که گفته است و اگر گوییم که استشهاد تصدیق عرب تا اخر سخن بدستور غیر مغلطه و مغالطه و عدم
تفرقه مزبوره است اما تعرض چهارمین خصم مغلطه آنچه گفته است و اگر
گوییم که از قواعد معانی و بیان معلوم نمائیم تا اخر سخن بی بدان که طاقه بر سه در اعجاز قرآن اتفاق

خاصی چنانکه دانسته شد سرکاری با شغلاء از قواعد معانی بیانی ندارد بلکه قواعد معانی بیانی چنین کلام فنون
علوم حقه چه کلی چه جزئی در زمره فروع مستخرجه از اصول بر موزه قرانی در آید و اما باسلوب جمهوری که فنون
آن نیز بر وجه تحقیق که خوی حقیق بر تصدیق است جمع میانه هم وجوه مذکوره نسبت موروبه است تصریحا و تلویحا
مطوره تحریر و تقریر یافته است و بنا بر این مطلوب نیز اسلوب فصاحت و بلاغت قرانی که کمالات و عذوبت
نظم عجیب و غرابت ترتیب و ترکیب دلفریب معروف و مقبول است از کمال عذوبت و طرز فصاحت و
جزالت در نظم و بلاغت بمیزان ادب ادبی مرغوب و مطلوب است زیبنده است که طرز دلکش و نظم الفریبش
میزان رد و قبول قواعد معانی و بیان و مرجع ادبا در فنون فصاحت و بلاغت و ملاک و مدار فصحای جهان
و بلغای دوران گشته باشد عکس این معنی و بر عکس قواعد معانی و بیانی در فصاحت و بلاغت قرانی فرا از حصول
الکاهی از مراتب مطالب گشته مکاهی در نزد لبیب ادیب به هیچ وجه زیبنده و شایسته نباشد
در تعرض بتحقیق که دوری از علم و دلالت گشود نیز بر خلط و خرج مکابره بر مکابره فرقه
مطالب و در صحه ظاهره الثبوت با خبار متواتره را منع نمود خبر متواتر مثلا وجود مکه نیز بمثابه
بدیهی است و منع در مقابل بدیهی مکابره است با مکابره و انکار بدیهیات سفسطه بینه و شنیعه
سوفسطائیه است و علاج حتمی آن ضرب شدید بجتنج و حکیم کامل متکلل در معالجه سفسطه چنانکه در موقع خود
مقرر است از استعمال چوب ضرب شدید بدین علاج است تا سوفسطائی مکابر تجویز اجتماع و ارتفاع
نقیضین از ادراک شدت بی جنبه را اعتراف نماید که ضرب و لا ضرب یکی نیست و استحاله
اجتماع ضرب و لا ضرب ضروری است و از قرار باب فطری است و انکار بطون فصحای در عرب بلاد ان
لغت مجررشد با تواتر اثبات رعور از صاحب تتبع و مهارت در فنون کلام عرب و مواظبت رجوع
و مراجعه در شام لغت و انظار نظم و نثر و اخبار و آثار موروثه از عرب مذکوره در فن ادب و انکار
تواتر رسیده و بر اسامی کلام عرب عرب با مرجع و میزان فصحی و بلغای و ضرب المثل در میانه آنها
توان گفت محض مکابره است بلکه مقتضی من نه ولی حب بر جوانب شد از شدت سفسطه
دانشمندی هم ضرب از مغالطه نمود و خلط مبحث کردن است از مقوله عام فریب است که مثل سفسطه
و معنی بخود آن انکار مکابره و ناز شیطنت و گمان انکار رهبر در آنکه در چند بیت عبارتی از قران است که
شرا از میانی ایمان بر انگیختیم و با تفاق روات و مفسرین قوم عرب به لغت عدم سواد و کتابت

امی

امی میگفتند و چنانچه گویند که امی بودن منافات با فصاحت ندارد چه توانند بود که شخص امی باشد
و فصیح باشد پس گوییم چونکه علمای اسلام از قرار کتب خود امی بودن حضرت محمد نبی را از اعجاز
قران مجید شمرده اند این تقلید یعنی رخ نمود علیهم است نقل اول این است که امی بودن بدو وجه متعلق
در هر حال بوجهی مقبول است بوجه اعتبار یعنی تمکیت که منشا ام الفواید است و بعضی دیگر اعتبار
سوادی و بی حفظ است که ذکره و ما تتلو من قبله من کتاب و لا تخطه بیمینک از این معنی کافی است و منافی
دعوی اتفاق علی الاطلاق بیتا در مضمون تصدیق مشمول شرا از میانی ایمان بر انگیختیم بالجمله و مجرد ادعا
بلکه افترا است و انکار در خصوص مضمون مزبور که دو احتمال بر حالت و ثانیا اعتبار و امی بودن جمله
طوائف و قبائل عرب چه تا چه غیر تا بر وجه کلی با دو وجه ظاهر است که غیر مربوط است و اما بوجه ثانی
که تحقق و بی سوادی است چنانکه شنیده بود و معروف است که آثار تواریخ و سیر و دواوین قصص و حکایات
دال بر قرائن و علامات بجد و مرا ر بر خلاف این گواهی است چگونه چنین نباشد که فحوای
عموم و شمول تسمیه مزبوره سوای برقعی دلالت کلی لسوی زعفعی است که تسمیه تلاوت و کتابت
و بیشه خط و سواد در نحو لعنت و قبل از لعنت در میانه خلق عالم چه عرب چه عجم چه از یار
فرق امم ضعفی لونشهره و شایع به خصوص در شهرهای ننازه بدیه حوالی مکه که موطن اکابر مشرکین
سلطین قریش و محل توطن و سکون اعاظم و رؤسای مشرکین حجاز بوده غلط و طغیان بود
تسمیه و بیشه بود مشهور و رایج و انکار که نظام معاش خلق عالم و انتظام امور معیشت مرتب از جمله
طوایف امم مقتضی حکمت بالغه ربانی تعلیم و تعلم خط و سواد منوط و ممتنعیت
حوائج بیوت و معاملات و ضبط و ربط امور مهمه از حفظ حساب و سنه و ضبط حساب
و انساب که سرمایه افتخار اکابر عرب است و غیر ذلک منافی امتثال نعمت الله موجز
تصفح مزبوره منوط و مربوط و انتظام کلیه مهمات از لوازمات ضروریه تعلم و تعلیم رسم معروف
مرسوم تعلم و تعلیم منتظم و منضبط است در این صورت دعوی اتفاق مربوط بر حال ضرورت
و خلط و خرج مبحث بر گونه از دعوی بیعهده ببر سلفای با قوان محض ضرورت است و انکار
بر گونه از اتفاق بر فرض وقوع در علیه از معنی بالبداهه غیر ظاهر است که
در ضرورت سطلنت و انکار بدیده و عام فی علیها منکر بدیهی است

بنا بر آن از فرط غفلت حال و خاتمه کار غافلند با منهی بهر عالم همه لهو غافل و جاهل می‌شوند آن دایما اوقات
با دری هر بلبله کمال بهر که خالیست شاید که بلیک خفته باشند و در آنجا با امی بودن بیضه تا نه اگر چه
به فصاحت املا ممتاز نیست که فصاحت عرب عرب با الفاظی وجیا است لیکن شمرده شدن امیت حضرت
خیر مجوزی هم از جمله معجزات قرآنی چنانکه در شرح حال اسلوب اصحاب برشته تحریر و تقریر کشیده شد
نه از جهة مجرد فصاحت است بلکه معجز بودن قرآن با وجود امی بودن حضرت ختمی مکان باعتبار احتوای
قرآن است بر عجایب و غرایب از فنون علوم از حیطه احصا بیرون و احاطه قرآن بر اصول و مدارک حکمیه
ما کان و ما یکون بنحو کمال فصاحت و بلاغت و جدال و حال عذوبت از اندازه طاقت بشر
افزون است و حق حقیق به تصدیق همینست که قرآن از فرط کمال چون در فصاحت و بلاغت جامع حکمیه
جوامع شئونات و مجمع مجامع همه فنون است اقرب بودن حضرت منزل علیه برهان بر همینست که قرآن نازل
از نزد حضرت داناییست علیم حکیم خبیر بصیر چون است و فیه سر لطیف فی تمام تفهیم جمیع جهات فی الجمله
متعلقات و تعلیقات متفرقه و محتاج بودن با کتاب بشریه در علم و معرفت فی الجمله ممتاز و تمام نیست
استعداد و قوه فطریه و منافی جامعیت با درجه استقلال و قوه برای تعلقات لدنیه بر وجه حکمیه است
بر خلاف استعداد فطریه و بنیاد امیت از تعلقات بشریه که کاشف از جامعیت و کمالیت استعداد
و قوه فطریه و آماده بودن ماده بوجه حکمیه برای تعلقات لدنیه که کاشف لدنیه است پس باید گفت چه
نکته گفته در این باب که چه در پی در عجیبه گفته شد نکته نکته از این رقم گفتیم کافی باشد
مؤیده دیگری که بر رد و در کشف از کمال عبادت و حقیقت حقی افزود که اگر بگوید شاعر
فصیح در آن عصر بسیار است یافت می‌شد بهتر نخواهد گفت زیرا که النادر کالمعدوم و اگر هم
مسلم داریم که شاید در زمانه مسلم بداریم که اگر معجزه استند ما در زمانی نو السنه لعله اینکه با دراینکه
در عالم بوده‌اند چون عقیده استند که انجام کار او یکی خواهد این بعد اعتقاد نمی‌نمودند خصوص صاحبان فهم
زیرا که چون معتقد بودند که خلق سوار است بر پیشی که اگر معجز اند لیکن السابق لسوره عوت
و از اینکه تا آن در زمانه یکصد سال غیرت فرمودند بر ایشان مثل آن فائده مترتب نمی‌شود بعد از
ادراک همینه تا امروز هیچکس عاجز از آن حکم نشد که اظهار نتوانند نمود که قرآن معجزه نیست
و محمد ص پیغمبر نیست و دفع شبهات المعاندین اورده تا اورده ام الشر حقیقت حال اینست که این مقدمه

سرائه نیز غیر معلوم بر ادعای دیگری نظیر بر خلط و فرع معجزه شمردن که علم قرآن و اغلب این
دعاوی چنانکه نموده شد از روی سفسطه و مکر است مبنی بر طریقه سفسطه و مغالطه و سوفسطائیه است
چه عوام کالانعام سو که خبر از جایی ندارند و بسیاری از بیچاره‌ها سو که خود سواد دارند و در زمره علمای اسلام
می‌شمارند و از اسلام و احوال و احکام اسلام بیگانه‌اند به عوام می‌نمایند الزام و اذعان و مذهب حقه
بیننده سفسطه و مکر و طریقه تدلیس و تلبیس اینها که اقتدای با ابلیس در طریقه اضلال و اغوا سیاست کفایت
نمانند در مقدمه دعاوی یا بار از ضرورت یا دارد بر حجت اولی بنماید بد بهیت سلیم یو با بر اولم
و لا تسلیم پیچ در نظر عوام و بیچارگان کالانعام لغو بر نظرات سلیمة النظریه بر حجت مرضی بید و اما تعرض النادر
کالمعدوم تعرض و نفی کثرت و عدت و کثرت فضلی در عرب بعضی کثرت معلوم گشت و لکن
که در رد تحدی در معارضه با مقدمه وجود یک نفر چه جای دو سه نفر خود کافی نیست و کثرت و عدت در
معارضه مربوط به اعلام معجز نیست در معنی قیاس معارضه مربوط به سوی ربه نمودن و فرق تمکن از اعتبار
کثرت و عدت را در معارضه مقدمه مسلم الکل نیست جز خلط معجزه نمودن و در اذهان عوام رخنه و سوسه
کشودن و بر مولو مغلط و سفسطه افزودن یا محض دیگر منظور نیست چه بر و معجز نیست که مقدمه کم خود نیست
که است قلت عدد معارض در مرحله مقدمه با نظیر و تمکن از معارضه با نظیر نیست معارضه لفظی
بلفظ معنی بعینه تعبیر و سر نیست تا کثرت و عدت در آن معتبر باشد و یا بکثرت و عدت غلبه سازد
شود و پیش رفت امر منظور باشد و جواب منع از بنیاد و دل در بنیان نقض نتوانستن هر دو نظیر گرفته است
که برهان بر زرگ معارضه همه شهامه چه سبب قدرت چه اعرض اراده چه بوجه متفق تمکن از فطرت
بشریه اختیار ربه بعینه بضعه است و این دو سه فصل از جواب بنا بر رجوع ضمیر من مثله در کریمه
و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله بسوی ما در مما نزلنا است و اما
بنا بر ارجاع ضمیر مربوط بعبدنا پس در جواب وجه آخر متعین و توجه آنکه بدیهی است چه تمکن
حتی با بنی محمد آخر نه گونه اقتضا بخشیدن و بدیهی است در فرض امکان وجود تمکن بنی الله صلی الله علیه
دو وجه اول منتهی به بداهت و لکن بعون الله تعالی ما بوجه حتی با جواز بر فرض محال است در
تعلیم منعی مربوط با اینکه تا اینکه در رتبه بعد تا آخر قطع نظر از استحاله بر وجهی از
مقابله و مغالطه تقاعد که اداب مناظره نا موجه و علیل است چه منع نقض بدقت چه مستند هر چه مستند

جز از اقامهٔ دلیل و برهان برآن و اثبات مدعا بقاطع از برهان منبعی قاطع قواعد علم میزان
سر بر شرح البیان و بیّن البطلان است و اکثر دعاوی که در تعلیقی سر بر زند کور است هم کذب و افترا
بهتان و بیا باسر از تحکم و زور است چه از تواریخ و سیر و از اخبار و آثار و قصص و حکایات بسیار از
حدیث خلاف دعاوی مزبوره منقول در افواه و السنه طوائف امم مذکور و در میانه خلق عالم نه
تنها قبایل عرب عجم معروف و مشهور است
با تزویر مکر و دروغ گوئی سنگی که دعوی
قطعی یقینی بر دروغ گفتن سوی گوید که قرآن اکثر بعد بعثت آنحضرت تا امروز هیچکس از عرب حکمی نشد
که اظهار نماید که قرآن معجزه نیست و محمد صلعم پیغمبر نیست الی آخر هم بیجا چه از ادنی ملتفت این عناد
خونریزیهای معروفه و جنگهای مشهوره متواتره و انکارهای مسلمه از عرب و ندبتی از اشراف عرب
جز از بعثت آنحضرت از مکه حتی جز از رحلت آنحضرت صلعم با عترت طاهره با حضرت مرتضی علیه السلام
و بر فاطمه صلوات الله علیهم و لعنة الله علی اعدائهم و النواصب لهم و حرب الجمل بربه چه بود و دانی هم غزوات
جز از بعثت چه قبل از رحلت چه جز از رحلت و وقایع معروفه که از منبع کینه دیرینه و عصبیت جاهلیت
اشراف عرب بست بر ترش سجیه خوشتن و تراوش نمود از کی داد چه حجت تحمود اقای بادری
اگر غیر از اینها مداری چرا بیهوده دخل و تصرف در معقولات بیجا نمائی و اکرام افضل از احوال ایام
گذشته نمائی چرا اینهمه خود سو نمودی و رسوا نمائی در معقولات ضبط از امثال تو بسیار ولادی
مدارکی و لکن اینهمه بیهوده سرائید دکان فرا جوئی در محسوسات جرح بر جرح می افزاید با قضا سو
چه چاره و قدر سو چه معالجه تقاضای قضائی و اقتضای قدری است که نفس خون گرفته بادی برده سو
قسمت و نصیب شد بلاد معالجه امراض اغراض فاسده اقای بادری است
بیهوده سرائی دیگر در ادامه دیگرش سو کرد که گفته است اگر مسلم داریم که خواستند مثل آن سو
بیاورند و نتوانستند باز ثابت نشود که معجزه باشد زیرا که عادت جاری شده که در هر زمانی
کتابی نیست از سلف که هنوز مثل آن نیاورده اند مثل کتاب بسیار در یونانی در جمیع در لوتینی
و سمجانی در بیرالنه و در بسیاری از صنایع که در زمان سابق اصلاح شده است که مثل آن سو
با وجود تعلیم بسیار از فهم بنادیدهم اند بخلاف قرآن که نسبت آن صنایع کم کسی بسبب علمی یا ترس
در صدد اتیان مثل آن برآمده و چون از این ثابت شد که هرگاه نتوانستند مثل آن را آورد باز

معجزه نیست پس معلوم می‌شود که آنچه در قرآن مقرر واقع شده است که اگر قرآن معجزه نیست بیاورند
مثل آن چگونه است اشخاص طرفه بیهوده است عجب بیهوده سرائی بیهوده در هیئت مشهور است
که دروغگو بوده فقط نیست بلکه از آن در بیان معجزه موجب بیهوده سرائی خود خوانده عجوزه
اعتراف و الزام نمود که با داشته دیگری آن عمل را نکرده است حد معجزه که خارق عادت است
کما است بر او صادق است و همین پس است بود در دو جای دیگر هم بموجب همین مضمون کذب
مشحون و نظر این معنی در تعریف و تشخیص معجزه اعتراف کرده لحد و برهم اتیان ادراک نموده راه مواخذه
کشوده و اکنون می‌گویم اما اولاً پس بنا بر اعتراف و الزام گذشته او بر بسیاری از آن کتابهای سلف
سلف بسیاری از آن صنایع مرتبه در سلف با وجود صدور و بعد بسیار در اتیان مثل آنها از خلف
و تمکن نشدن اتیان از اتیان و ادراک مثل آنها بالطریق اولی حد معجزه صادق و صاحب معجزه بودن
صاحب کتاب مزبور و صاحب صنعت مزبوره بر بعضه احق و اولی بالتعریف و تشخیص و تحقیق و
تعیین او در حد معجزه و با تصریح او تکلیف شدن همان اندازه موافق و مطابق است از معجزه
پس معجزه بودن قرآن نیز حسب آن تشخیص و تمیز بعضه اولی و احق مطابق و قرآن با آن کتابها
و صنایع در رتبه معجزه بودن موافق است خلاصه شنایع و شناعت و فضح در میانه بیهوده اینجا بیهوده
سابق است احق اینکه بنابر افتضاح حال در سوال در مقابل سوال از جهت افراط در کتب فزونان
دراز تعلقات شعرا از علم غیب لا یزال علم مثل سزاوار و لایق است و اما ثانیاً پس
بیّن و بدیهی است که کتب مزبوره و صنایع مذکوره بتعلیم و تعلم بشری منوط و بصنعت و تفکر
و تتبع و تدبر که بشر اندیشه بسجیه فطرت لازم است مستند و مربوط است بخلاف قرآن
مجمع جامع علومیکه از ضبط احاطه کونها بشر بیرون و مرجع جوامع فنونیکه از حد قوه بشر
افزون و مجموعه اصول مدارک و ماخذ احوال کلیه ما کان و ما سیکون است با وجود امی بودن
آنحضرت و نشو و نما یافتن در کعبه و طغیان سلطان جهل و غلبه جنود یا مجموع و جهالت و ضلالت
بدیهی و بیّن است که منزل از نزد حضرت ذات سبحان است و بالضروره از حیطه احتمال طاقت
بشری بیرون و از اندازه تحقق قوهٔ فکریه آدمی بصنعت تعلیم و تعلم بشری و تصنع فلکی هزاران
هزار مرتبه بمراحل خیر النهایه افزون است و این دعوی در نحو علمای فاضل بعون الهی و افاضات

زبان اعجاز داده بر اهل بصیرت مخفی نیست بالجمله بر نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله
الوار یقین لکماله از تواتر اخبار و لطف آثار معجزه صدق نعوت آن شرف نبوت و اثبات قرین بود ظرف
وضوح و انصاف معروف است که به انضباط نمیتوان لطیف بود بی سخن با اخبار و آثار متواتره از معالم حکمت
و عصمت وی دیدن است کشف حقیقت حال از صادر علوم حقیقیه کشفیه منکشفه بنور ولایت و حکم
خطابات شریفه که بیرون و از اندازه قوه طاقت و استطاعت بشر افزون است و نظم عجیب از
فصاحت و بلاغت و طرز غریب از عذوبت نظم و جزالت و ترتیب ترکیب کلمات و الفاظ قرآنی
با اقرار بودن حضرت ختمی مرتبت صلی که در تمام عمر نخوانده و پیش مکتب نرفته و درس ننموده بودند که نزع
از بوبند و غیر آن مخبر بیانات خبر قیاس کمال ذات لطافت معانی و اسرار بی تکلف ظاهر گشته عاجز و قاصر شوط
در نیاوردند ... از شدت جهل و عناد و استبعاد فرقه دیگر اکراه در آن تنویر بود ... از شدت بار تعلی
در غلبه نزول قرآن بر وجه اکثر بیست و وجود کتب موجوده و صورت صنایع و بلاغت از جمله اعجاز قرآن
شعر عرب و دیگر است که زیبنده کمال اسلوب اصحاب اعتزال بالزام ... بر کنده اند و اصحاب جدال
و ارباب عقل و کمال سو در مذاق اینگونه از مقال خوش ... آمده چه زینت کمال قرآن بپایه جلالت
از آن برتر که هر کس ... برافشان تواند رسید و با از کلام کلک فکر خود تواند چید

در تعریض شنیعین باشتغال جمهور که حق بر بادیه از حوصله

در آنکه جمهور است التجا برده سازند که ایراد عقیده کهنه است اغاز نمود در طریقه زبان
در آن زبان معجزه کهنه دیگر در بر فنیه سور است اور خود ساخته بتمیم طعنه تا که مفتری اند آن
شریعت دیگر ابتکار است بو خته زبان هر زه در انکه بسبب اعجاز از قرآن بار دیگر اعجاز قرآن
آن تمیز نشود و گفته اگر گویند در حضور جماعت محمد صلی پیغمبر بحق پا یست خدا انکار کند که او قرآن را
آورده و تحدی کند و با اعجاز تحدی بایست ... دیگر ... آن سو جاری بنا دکه زبان سوط سراپای نور هرا
که اجرای معجزه بر ید کاذب محال است گوئیم که این مقدمه سوط ااست برانکه بر خدا واجب است که
خلق سوبد در قسم باشد نگذار د بضلالت فتنه نشوند و این مقدمه مسلم نیست اول الله بحکمت اکثر مرسلین تبعیر بالکاذب
چون زرد شت و دیگران رواج داد آن و مسیحیان نسبت به شرق و نبا در خصوص محمد صلی اجرای معجزه بر ید
کاذب هم نشده است زیرا که اگر چه قرآن معجزه حقه معجزه که تحدی باشد بر او صادق است لیکن

که این جمع

جزء دیگر معجزه خرق عادت کلی است بر او صادق نیست پس گوئیم که مراد از غیر خرق عادت نشده است
و جهت حفظ او در بر شما تمام است که معجزه بر ید کاذب بروز نکرده است اشد الطعنه بالانی طعنه بهانه
و با مزه حاصله صدر لیکن قانون آداب مناظره برخلاف تعریضات و اعتراضات گزشته دلیل رای از
اهنه نیست که هر یک از سمت آداب بیگانه و از کمال لجاج و بغض و خلط و خروج سوفسطائی و مغلطه و مغالطه
مایه او و ازضا الفاظ بیرون از قاعده علامات و دانش نیست و در حفظ آنها و لغو نخستین کشف از افصاح
حال صاحب اینگونه از بیهوده سرائیها موجب کلال و عبث بر هم بسته فضل وارباب کمال است
ولیکن چون ماده این طعنه و بر آنها از عهد قدیم ممتد و اماره معجزه صعب الانکار است از وساوس اعدای
از اهل حق و معجزه است بیرون ضوابط و قواعد منطقیه رفته جمهور را که جوهر حق حقه گشته منحرف و منحرف تحقیق و کشف
حق حقیقی بتصدیق لدنی ربانی حرمت تحقیق مختوم لسبع قطع آن معجزه که ایراد و زرق خدشه و تزریق اعدای از
زر زکان ریمن نگشته است عمر ریمن سر سر تزیین ایست و قال نه از آداب کنند که حق زیرا صلاح بیان موجب انقطاع
دو است الکتب بساله بعرف الله بآیات بها محبوب بتحقیق اسرار و انوار الهیه مشار الیه جمیع از کشف بر
و آن تمام کار در این باب ساله را ملاحظه تحقیق مختوم نبطیف و تدقیق و بیان حق حقیقی بتصدیق در
ارقام وجوب لطف معروف معرف به تمیز شد استطاعت و استعداد مصیب سرخد احتیاج است برای
رهروان صفا و مستبصران راه هدی و طالبان حقیقت سالکان طریقت بر منهج شریف مشرع حضرت نبوت
سهم کهله سعی عرضه میدارد و وری از کشف حقیقت حال در تحقیق صعب الانفکاک است صعب الانحلال
لطیفه آنکه بسیار زکیه و حق امرکن بد که در لطیفه مخرت مبادی و تشبیه لطف ثبت سادی شمس
کشف از حسی الالکاراه اله الذی به طی بود که برای اهل این انفکاک صعب الانحلال و اشکال این
انفکاک صعب الانحلال جیده شده بود موجب شمار زبان بیهوده اینها شبیه دان را نمود
که از آن نکته لبی عقده خواهد گشود و بعضی از مسائل ما فیه بر جز از جواهر گزشته که تحقیق بیان
کیفیت وجوب لطف بر حضرت حق عز و علا و کشف از سر و علم آن که اعجاز صورت تحقق پذیرفته
بود اکنون بر قضیه حقیقت مذکور در بنا بر اراده کشف از سر کار رمز بر داراند که سبب وسائل توقف علیه
سلوک سالک از حضیض ناسوت خاکی بدر ده ملکوت افلاک و وسائل تمثیل نماید و رابطه بخروج
از ظلمات علایق و ملکات ارضیات و سفلیات و عروج بعالم انوار منبع است حیوة معدن نفائس

جواهر دقایق و حقایق کمالات که عالم ملکوت سموات حیوانی و جبروت علویات است بر وجه کامل
اسباب و وسائلی که از حیطه قدرت و استطاعت عبد بیرون و جود بخش از حد و اختیار و اراده
بنده افزون بود از حیث احتیاج بوساطت اراده و اختیار بنده مربوط و مشروط و وجود آنها بدون توسط قدرت
و استطاعت عباد و بدون تعلق اراده بندگان از حیز امکان بیرون با محاله و امتناع مقرون است
قسم اول یعنی راه تقرب معهود و منقرب به بعید معروف بلطف بودن از جانب حضرت موصوف
و قسم ثانی که عبارت از جنود عقل و جنود سعادت بنیان و جنود جهل و جنود شقاوت بنیاد و کنایت از
افعال اختیاریه عباد و امتثال اوامر و اجتناب از نواهی الهی در جمیع ما نهی اضداد است بصراط توحید و صراط
مستقیم بطریقت که راه بسر منزل حقیقت است بسلوک و عروج بملکوت سموات و جبروت علویات
و خروج از ناسوت سفلیات و غیر ذلک من الالقاب و الاوصاف بحسب اختلاف الالسنة و اصطلاحات
و اختلاف الفاظ و عبارات معروف و موصوف است پس قسم اول چون از تحت قوت و قدرت
مکلف بیرون است عبد بحسب فطرت از بار آن متکفل و تکفیر آن قدرت غیر حضرت ذات تکلیفی
سبحانه بیچون است و چاره از وجوب لطف ناچار بر خدا آن از جنبه قدرت و بنابر صفات علیا
و اسمای حسنای حضرت حق عز و علا و از ناحیه عجز و احتیاج بندگان خدا بید است و قسم ثانی چون
متعلق قدرت و اختیار بندگان و بدون قدرت قوه و اختیار و اراده و میل و رغبت بندگان
وجود آن بیرون از حیز امکان است منوط و معلق باراده و اختیار و میل و رغبت مکلف مختار
غیر مقدور و موجب وعده و وعید و ثواب است و وجوب این قسم مقدور بر بنده مختار نا مقدور
بجز آن عبرت و اعتبار از آنکه بملاحظه حال بودن وجود آن نه بموجب تمهید مبادی و مقدمات شرع
ساحت فطرت نیکو و جبلت بیمن مجمع اضداد منقاد امرین عقل و جهل و دواعی تنافر و
تقابل و معسکر جنود [illegible] جنود عقل و دو جنود جهل جنود [illegible] عساکر ایمان و از ناحیه ملاحظه
احوال امرین نقیضان و جند بین متن [illegible] ملاحظه [illegible] هر یک از طرفین
متقابلان که از طرفی مقتضی وفود بدار السلام و خلود در دار الله بوده و از طرفی دیگر مقتضی ورود
بدار البوار و خلود در دار نار است ظاهر و هویدا است ای ادرب الاسبب بوضع منفع
و الطالب قریب جلیله بر ظاهر و واضح است که جبر و مجبور کردن بر جوارح [illegible]

وطاعت

و طاعت و مجاهده در تخلیه قلب از ملکات مهلکات و تحلیه آن بملکات منجیه چه لا
مفید فائده نیست و امراض اغراض نفس اماره مهلکه سوء علاج و معالجه نیست کریمه شریفه الا من
اتی الله بقلب سلیم برین دعوی گواه و از این سر سره لطیفه گویا است و از اینجاست که لوح وحی الهی
منقش دلکش لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی [illegible] کریمه فقره شریفه
لا اکراه فی الدین [illegible] قسم ثانی ارشاد [illegible] قد تبین الرشد
من الغی از سر ترفع قسم اول گویا است ای حاجبش و بصیرش دیده حیرش [illegible]
در عبارت و حلاوت و کمال فصاحت و بلاغت و عذوبت نظم کلام و جزالت سخن یافت
انتظام سخن که یکباره سخن سو بود کمال از کلام و حلاوت در [illegible] فصاحت و بلاغت نظام عذوبت
و جزالت انتظام بیان [illegible] و عقده صعب [illegible] معقوده [illegible] موزونه [illegible]
است [illegible] معجزه [illegible] که [illegible] و دلیل مجزی است و دلیل [illegible]
مدعی مسطوری [illegible] که مدعا و دلیل [illegible] در خانه اکرسی است یکحرف
بس است [illegible] و جلیل است این [illegible] چه قدر و کمال است این فافهم و اغتنم
اگر [illegible] که در جمیع [illegible] از [illegible] نظام [illegible]
[illegible] از این نمط از بیان [illegible] نیست [illegible] از کتب [illegible]
و صحف [illegible] در [illegible] از این [illegible] شرح و [illegible] نیست
[illegible] که گفته شد [illegible] که گفته شد [illegible] بودن سخن [illegible] که این
[illegible] نیست [illegible] که [illegible] کاذب [illegible]
[illegible] بر [illegible] است [illegible] بر [illegible] و [illegible]
و [illegible] ممتنع الصدور از بنده [illegible] الهی [illegible] است
[illegible] که تکلیف [illegible] و مامور بودن مکلف [illegible] ممتنع الصدور [illegible] باطل
و [illegible] الکون [illegible] است که [illegible]
طاعت [illegible] است [illegible] باشد [illegible] بنده [illegible]
راه گمراهی [illegible] سخن [illegible] است که بالکون [illegible] نموده [illegible]

گویا تا حال هیچ پیغمبری نگفته است و قصه رواج لوای [illegible] مذهب [illegible] زردشتی و بت پرستی و غیره هم از آثار
براهین باهره و حجج بالغه از جانب خدا [illegible] انبیا و اولیا و اوصیا و روشن شدن راه هدایت و اتمام
شدن حجت از جانب حضرت حق عز و علا بتقلید و تعصب اسلاف و آبا و [illegible] غفلت ناشی از
اتباع هوس و هوا و محبت جاه و منفعت مقتضی غلبه جهل و عناد و عنود و تعصب و عصبیت [illegible]
منوط به حب اجابت دعوت شهوت بهیمی و اغوای شیطانی و تکذیب انبیا مستند و مربوط است بت پرستان
و غیرهم بت پرستان از پیروان شیطان با علم و اختیار خود و اختیار هوا بر خدا و پیروی اسلاف و آبا
بر پیروی انبیا و اولیا نموده اند انبیا و اوصیا و سایر [illegible] انبیا و اولیا [illegible] از رهبران
راه هدی حجت خدا را بر ایشان تمام فرموده اند [illegible] استبداد در رای و افتخار به پیروی اسلاف
و آبا [illegible] از طریق هدی انحراف [illegible] بر عناد افزوده اند و قصه [illegible]
تحقیق جزو دیگر از حد معجزه که خرق عادت است در اعجاز قرآن و استدلال مدعی در این دعوی
[illegible] اعتراف [illegible] و الکمالات در این قضیه منقضی بودن [illegible]
[illegible] جواب [illegible] از وجوه استدلال
گذشته و نوشته شده است   و اما الغرض [illegible] خصم [illegible] اقوی بودن
معجزه قرآن از معجزات سایر انبیا العلت باقی بودن قرآن همیشه و مفقود بودن معجزات مزبوره
پس حق حقیق به تصدیق است که اقوی بودن اعجاز قرآن به جهات [illegible] و نکات لطیفه
پسندیده گذشته است که [illegible] ختم کلام الله بودن و مجموع
فضایل و فنون علوم [illegible] بودن [illegible] بودن [illegible] ما کان و ما یکون در آن و جمع
البدیع و مرجع الجوامع بودن قرآن علی الخصوص جمیع وجوه اعجاز بودن [illegible] اسلوب [illegible]
از [illegible] اسلوب [illegible] الباب [illegible] از امور از قدیم
و صورت که [illegible] از قرآن و سور و آیات آن به منصه ظهور رسیده است [illegible]
و الکمالات در این دعوی [illegible] خصم و اعتراف مدعی
بجا باشد [illegible] باشد [illegible] باقی بودن اعجاز قرآن و [illegible] از معجزات
دیگران بلکه از معجزات غیر قرآن [illegible] و اکثر [illegible] تا [illegible]

وازانی

وازانجه شنیده که بوده است [illegible] اقوی بودن [illegible] بودن [illegible] پسندیده است و نقض
مدعی [illegible] در [illegible] است [illegible] و نقض [illegible] در [illegible] و [illegible] در
منافیه معجزات موسی و معجزات عیسی [illegible]   و اما الغرض
[illegible] خصم [illegible] این [illegible] و اگر گویند که معجزه قرآن چون از عقلیات است
اولیست از سایر معجزات [illegible] است گوئیم که اقوی بودن [illegible]
[illegible] است پس اقوی بودن معجزه آن است [illegible] باشد و در اعجاز قرآن اکثر عوام [illegible]
فهم [illegible] که [illegible] معجزه آن [illegible] معجزات [illegible]
عوام معجزه قرآن [illegible] است [illegible] معجزه که اکثر مردم [illegible] این معجزه است
[illegible] نقض است [illegible]
[illegible]
[illegible] ظاهر است [illegible] قهر خدا [illegible]
[illegible] اقوی بودن اعجاز قرآن [illegible] توجه [illegible]
[illegible] برهان [illegible] مطلوب [illegible] اگرچه توجه [illegible]
[illegible] ظاهر و باطن [illegible]
[illegible] برهان است [illegible] غلط و خطا [illegible] وهم و خیال است [illegible]
[illegible]
[illegible] برهان [illegible] و الیقین
و الیقین [illegible] است [illegible] غلط [illegible] وهم و خیال که [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] عقل [illegible] اگر [illegible] اعجاز
[illegible] که عوام [illegible] امور [illegible]
[illegible] براه صلاح [illegible] خواص [illegible] فهم [illegible]

اقتدای بهتدای ارباب دانش و بینش بهم رجال لابد و لا علاج اند جوانان جهال
و صبیان و اطفال بود در پیروی پیران روزگار دیده و مادران و پدران تجربها ورزیده باعث
همین نتیجه فطری است همین نتیجه و سنت در کشور تجربه موجب حکمت بالغه ربانی در حیوانات چون انها
چه بهایم چه سباع چه طیور جاری است چگونه چنین نباشد و در اقتدا بسیار از اعاجز عوام از رجوع بخواص
ناچار در اهتدای براه هدی عوام را اقتدا بخواص در کار بالجمله آنکه بر سبیل
رست در کتاب [illegible] اعجاز قرآنی موجب نقض معجزات قرآنی نیست که این نارسایی ناشی
از کوتاهی دستش است و اسکونه از نارسایی تنها [illegible] است که [illegible] خبر از عجب و نادرست در اسکونه
از مقامات گفته و شعری هر چه هست از نقص نیست نارسا در افهام باشد و در نه تشریف تعبیر بالادی
کس کوتاه نیست مزید آنکه قرآن مجموع معجزات عقلیه حسیه مجمع الکل خوارق عادات
حسیه بر وجه کلیه است چون انشقاق [illegible] و سوره قرآن که [illegible] حشر و محسوس نکوهیده است
و تخصیص بعض تعقلیات [illegible] از [illegible] برنشده است با خصوص فصاحت و بلاغت و عدد [illegible]
نظم و جزالت الفاظ باسلوب خصوصی در افواه و السنه شیوع یافته گردیده است [illegible] بخصای
دانش ما که خصوص داعی نیست با آنکه گذشته است که رواجی بودن در طایفه عرب با فصاحت و بلاغت
مناع نیست پس [illegible] بودن [illegible] در عرب [illegible] بعض از وجوه اعجاز قرآن نیست
پس تخصیص دادن مدعی در کتاب اعجاز قرآن [illegible] بودن [illegible]
اما تعرض [illegible] خصم [illegible] آن [illegible] اگر گو شنید تا [illegible] به
معجزه بودن قرآن را از اشتمالش بر معجزه مغیبات و علوم مذکوره و حکم مذکوره و شرعیات متنوعه ال
گوئیم اما اشتمالش بر مغیبات انچه مشهور است در کتب تفسیر [illegible] است از قبیل
الم غلبت الروم و دیگر وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم و چند جای دیگر
بر متتبع واضح است که اغلب مفسرین در طور قرائت آنها و شأن نزول و مقصد انها اختلاف
نموده اند که حالی از آنها معنی معتبر و مستقیم نشود و این اختلاف نفی اعجاز آن سوی کند و اما اشتمالش
بر علوم مذکوره و حکم مزبوره و سایر چیزها بر متتبع ظاهر است که بسیاری از کتب کفار و حکمای
[illegible] که [illegible] زاید است پس اینها علاوه بر اینکه قرآن از جانب خدا است نمی باشد

اهمیت

اهمیت عبارته لغایته الله تعالی و حسن توفیقه وجه اعجاز قرآن چه باسلوب موروث معروف
اصحاب ارباب دانش چه باسلوب مطلوب ارباب بینش و گفتار شعر و علم آن نه بوجهی در رساله
و جزء تاکنون صورت تحریر و تقریر یافته است و در رفع ریب و دفع شک و شبهه صاحب
نیابید تازه و تشبیه علیحده در گفته باشند اما چون از اسکونه از [illegible] و تشبیهات
بقیه جمهور از اصحاب سعادت در افواه و السنه مشهور گشته شهرت و شیوع یافته است یعنی
نختمها المقالات از اصحاب تحریر المراد انهم ذنابعهم و عن اسلوبهم تاییدا لهم و لمطلوبهم بر رفع توقف
و اعتراض خصم [illegible] می برد بعون الله تعالی و [illegible] عنایته [illegible] باشد و تشبیه
بر تشبیه اصحاب بعض اقوام [illegible] اصحاب شعر و [illegible] بصیرت [illegible] چون
ارتقای [illegible] حضرت خیر مرتبت و روشن که از فتنه های گذشته صورت انفتاح و اکشاف
یافته که در جمیع طغیان جاهلیت و تور آن کفر و ضلالت [illegible] علم توحید و کتب
سمع و به نازل از نعم حضرت پروردگار و صعید زبان عربی و عجمی [illegible] از دیار رسالت [illegible]
کفار قریش [illegible] بخوانند و عجز شدند [illegible]
تابه و شریعت رسانه [illegible] اقبال و اکمال آن [illegible] یافته است تخصیص دادن
مدعی را خبر بالغیب قرآن سوره [illegible] صورت [illegible] دعوی
انحصار [illegible] قرآن [illegible]
چه [illegible] احاطه و احتوای قرآن بر کلیه احوال ما کان و ما یکون [illegible] احوال
ما کان چه از احوال انبیاء و اولیاء و اوصیا و احوال فراعنه مقابل ایشان چه از احوال [illegible]
از وقایع و حوادث اتفاقیه دوران و احوال سایر طبقات مخلوقات خدا و احوال ما یکون
[illegible] ما کان و بعض در ابطال دعوی [illegible] کافی و در [illegible] دعوی
انحصار [illegible] مذکور [illegible] سند است و از حق انصاف [illegible] که در اعتراف [illegible]
از ریب و شک و شبهه [illegible] طالب حق [illegible] مجرد [illegible] حفظ
کریمه و ما [illegible] کتاب [illegible] کفایت [illegible] دارای
دعوی [illegible] انصاف [illegible] جور و [illegible]

سـ بر دعاوی دیگر مشتمل بر ربط تعبیه نحوهای خلط خرج و مغلطه و مغالطه نحو غلط نمهاست بر آنکه دعوی کنند
چنانکه مذکور شد اولاً تکلم در بیجا و ثانیاً اختلاف قراء و مفسران در قرائت و بیان شأن نزول آیات
منزله در مینایست وجه بر جا بودن اخبار بغیب صرف بودن بهره جاری قرائت بهر صورتها از بیان مطلب
و مقصود از نص عجیب چگونه چنانکه مدعی بنا بر سبب معجزه بودن توانند نمود در راه و رخنه شبهه
و ریب در به در هر صورت نتوانند کنند چه معجزه بودن مستند باخبار بغیب بودن است اختلاف
مزبور در عین اتفاق بر اخبار بغیب بودن عین اعتراف بمعجزه بودن و اتفاق بر معجزه بودن نمودن است
در هر صورت مطلق اختلاف موجب سلب معجزه بودن کرفتن نداشتن از غیب کو ذنه مدعی کردن است
بمزید آنکه اختلاف قراء مفسران عامه در نزد اصحاب ما خصوصاً امامیه اثنا عشریه
غیر معتبر از درجه عزت و اعتبار دور و از اعتنا و اعتماد و اتفاق ساقط و باطل و از حد میزان و معیار رد و مقبول
در قبول احکام بودن بدر رست طلب که و معیار ربط تحقیق ما اتفق فی هذه تحقیق مراد از آیات قرآنیه
بر آنکه در اعتنا و در استفاده و تحقیق معرفت لغویه الواقعی اخبار روایات رسانیده از اهل بیت نبوت و رسالت
در زمانه دلالت حضرت ختمی مرتبت محمد است و در تفسیر و تاویل آیات قرآنی بدون معرفت لغویه الواقعی
اخذ از معادن دلالت و دور است خدمت حضرت صلی الله علیه و آله الوارثین لکن لیه در تکو بیان
و در عرف عرفان بهیچ وجه بر بصورت است بیان قصه کریمه الم غلبت الروم الایه در دلالت بر اخبار
مزبوره و عدم منافات اختلاف مزبور با اخبار بغیب بودن کریمه مذکوره برای خصم بر اثبات و
اهتدای طلاب علم و یقین و کشف نقاب از چهره و رنگش صدق و صحت مدعای ما بر تحقیق عقده در
کریمه مزبوره قاعده و ضابطه بدست آمده در سایر آیات نازله در غیب به برهان قاعده و ارتفاع
ضابطه عقده می کنیم پس فاقول علی ما فی الصافی بسم الله الرحمن الرحیم الم غلبت الروم غلبتهم فارس
فی ادنی الارض قیل ای ادنی ارض العرب منهم او ادنی ارضهم من العرب وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی
بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد قبل من قبل کونهم غالبین وهو وقت کونهم مغلوبین ومن بعد کونهم
مغلوبین وهو وقت کونهم غالبین ای له الامر حین غلبوا وحین یغلبون لیس شیء منهما الا بقضائه
وفی الخرائج عن الرضا علیه السلام انه سئل عنه فقال له الامر من قبل ان یامر به وله الامر من بعد ان یامر به
یقضی بما یشاء والقمی عن الباقر علیه السلام لله الامر من قبل ان یامر ومن بعد ان یقضی بما یشاء ویومئذ و یوم

یغلبون

یغلبون یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء وینصر من یشاء تارة وهو العزیز الرحیم
ینتقم من عباده بالنصر علیهم تارة و ینقض علیهم بنصرهم اخری قیل غلبت فارس الروم وظهروا
علیهم علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله ففرح بذلک کفار قریش من حیث ان اهل فارس کانوا لم
یکونوا اهل کتاب وساء ذلک المسلمین وکان بیت المقدس لاهل الروم کالکعبة للمسلمین فدفعهم فارس عنه
ثم ظهرت الروم علی فارس یوم الحدیبیة وفی الکافی عن الباقر علیه السلام انه سئل عن هذه الآیة فقال ان
لها تاویلا لا یعلمه الا الله والراسخون فی العلم من آل محمد صلی الله علیه وآله ان رسول الله صلعم لما هاجر الی
المدینة واظهر الاسلام کتب الی ملک الروم کتابا فعظم کتاب رسول الله صلی الله علیه وآله واکرم رسوله
واما ملک فارس کره ذلک فارس فانه استخف بکتاب رسول الله صلعم ومزقه واستخف برسوله وکان ملک
فارس یومئذ یقاتل ملک الروم وکان المسلمون یهوون ان یغلب ملک الروم ملک فارس وکانوا
لناحیته ارجی منهم لملک فارس فلما غلب ملک فارس ملک الروم کره ذلک المسلمون واغتموا به فانزل الله
عز وجل بذلک کتابا الم غلبت الروم فی ادنی الارض یعنی غلبتها فارس فی ادنی الارض وهی الشامات
وما حولها وهم یعنی وفارس من بعد غلبهم الروم سیغلبون یعنی یغلبهم المسلمون فی بضع سنین لله الامر من
قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء قال فلما غزا المسلمون فارس وافتتحوها
فرح المسلمون بنصر الله عز وجل قیل الیس الله یقول فی بضع سنین وقد مضی للمؤمنین سنون کثیرة
مع رسول الله صلی الله علیه وآله وفی امارة ابی بکر وانما غلب المؤمنون فارس فی امارة عمر فقال الم
اقل لک ان لهذا تاویلا وتفسیرا والقرآن ناسخ ومنسوخ اما تسمع لقول الله تعالی لله الامر من قبل
ومن بعد یعنی الیه المشیة فی القول ان یؤخر ما قدم ویقدم ما اخر فی القول الی یوم تحتم القضاء
بنزول النصر فیه علی المؤمنین وذلک قوله عز وجل ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ای
یوم تحتم القضاء بالنصر والقمی عنه ع مثله الا انه لم یذکر قوله یعنی یغلبهم المسلمون ولا قوله فلما غزا
المسلمون الی قوله بنصر الله وفی الجوامع علی قراءة سیغلبون بضم الیاء مع ضم غلبت
وقرئ فی الشواذ غلبت بالفتح وسیغلبون بالضم وعلیه فمعنی الاستغناء لا قال المحقق
رو بنا فی طریق علی اهل البیت علیهم السلام فی اسرارهم وعلومهم التی خرجت فیهم الی علماء شیعتهم
الی قوم ینسبون فی قریش ولیسوا من قریش الا النبوة وورثة علم

الرّبّ لم فوتك منبر بني امية ذكروا انهم لعبوا في قريش وان اصلهم من الروم وفيهم نادى بعيد الآية
الم غلبت الروم معناه انهم غلبوا على الملك وسيغلبهم على ذلك بنو العباس انتهى عبارة الصافي
بعينها اقول فظهر ان الاختلاف في القراءة والتفسير والتأويل لا يوجب سلب شخص القرآن
عن الاخبار بالغيب فانه على كل وجه من القراءة والتفسير والتأويل يكون مخبرا عن الغيب معجزا بلا شك و
ريب برهانا وبالطالب الحق لا سواء المتتبع ببذل الوسع فيما ذكر من الاختلاف لا يوجب بعضها ولا ضعفا ولا وهنا
في الاعجاز بل بسبب التعمق يزيد [illegible] فان لم [illegible] التي وهو [illegible] ان القراءات المختلفة و
ان لم يمكن الاجتماع فيه ثبت ذلك الزمان المتواترة الزائلة التي يمتنع اجتماع اجزائها [illegible]
فضلا عن اجتماع الامور المتضادة كالقراءات التي لقى الغير [illegible] ولكن [illegible] التجمع في غير التجمد والاختلاف
في صفح من الدهر صفح الطبل لا زمنه والامكنة يمكن الاجتماع في دار الظل ورفع الحجب يوم يطوي السماء
كطي السجل للكتب بحيث يجتمع تلك القراءات التي لقى المتضادة هناك بصيغة واحدة ولفظ فاردة
متمازة كل منها عن الاخرى كما [illegible] والنشر في دار الآخرة وبهذا الوجه الشريف اللطيف يمكن الجمع
بين تلك الروايات والنقل لها الواردة في معادن الحكمة العظمى واولي المعرفة ورثة علم الولاية
والنبوة عليهم الف الف سلام وتحية من الله [illegible] في كل ساعة فانكشف بنور [illegible] الولاية حقيقة حال
اختلاف التفاسير والقراءة بحيث لم يبق معه محل ريب وريبة في كونه موجبا لمزيد الاعجاز والمعجزة
[illegible] لما على الاشتباه الذي اوّلنا اليه واظهرنا لك من الفرايد المكنونة [illegible] المخزونة
والاسرار المكنونة المحجوبة عن غير اهلها المنوية بالشراقة [illegible] فعليك بالتلطف لفهم [illegible] والتجنب بالتلطف
عن [illegible] در صورت وقوع اختلاف در قرائت و تفاسير [illegible] مرجع [illegible] در اين
باب [illegible] واعتقاد [illegible] بصيرت [illegible] اهل بيت عليهم السلام است
و ما اتفق عليه علماء شيعتهم [illegible] القاد معاد
[illegible] التزام است و قياس [illegible] قرآن مجيد [illegible] بسيار از كتب كفار [illegible]
[illegible]
[illegible]
چه قياس قرآن [illegible] كفار [illegible] حكما [illegible] از مشكوة انوار افاضات

ابنیای

انبیای کبار و اولیای حکمت و معرفت مدار قیاس اوّل در مثل چون قیاس سراب بر حقیقت
شراب و قیاس ثانی در مثل چون قیاس خزف به لعل ناب است واما جواب خاصی بر وجه کلی
از هر گونه از شبهات شکوک و عقده های مشکله چنانچه از هر گونه از تعرضات معاندان منقوله از
سفیه سرائیهای سوفسطائیین موجب رفع شبهات گذشته مخصوص بحجج بالغه و براهین
باهره سالفه ظاهر و هویدا است در رجوع بما سلفنا من انه الحجة والبرهان على كون القرآن ختما
لكتب الله الملك العلام المنان وجمعا لجميع العلوم كلها [illegible] كالشمس في رابعة السماء بیان
و هویدا است و جواب [illegible] عمومی و خاصی متعدد در خور الزام [illegible] هر گونه از [illegible]
تعرضات و توهمات ناشی از فرط عناد [illegible] از صاحبان رتبه [illegible] در خور
اعتراضات تعرضات [illegible] از کتب [illegible] در حقیقت طرائق نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله
و در [illegible] طغیان [illegible] تا [illegible] بر وجوه دیگر [illegible] اصحاب
[illegible] است پاره جا در کفایت نیست ایراد یکه
از جانب ملاحدان در [illegible] تشیید معجزات حضرت ختمی مرتبت [illegible] جمیع انبیا [illegible]
متواتر [illegible] بر معجزات سایر انبیا مثل حضرت موسی و حضرت عیسی [illegible] متواتر [illegible]
ایراد نمود و در رد ایراد مزبور [illegible] متواتر بودن [illegible] بمنزله متواتر [illegible] معجزات
موسویه و عیسویه [illegible] نمود [illegible] مردود [illegible]
[illegible] خود [illegible] اگرچه در ایراد مزبور و رد ایراد [illegible] بوجه مذکور مورد نقض و اعتراض
[illegible] و لیکن چون [illegible] الله [illegible] در [illegible]
نقض [illegible]
آنحضرت [illegible] در [illegible] معجزات و اثبات [illegible]
[illegible]
نا مرغوب [illegible] صواب [illegible]
[illegible] است که با وجود [illegible] صواب است چه بر ظاهر است که القرآن [illegible] از معجزات
موسوی و عیسوی [illegible] متواتره [illegible] از معجزات حضرت ختمی مرتبت معجزات موسوی و عیسوی

بحسب نصوص متواتره قرآنیه با معجزات حضرت ختمی در باب خصوص تواتر هست و در آیته
چه اکنون از برکات تامه حضور لغیبت باهر النور آنحضرت ختمی دستور نبوت تا سر غیب
و ولایت تمام غیب آن دو ولایت فاضی اولیاء و درجات و مقامات ولایات و معجزات و نتیجه
و بینات ظاهرات ائمه من عترة الحضرت المحمدیة و آله الاولیاء الذین لکل منهم صلوات الله الملک المنان
در وضوح و ظهور کالشمس فی رابعة النهار است در واقع و نفس الامر اکنون از جناب سید سادات
بعضی نور فرق در میان این دو کانه از معجزات کر انتهی مخصص محکم و غیر رو همه جمع و همچنان و بیجا ثابت
و قطع نظر از ملاحظه واقع و نفس الامر بخصوص معجزات کر انتهی مخصص محکم معجزات موسویه و عیسویه
در نزد نصاری متواتر و معجزات موسویه در نزد یهود در مرتبه تواتر و معجزات باهرات و آیات
و بینات ظاهرات ختمیه محمدیه صلعم در نزد اهل این فرقه خبر مسلم و با دعای محکم اشتباه الصبح
علی ازاله من از در حد تواتر تام مرات است با کسب نفس الامر چون نور وجود منبع الجود حضرت ختمی
دستور رایة الدلایات و مثبتة البینات و حجة البالغة شد برهان البراهین الباهرات و مجمع الایات
و مرجع البینات آمده است و در این رساله و جزوه نیز این معنی بعنایة الله تعالی و مزید تاییده و حسن
توفیقه تا کنون از بیانات بارزة الدلالات بسر حد وضوح و ظهور رسیده است نیز لیست
دولت سایر نبیها و آیات و بینات آنها سر اسر از ذات ختمی سمات آنحضرت و آیات
و بینات السرور نیز لیس مرایا و مظاهر است و از هیچگونه از جهات محکم و نور سفاری علم مسلکان
اسلامیان است به جنت فوقیت و از دور خصم مغرور لعنای و اسکیه مغطور گشته گشتی تجارت
نکس را عرصه تسخیر سو جولانگه خود پنداشته از شراب باده نخوت و غرور مست و مخمور گشته است
عزیز فهم هر دیاری را دیاری و هر شهری را شهری هر راهی سو رهبر در راه دار است مطلق
علا باین بزرگ روش لیسته هیچگونه از احتجاج نیست احتجاج بر مغلطی مغلطا کار ها بازی فند		بای ع
حلیح نیست انتخیر سو بام عروج با همانی راست نه بر بام خانه شدن معراج خاصه آسمان روز
است نه شاهی هر زینی گیر و امانده از راه زنفی و این دعوی نقار و دنار نشان های دی نشان الاست
نه طار هر سبقی نه اشتنا و جو کر فهم نشنی کفتم و السلام علی تابع الهدی   واما تعرض
داعی از حق سرا با اعتشاش کثر الله فلاحی با رزم هم خصم بدر سم و دعوی که فهم سرا سر دو هم که ایشان

دریم

دریهم سریهم است پس آن این است و اگر گویند بر اثبات سایر معجزات محمد صلعم خبر مخوف
بقرینه و تواتر لفظی و تواتر معنوی است اما در جواب خبر مخوف بقرینه یعنی خبر از معجزات
سایر انبیاء واله است و خود نیز بودن پیغمبر شهود است پس ثابت بدانکه خود معجزه نه زشته باشد
گوییم اولا چونکه قرآن سو معجزه خبر قرار داده دیگر احتیاج بمعجزه دیگر ندارند و ثانیا باستیه
در قرآن در چند جا ذکر شده است که بر شتیع واضح می شود غیر از قرآن دیگر چیزی نه زشته است
و از جمله است این چند آیه در سوره اسری و ما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون
و در سوره انعام و اقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیة لیؤمنن بها قل انما الآیات عند الله
و ما یشعرکم انها اذا جاءت لا یؤمنون و نقلب افئدتهم و ابصارهم و در سوره انعام و اذا جاءتهم
آیة قالوا لن نؤمن حتی نؤتی مثل ما اوتی رسل الله الله اعلم حیث یجعل رسالته و در سوره اسری
در جای دیگر که طلب معجزه از او می نمودند در مقام اعتذار گفت قل سبحان ربی هل کنت
الا بشرا رسولا و در سوره انعام در جائیکه مردم می گفتند قرآن از قبیل اضغاث و احلام و
شعر است و می گفتند فلیأتنا بآیة کما ارسل الاولون در جواب گفت ما آمنت قبلهم من
قریة اهلکناها افهم یؤمنون و از این قبیل بسیار است که بنا بر تغییر مفسرین دلالت میکنند معجزه
نیاوردن آنحضرت از راه بر بود زیرا که معلوم است که اگر بیاورد و باز ایمان
نخواهند آورد و مستحق عذاب خواهند شد اما در جواب تواتر لفظی گوییم که علم باینکه
قرآن از محمد است از کتب و تواتر است که از عهد محمد صلعم در میان ما ثابت شده است
نه از خبر مسلمانی و اگر علم با هم بعتبات اخبار مسلمین باشد فرقی ندارد زیرا اگر هزاران
هزار بگویند که کتاب تالیف محمد است لیکن در باب معجزات باعث فرق نیست که قول
مسلمین سو که مدعی هستند مقبول نمی نماییم که آن مبتدی دین ما باشد چه مبتدی دین باتفاق
مدعیان نمی توان گفت اما در جواب تواتر معنوی خبر از اخبار متعدده علم قطعی حاصل نمی شود
و آن شخص صاحب معجزه بوده است اگر چه علم کلی بوقوعات معجزه حاصل شد گوییم اگر چنین
باشد که از اخبار متعدده میان قوم علم حاصل شود پس از اخبار کثیره که هنوز از معجزات
را مجید دلکه بهار خوف لا یعقد و لا یحصی گفته اند و مسیحیان جلیلان از برای معجزت بر سر گود

هرآینه ثابت بالیقین گشتیم و آن پیغمبر بود چون اکنون چنین نیست و اگر گویند هرگاه چنین باشد
پیغمبری هیچ پیغمبر ثابت نمی‌شود گوییم که از برای ثبوت صدق چندان معجزات دو شرط ضرور است اوّل
گفته در عهد آن پیغمبر خود در کتابش یا کتاب صاحبانش نوشته و مشهور شده باشد و از قرائن هم معلوم
شود که در آن عصر شهرت داشته است چنانکه یوشع و عیسی گفته‌اند و جناب محمد صلعم که قرآن سوی معجزه
مراست چندین جا ذکر معجزه نیست نه آنکه مدّتها بعد از زمان آن طبقه بلکه طبقات دیگر چیزی بنویسند
آنهم با خلاف کثیر زیرا اگر در آن عهد می‌نوشتند مثلا انسان‌ها دروغ نوشتن چه شهرت
می‌یافت و دیگران تکذیب می‌کردند و بر خلافش می‌نوشتند لیکن حال چون تفحص می‌کنیم نقل معجزات ثابت
را مجید و مسیحیین دیگران از این قبیل است نه از قسم اوّل بخلاف معجزات سایر انبیا شرط دوم
که آزاد که باشند یعنی بر کسی بواسطه اعتقاد و عقیده جبر نمی‌نمایند اگر بر شخص و لازم نبود الخ در خصوص
معجزات نوشتند دروغ است بتوانند بر خلاف آن چیزی بنویسد و حال آنکه در امت محمد صلعم نبود
و نمی‌باشد چنین زیرا اگر کسی چنین چیزی بگوید یا بنویسد بر فرض محض که حاکم شرع سوی صاحب
نماید و او سو حیلت و مهلکه مهلک در شرع جایز است و او سو نکشتند لکن از قبیل تحو نفت و تکذیر
و خبر از عمول زن و اولاد از و حتی بر طوبت نمودن مردم بالدو کار خیره او بر خواهند نمود
که هر کس جرأت سار از علم طلب سخن نمی‌کرد که بگوید یا بنویسد بخلاف بر او آن که هر چه خود می‌خواهند
می‌نوشتند و از کسی باکی نداشتند و اگر گویند که اگر از هر یک از این دلائل علم نشود اما
با انضمام بعض ببعض افاده علم یقینی نماید پس گوییم که اما اگر توانند شد که چندین مجنون بمنزله عاقلی شده
یا چندین مرده بمنزله زنده توانا شده و اگر گویند که چیزی که از مجموع حاصل شود که از هر یک حاصل
نشود گوییم که اگر بر هر یک از آنها فرضا فی حد ذاته مرتبت متفق الوقت که هر یک فایده مرتب
می‌شود که بر هر یک مرتب نشود اما حال چنین نیست بلکه از قبیل ضم معدوم بمعدوم است پس بر منصف
القدر معلوم می‌شود که پیغمبر برای اهل اوّل دین به محمد صلی الله علیه و آله نیست لکن معلوم نشود که چطور با ثبات
النبوه یاد نکرده و اگر چه همین نفی کردیم ما را بس است انتهت عبارته بعینها لکن بر رای خوان
صفا و طالبان راه هدی زبان کج رسید است که اولا احتجاج بر نبوت و صدور معجزات غیر قرآن
از حضرت ختمی مرتبت در سسته مثل بر ظهور اعجاز لسیار غیر قرآن و غیرها اعجاز آن از آنکه غیرت

ختمی

ختمی بجز مخصوف بقرینه بر وجهی که مدعی منکر حقی بدیهی تقریر نمود گویا بموجب عادت پریده مدعی غرقه
لجه عناد و ابلیس با خود از مکمن شیطنت شکر او ببین بر خلط و مزج و غلطها ابتناست چه شیاد مکونه
از احتجاج با کابر صحابه بالضروره مجرد تهمت افترا و ورود مقدس فضل و کمال لعنه عالم عاقل از
معتقدین علما ایمانیان چه جاه اکابر و بزرگان از آن ثابت بدیهی است و از این نسبت بری و از این
تهمت مبرا است بلی برمحب نیست که بوالفضول جهول که مسمی باسم هدایت است از فرط فضول ابا و آبائی
با بدری معرکه قتیل و قتال از رسته باشد و این احتجاج از فضل فضولات آن بوالفضول بر خوانده باشد
یا الخ و در اثبات معجزات غیر قرآن حضرت ختمی صلعم اگر از اسلوب سر ابا مطلوب بلغایت مرغوب
اکابر سلف مورون و باصحاب خلف مختلف گشته مجرد تعنت بی حرز نیست آن مهو که سابقا از الف
مستلط بحجیه النقل نحو ورد هو هذا الذی نبه انه صلی الله علیه و آله الوارثین لکماله اتی بالمعجزة علی وفق
دعواه و ذلک معلوم تواترا فان المسلمین علی اختلاف طبقاتهم رووا معجزاته حتی انهم ضبطوا منها
ما ینیف علی الالف و الاحاد و ان لم یکن متواترة الا ان مجموعها بلغ حد التواتر الکافر و البیعة منها
القرآن الی آخر ما لخص العلامه منه قبل الیه و هذا انما هو مصلح کلام صحاب الاعلام و الکابر الاصحاب
العظام و المشایخ الفخام فی هذا المقام و اطبق علیه السنة الاصحاب سلفا و خلفا فی الکشف عن هذا
المهم المهتم البالغ فی الاهتمام و انی و ان هذا من ذلک الوجه المتقیم الذی ادلوه الخصم اللئیم عن رحمه
الاسلام الزام لهم و تسهیل للالزام و ما ادعوه فی اخر کلامه المختل نظامه ردا علی المتمسکین بها الفضیه
الانضمام القائمة مقام المنتشره ضمنا الی الوجه الموجه فی اللمی جعل الانفه الی الوجه الموروث فیها الاکابر
والاجله فی الطفره الی التمسک بقضیه جنایح المجانین و الجمع بین الاموات فخارج عن المناسبة الملائمة
الی آخره ما انجر کلامه مما هو سیاق المغالط الی الاولویه ما حققناه علیه و ادعاه الیه فی رد قضیه الانضمام
الذی یکون مراد فی المقام و مقصود ایهن الاکابر الاصحاب العظام کما سنشرحه توضیحا و تحریره
تهذیبا یجیبه انه محبوب لتصرف بتخبط و مغالطه و توجیه خلط و خرج الی الاوهام العامیه کما نعرف عن
الذهول او التکرار الشیطنه بر مجرد التصویر تخییلی کما هو منضبط الفقه فی السحرة من اصحاب صنعه
النعبیه التخییلیه و ان اراد غیر ما کان مراد اجله السلف یکون مقصودا الرعیة الخلف و محکما
بینا فی غایه المتانه کما هو ظاهر سیاق کلامه بل صریح عبارته فی بیان مرامه فهو ان کان حاله ادراج

ومردود بوجه لكنه ليس مما خطر او يخطر ببال احد من اجلة السلف واعزة الخلف فضلا عن ان يكون مراد الهم وعلى
هذا الوجه فالارادة انهم يكون ... وكلامه على توجيه المغلطة والخلط والمزج على الاوهام العجيبة بجنبها عن الذهن والى
الكثير او شيطنة ونحن انما نتعرض الآن بالدفع والمعارضة على القضية بساق احتجاج حجة الخصم ومناسب وطلبهم
سابق ما جرى عليه الكلام في المقام من تتبع اللئام لانه المهم المهتم في المقام اذ مقامنا في الكلام مقام اصلاح
المراد والمرام واتمام الكلام حجة الاسماء بالعطاء ولمن نصيبنا اليوم الغرض كقول رطب يابس خطر او صدر عن
اوهام العوام الذين لا يعرفون المخرج من البئر كالبهائم والانعام ولسنا بصدد تصحيح كل ما صدر عن اولئك الاقوام
صبي كان او سفيها في الكلام كما ظهر مما مضى وستكشف كل ذلك مما سيأتي في الغاية باذن الله تعالى وولي النعم
والهداية للانام واما ثانيا فلانه محض ... محض كلام مجرد ... درين باب ... ثبت كه مطلق اعجاز و
معجزات حضرت ختمي صم بر وجه كانه ثابت قرآن چه بوجوه فصاحت خاص و فاهمي چه بوجوه اسلوب چه بوجوه
شیرین معانی خاص وجادو ... وغیر قرآن چه منصوص بنص صریح قرآن وچه منصوص بتواتر کلام مجید ربانی چه غیر منصوص
بنقل متواتر نبود چه کثیر ... حد تواتر رسیده باشد چه ... متواتر نگردیده باشد ولیکن لا هم
مراتب ما غالب الا مانع ... تنصیص و تصریح از حال عصمت آل ختم کمال آنحضرت صلی الله علیه وآله
الوارثین لکماله ... غالبا بدرجه تواتر ویا شهرت او باستفاضه رسیده است
اما کشف نقاب احتمی ... از چهره دلکش دل ارای معجزات قرآنی پس آنکه
بعد از توفیق ... بعد وجوه و جهه ... تحقیق درین رساله بنحوی تحقق یافته که موضع ریب
و ریبه و موضع شک و شبهه باقی نمانده باشد و اما معجزات غیر قرآنی منصوص لذا انها سبقت صریح کلام
معجز نظام ربانی چون شق القمر که بصریح نص قرآنی در سوره قمر متواتر است و در صدر سوره مزبوره
مصدر و در کریمه اقتربت الساعة وانشق القمر مذکور است وفي الجمع عن ابن عباس اجتمع المشركون
الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقالوا ان كنت صادقا فشق لنا القمر فرقتين فقال لهم ان فعلت
تؤمنون قالوا نعم وكانت ليلة بدر فسأل ربه ان يعطيه ما قالوا فانشق القمر فرقتين ورسول الله ينادي
يا فلان يا فلان اشهدوا وعن جبير بن مطعم انشق القمر على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله حتى صار
فرقتين على هذا الجبل وعلى هذا الجبل فقال ناس سحرنا محمد فقال رجل ان كان سحركم فلم يسحر الناس
كلهم ... اقول فهذا هو ما يكشف عنه كريمة وان يروا آية يعرضوا ويقولوا سحر مستمر في تلك السورة

مستمر

متضمنة بعثت الكريمة وجون واقعه حارث بن عمرو فهری و واقعه نعمان بن حارث فهری که آیه واذ قالوا
اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم وما كان الله
معذبهم وهم يستغفرون در سوره انفال بموجب اخبار ... درخصوص اینان واصف ... و کریمه سأل سائل بعذاب
واقع للكافرين ليس له دافع نیز بموجب اخبار درخصوص ... ازین طایفه از هر دو کاشف است ففي
الكافي عن ابي بصير قال بينا رسول الله صلى الله عليه وآله جالس اذ اقبل امير المؤمنين عليه السلام
فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله ان فيك شبها من عيسى بن مريم ولولا ان تقول فيك طوائف
من امتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك قولا لا تمر بملأ من الناس الا اخذوا التراب
من تحت قدميك يلتمسون بذلك البركة قال فغضب الاعرابيان والمغيرة بن شعبة وعدة من
قريش معهم فقالوا ما رضي ان يضرب لابن عمه مثلا الا عيسى بن مريم فانزل الله على نبيه صلى الله عليه وآله فقال
ولما ضرب ابن مريم مثلا اذا قومك منه يصدون وقالوا ءالهتنا خير ام هو ما ضربوه لك الا جدلا
بل هم قوم خصمون ان هو الا عبد انعمنا عليه وجعلناه مثلا لبني اسرائيل ولو نشاء لجعلنا منكم يعني من بني
هاشم ملائكة في الارض يخلفون قال فغضب الحارث بن عمرو الفهري فقال اللهم ان كان هذا هو الحق
من عندك ان بني هاشم يتوارثون هرقلا بعد هرقل فارسل علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب
اليم فانزل الله عليه مقالة الحارث ونزلت هذه الآية وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم وما كان
الله معذبهم وهم يستغفرون ثم قال له يا ابن عمرو اما تبت واما رحلت فدعا براحلته فركبها فلما
صار بظهر المدينة اتته جندلة فرضت هامته فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لمن حوله من المنافقين
انطلقوا الى صاحبكم فقد اتاه ما استفتح به قال الله عز وجل واستفتحوا وخاب كل جبار عنيد وفي
المجمع عن الصادق عن ابائه عليهم السلام لما نصب رسول الله صلى الله عليه وآله عليا عليه السلام يوم غدير خم قال من كنت مولاه
فعلي مولاه طار ذلك في البلاد فقدم على النبي صلى الله عليه وآله النعمان بن الحارث الفهري فقال امرتنا عن الله
ان نشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله وامرتنا بالجهاد والحج والصوم والصلوة والزكوة فقبلنا
ثم لم ترض حتى نصبت هذا الغلام فقلت من كنت مولاه فعلي مولاه فهذا شيء منك او امر من
عند الله فقال والله الذي لا اله الا هو ان هذا من الله فولى النعمان بن الحارث وهو يقول اللهم
ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء فرماه الله بحجر على رأسه فقتله وانزل الله

سائل مسائل اعتذار واقع در اصل معجزه بودن وانکه از جمله معجزات غیر قرآنی بودن لیکن درو قضیه
اگرچه در نقل اقبل وقال منظوظ طائفه قشریه ملاحظه لطائف حکمتی پنهان قسمت ومن خواه و نشانه قصه است
ولیکن در نقل باطن نکرده الالباب مراد آنها معجزه وانکه معجزه غیر قرآنیه بود در معنی نازل منزله است
چه اقتراح قوم بود بالاراده خواستن آنحضرت رسالت پناه بر تعیین اراده الله خالی نظر مقارنه
در مقابله است و در نقل یعنی نقل اراده که انشقاق قمر بود با امطار حجاره و هجوم [illegible] لیکن سر
بجهت آن نقل ونه در میانه است فافهم ان شاء الله تعالی ولکنت اهل الذا و فقط برای دو کونه از قبیل
یکی آنکه نزد عرش [illegible] بود اصحاب بصیرت در آید و التعرض کشف ان آنها در خور
حوصله ضبط این رساله وجیزه نباشد ولیکن اینجا [illegible] ذکر رفت اصحاب بصیرت والباب بصیرت
را در طریقه و ضابطه کشف ان آنها کفایت است و ذکر این غلط از بیان [illegible] از جهت اوهام حق
حیران انجام غرقه لجه غباوت [illegible] جهت است بلکه اصحاب بصیرت و طلاب حق و حقیقت را
مزید اعانت و دریافت است و اما قصه شبهه عدم امکان انشقاق
قمر بعلما اشهر بسبب عدم امکان طریان انفصال و اتصال بر اجرام فلکیه و امتناع در مخالفه خرق
والتیام در فلکیات بالکلیه چه فلکیه چه کوکبیه بموجب آنکه در [illegible] نصیحه تعقیبه [illegible]
باهره [illegible] محرر است در [illegible] مقدمات [illegible] رفت [illegible] قسمت [illegible]
بر افراد عنصری در وجود [illegible] بوجه کلی است و انفصال و اتصال طاری و خرق والتیام که انفصال
در صفر مقرر است باستلزام بوجه کلی [illegible] خرق والتیام در جرم فلک است
در [illegible] برای دعوی [illegible] چنانکه مذکور است و در افواه والسنه مذکور است جمهور [illegible]
تمام بودن ونا تمام بودن [illegible] الکون [illegible] حجت [illegible] دعوی [illegible] اصحاب بر وجه
برهان [illegible] بوجه حق است کما عرفت [illegible] بدانکه ای جانان برادر دیگر
حقیقت بمقام محل خود [illegible] اشکال [illegible] الاسفل [illegible] المنزل و محل حق
در نقل است [illegible] از [illegible]
ولعقبت وجوب [illegible] محل [illegible]
حذر است و انکار [illegible] اصحاب [illegible]

در ابطال

[illegible]

در ابطال مسئله مرتبه حکمیانه متسقه محکمه مزبوره بظاهر ما [illegible] من الامانات والاثار الملت به
در باب معراج جسمانی و غیر آن از انشقاق قمر و نزول ملائکه از آسمان [illegible] و مانند آن و امثال معانی
تمام [illegible] غیر است و توجیه معراج جسمانی و غیر آن از انشقاق قمر و نقطه برای دو مسئله در
دقت و نظر بود [illegible] و در فلکیات بود و فلک محدد جهات [illegible] تحدید
جهات [illegible] فلک الافلاک [illegible] دلیل [illegible] مزبوره بود [illegible] محل
نظر بلکه محل [illegible] ضرور است [illegible] فلکیات محققه
که مستلزم [illegible] فلک الافلاک [illegible] و در کشف حق
مطلب و حقیقت [illegible] در [illegible] مزبوره [illegible] معراج جسمانی [illegible] و انشقاق قمر [illegible]
نص قرآنی [illegible] از آن است [illegible]
[illegible]
[illegible] خصوص معجزه [illegible] از معجزات [illegible]
[illegible] و انشقاق قمر [illegible]
[illegible] محققین عارف [illegible] حقایق
[illegible]
[illegible] تحقیق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معجزه [illegible] نفس [illegible]
[illegible]
[illegible]

٥٥

کتابخانه مجلس شورای ملی

عقیبه بلکه حجة بر جنبه ما گوئیم بر لیت مالست در درک این دقیقه که نفس انسانی مجنب قادر زنده
بدرجه رفیعه ربانیت مجرد تصور اراده برو جهانی بی تصرف در هیولا کائنات مینماید و تصرف در
حتی حضار راز بنی از مقوله تصرف در هیولا خارج است خارج از جوهر در آن اعلی از علوی نامدار زود گار است
دست به جانبی معجز است چنگه در مقام جامع از قرینی که قصه فی جمیع معارضه وحی جمیان بل برو و تی
انشق القمر فانی بر حقیقت بیان کنید خواهد شد عبد الله بن ابی امیه مخزومی حضرت ختمی صلی الله علیه و آله
محاجه بلیغ بدو و جر بار انساء للادب فی افراط الاشاعة و قال ما قال فی المحاجة قال و لن نؤمن لرقیک حتی بصعود ک
الی السماء حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه من الله العزیز الحکیم الی عبد الله بن امیة المخزومی و فیه ایها
امنوا بمحمد بن عبد الله بن عبد المطلب فانه رسولی و صدقوه فی مقاله فانه من عندی ثم لا ادری یا محمد اذا
فعلت هذا کله اومن بک بل لو رفعتنا الی السماء و فتحت ابوابها و ادخلتناها لقلنا انما سکرت ابصارنا
و سحرنا فقال رسول الله صلعم ابقی بنی مخزوم کلهم مثل عبد الله هو الطاغی الطاغی کما سترد علیک ان شاء الله
و هذا اعنی قوله بل لو رفعتنا الی السماء الی قوله انما سکرت ابصارنا و سحرنا مناسب لقوله تعالی الی
الله قوله نعم و لو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون لقالوا انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم
مسحورون و تصدیق قوله نعم و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر فیما کان الآن فیه من قصة شق القمر
و الصیغة و تصحیح قوله هذا العبد افاده هذا العلامة الفهامة قدس الله روحه لنظر هرمه و حل تلک
لعقده فی القول بالتصرف فی الحق المشترک جمیعا بین تلک العینة الخ و هذه المعجزة المنصوصة متعلق
الظاهرة الانشقاق فی نفس القمر کما یکشف عنه قوله تعالی اقتربت الساعة و انشق القمر و ان یروا آیة
یعرضوا و یقولوا سحر مستمر کیف لا و لو کان کما قال البعض ان یقال و انشق القمر فی البصر ادنی فی انشق
صورة القمر او غیر ذلک مما یلائم هذه الدعوی و کل ذلک یستعمل غیر بالظاهر ما داوموا او لا منشأ انه تعالی
ان یکون خروجا مما اجتمع علیه کل الامة و کان ضروریا فی الملة المحمدیة و تنبیها فی خرجه کونه
نقصا نفا و تصحیحا بعض الدعوی مخصص من کونه تسکیر الابصار و جرو وقوع فی الخارج عن صقع البصر و النظر
سبعد ان یقال ان ما فی نفی الآیة الی قوله سحر مستمر صریح فیما مر من کون المراد الانشقاق فی نفس القمر
فی الخارج عن صقع البصر و انما قلنا انه یلزم ان یکون خروجا عما کان ضروریا لا انه یکون
خروجا لمکان التنبیه لان الخروج عما هو ضروری لما کان مستندا الی تنبیه لا تمکین صاحب

التنبیه

التنبیه فمن دفعها عن نفسه و الخروج عنها لیس بموجب لخلود العذاب فی الاسر بعد العقاب فی لا لامعرض
الکفر و الشرک فی باب من الابواب یا الیقین علیه محققو الاصحاب لابد صول فی هذا الباب و لکن
الحق ان صدور مثل ذلک عن امثال هذا المحقق العلامة القوی فی البلوغ فی الورع و التقوی یا لکمال
فی العلم و العمل فیه حرج ان ری به الاخبار لاد الاعتقاد مع مجرد الیقین التقیة و عدم المخالفة ... التنبیه بعینه
حبرا او غریب قطعی بر الیقین فی الاکتفاء بالایمان الاجمالی الا حلا و الاقتصار للجمل الی العقد بصمیم العقیدة علی ما هو
قول آل محمد صلی الله علیه و آله و ذکره بالقول بما هو قولهم ثم ان ما الاجمال یکفی فی الایمان و لقد کان الکمل من
الاصحاب یوصون و یکتفون بهذه کثیرا لکن من الارکان و فی الکافی عن ابی عبد الله او عن ابیه
علیهما السلام فی تفسیره ان تشیعنا الی انه فلیقل القول فیما قال آل محمد صم فیما اسروا و فیما اعلنوا و فیما
بلغهم و فیما لم یبلغنی — و لعبد ما حررنا فی هذه الاسطار و لبعضها لعبدها و فرغنا فی کتابتها
طلب ذلک الکتاب المستطاب فی الطبقات فانی شحنه منه لبعض فی الحلقة الاصحاب فرغنا کتبها
و جدنا انه قدس الله ثم روحه و نور ضریحه قال فیه بالفارسیة و اما معجزات و خوارق عادات
که از مقوله فعل و تحریک و تاثیرات منشأ آن خاصیت نا لفته از خواص ثلثه مذکوره است چه
هرگاه نسبت نفس نبی بماده کائنات مثل بدن باشد که هرچه تصور کند در وجود آید و هر صورت
که اراده زوال آن کند زائل شود مثل ابراء امراض و ازالة عمی و احداث صحت و افاده
بصر و امثال آنها بمجرد تصور خیر میسر شود بل انه تعالی است متحقق شود و سبحان بیشتر بود
مستحق و لشیخین میسر رود و شیخ جامع در حضار ریاضت چنانکه در زمان عرش بلقیس و انشاء
نا بت و انطاق صامت چنانکه در حنین جذع و تسبیح حصاست اما غیر ذلک در منطق الطایر
صامت توان بود و تاثیر و تصرف در نطق متخیله ظاهر آن متحقق شود و از زبان حال
مخصوص است در خیال آن ز صورت لفظ و صوت که اثر زبان قال است بروز کند
حال معنا رفتن بر مرسل ظاهر آن را نیز شنوند و منبر دلالت عقلیه معلومات که جهات است از
انها ست بر وجود و عظمت و جلال صانع تسبیح است و گفته تسبیح و غرق عادات و صدور اعجاز نطق
بانواع تسبیح عقلی و حسی حال با شمر حاضر از انطق الصدور حسی و تسبیح از جمیع و جهات
و مستخفی در حضار ریاضت توان بود و اعجاز نطق بنیاد صورت سریر بلا تحریک کنند فی جمیع در حس

مشترک حاضران لهو باشند بنوعی مشاهده نمایند و از اعظم معجزات فعلیه احیای موتی است و آن تواند
بود که تصرف در بدن میت بنحوی شود که مستعد قابل تعلق روح شود و تواند بود که تصرف
در متخیله و حس مشترک حاضران باشد بنحوی که نفس ناطقه مفارقه متمثل شود و مشاهده کنند آن را و تمیز از اول متخیله
نشود قمر و خرق افلاک است و آن تصرف در حس مشترک اقرب است اگرچه وقوع آن در خارج نیز
ممکن است چه خرق افلاک در غیر محدد جهات ممتنع عقلی نیست بلکه ممتنع عادی است و با این مقدمه مرتفع شد
معراج جسمانی نیز چه قضیه معراج مستلزم خرق محدد جهات نیست و انفعال و خرق هیولی ماده کائنات است
انفعال تجددی است که از زوال سبب عادی و امور طبیعیه باشد نه عقلی مطلق قبول انتهی ما اردت ایراده
ههنا من کلام بعض العلماء قدس الله روحه و قد احتوی علی ما سمع من الاعلام و لقد اصاب فی جمع وجوه و اصلح
و اخطأ فی وجوه و افسد و هی انه خرق و التیام فی مطلق الفلکیات عند ما خالف الحکمة و هی الحکمة
النضیجة و العلوم الحقیقیة التی لا کلام فیه و لا ریب فیه و لا شک و لا شبهة بکیف لا و هی مبرهنة
بستر رتبة الاشکال التی قد اشرنا الیها و لیس الوقوف علیها معجزة فی تحدید الجهات الا ههنا فیه البتة
اصلا و امر المعجزة الانشقاق فی المعراجات الجسمانیة ارفع و اجل من ان یحتاج الی صحة الخرق و الالتیام
فی الاجرام الفلکیة کما ستطلع منا فی حل هذه العقدة القویة المنحلة عندنا بضرب من التجددات الجوهریة
الاتصالیة و بحسب الانفعالات الطبیعیة المستندة الی التجدد الطبیعی السیالة فی ذاتها علی نعت
الاتصال التجددی المعروف بحرکة الجوهریة فی ظهران تحقق بهذا خرق و التیام و کذلک تصحیح امر المعراج الجسمانی
لا یحتاج الی التزام صحة خرق و التیام فی الفلکیات التی هی غیر محدد الجهات و التصرف فی الخیال و الحس
المشترک بمجرد التصور و الارادة و ان کانت خرقا للعادة و معجزة علی الحقیقة و لکن الاقرب الی تصحیح الحکایات
کالعصا و انطاق الصامتات و نظایرهما کاحیاء الاموات اقتدار علی الظاهر و الباطن و
اقرب الی الاصلاح و ابعد عن الخلف و تتمیم هذا الفهم اقرب من التصرف فی هیولی الکائنات بمجرد الارادة
من جهة غلبة جنبة الملکوتیة و قوة قوة قاهرة لجنبة الناسوتیة فنقطع پس ای جان برادر در صورت
الضیاح و الفضاح لتکون یوسف که حل این عقده ممتنع خطا و خطر بر تصرف در حس مشترک المنون در مثال
آن از زنا و بلیات دیگر برتوفت خصم افروزد و بمنزله محبت بر تبت خصم دادن است و از غنچه
و ما نون و شیاری و از میزان اتقان و الحکام و الاتقان و السلام تعدی نموده و سپردن زمانی را است

الطالب

الطالب حقیقت از روی بصیرت بر آنکه ملاک تحقیق حق حقیق بتصدیق در حل این عقده مستصعب
الانحلال بالغ در تعقل تجلی تحقیق حقیق صورت کلیه عالم جسمانی از فلکی و عنصری و روحانی و جسمانی بر نهج تجدد
مستمر و استمرار تجددی بر رسم حرکت جوهریست و در تحقیق و تصحیح حقیق بتصدیق اکثری از ارکان عقاید
دینیه و اصول سمعیه و ایمانیه چون انزال کتب و ارسال رسل و وصول نمودن نبی عروج بملکوت
سموات بجا بود آورده و از کلیه امور و ارکان معادیه چه جسمانیه چه روحانیه و امر معراج چه جسمانی چه روحانی
و لیس در ارکان و اصول ایمانیه چون خلق زمان و مکان در زمین و آسمان کما ینطق عنه صریح الوحی القرآنی
و ما لفت فیه الالسن از قول باستمرار تجدد و حرکت جوهری موجب ابهام بایجه و وضع بالعرض فانه خلق جدید
در قول تحقیق لم امکنه فی تصحیح اعاده در بیان هنگامه قیامت کبری و تحقیق مصدوقه لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار از قول بتجدد جوهری لابد و ناچار و در شکافت و ترقیات و تنزلات در سیارات
و سلوک سالک تقرب حضرت غایة الغایات چه شکافت علویه از ملکیه و فلکیه و ترقیات و
تنزلات سفلیه از جمادیه و غیر جمادیه از نباتیه و غیر نباتیه از حیوانیه و حیوانیه و انسانیه
انسانیه چه ربانیه چه غیر ربانیه غیر ربانیه چه نورانیه چه ظلمانیه در هیچ مرتبه میسر نبوده حرکت جوهری
ملک و ملکوت — خروج جوهر مادی در عالم امکان و حیات ظلی از قوت بفعلیت عالمات
بحرکات و تجدد است کفایت جز از مقوله بالعرض است و هر یا بالعرض بالضروره مستند بما بالذات است
و اعراض طبیعیه در ثبات و بقا و تغیر و تجدد تابع تغیرات مجبول بر تبعیت نابعیت جوهر و طبایع
جوهریات است چه بر ظاهر است که لوازم و توابع طبیعیه چون حرارت ناریه در تابعیت صورت نوعیه ثابت
یعنی ثبات ملزومات و تبعیت متغیر لعینی تغیر متبوعات و ملزومات بضرب من التبعیه و ثبات
و تغیر ملزومات طبیعیه بضرب من الحقیقه است زیرا که متبوعات در عینیه متبوعات صفتیه دون عارضیه است
و خاصه متبوعات صفتیه مجعول بالاصالة و مجعول بجعل امنهم و تابع لعینی و جعول در درجه
درجه ثانیه و بضرب من التجوز و تبعیه است پس زاید از اینجا ایان کنند در حرکات وضعیه دوریه
اجرام الا و بضرب اخری من التعرفة فی باب المعتبره الحرکة ممتاز بحرکة الجوهریة عن العرضیه و هو ان الحرکة الجوهریة
جوهریة و العرضیة زمانیة و تشمع صقع الملکوت و منه فی صقع الناسوت و هنا کانت فالمتحرکة التحرک
و ههنا نشاة التحرک فرق بین التحرک و نسبة التجدد الی الزمان فی نسبة الاطلاق الی التحدد و التقید و بعباره اخری

انّما هو نسبة الطبيعي الى التعليمي [illegible] هو كون الدهر [illegible] وعاءاً للزمان وكون الزمان متقوّما فانّما بالدهر
تقوّم القوام الظلّي بالقوام الاصلي وهنا الاصل موجود بالاصالة والظلّ موجود بعين وجود الاصل ولكن بضرب من
التبعيّة دون الحقيقة [illegible] از اينجا [illegible] بهم ميرسد [illegible] در [illegible] اجرام علويه متجدّد بالاصالة
ومتحرّك بالذات ومتغيّر بالحقيقه صور نوعيه جوهريه فلكيه وكوكبيه است وحركتش در وضع وتوابع وضع وجوهي
وضعيّه بتبعيّت تجدّدات وتغيّرات ذاتيّه حقيقيّه طبايع وصور نوعيه فلكيه است واز اينجا وجه حلّ عقده
[illegible] شبهه صعبه [illegible] بايد وجهي توفيق حضرت [illegible] عده [illegible] الشيخ [illegible]
قدّ در [illegible] صورت از مصدر [illegible] است [illegible] جوهري با [illegible] انفصال [illegible]
بطريان انفصال بر اتصال صوري [illegible] صورت اتصالي بر انفصال طاري است [illegible] صورت اتصاليه [illegible]
والفراد [illegible] صورة انفصاليه [illegible] الاتصال [illegible] قوم [illegible] الوجدان [illegible]
بالفعل والفراد صورت انفصاليه صورت اتصاليه [illegible] الاتصال [illegible] [illegible] بر [illegible]
والوحدان باقيه است در [illegible] صورت اتصاليه [illegible] طريان [illegible] اتصال [illegible] عروض
انفصال غير طبيعي است بلكه [illegible] جوهري [illegible] از مصدر [illegible] [illegible] علّت فاعلي
[illegible] طبايع [illegible] [illegible] است [illegible] نور
الوجدان وصورة [illegible] الانفصاليه [illegible] والفراد والانفصاليه [illegible] الوجدان صورت اتصاليه
[illegible] اتصال [illegible] طبيعي است [illegible]
[illegible] طبيعي [illegible] والانفصال والاتصال [illegible] بر [illegible] منافي
[illegible] است وهذا من الغوامض المكنونة الالهيّة والزوايد المكنونة المخزونة الربّانيّة التي لم اطّلع
على احد ممّن اطّلع عليها وكشف عنها غير [illegible] والولاية ودهان الحكمة والمعرفة [illegible] ولكن
نحن [illegible] المنزل [illegible] [illegible] الحكمة ولكن [illegible] التي استخرجناها
واظهرناها [illegible] حسبما اطّلعنا [illegible] الوقت [illegible] الله [illegible] الهداية بالالهام والكشف
عن [illegible] بالاصالة واما [illegible] از غير [illegible] قرآن در [illegible] معجزات
غير قرآنيه [illegible] اصحاب [illegible] در [illegible] هر [illegible] از ان معجزات [illegible]
[illegible] بحدّ تواتر رسيده [illegible] باشد ولكن [illegible] [illegible] غير

قرآن

فرآن است [illegible] عدد مجموع رواة احاد كه اگر افراد ان از علوم معتبر در حد تواتر نباشند بالفرد
[illegible] ان اتفاق [illegible] حدّ تواتر رسيده است [illegible] است كه در زمان
گذشته در اقليمي از اقاليم صورت [illegible] همه انها [illegible] باشند [illegible] از [illegible] ان اقليم خصوصي
[illegible] ان سوانح [illegible] بوقوع [illegible] باشند [illegible] از رواة مختصه [illegible] ان وقايع [illegible]
اگرچه در علوم [illegible] علوم معتبر در حد تواتر [illegible] ولكن مجموع [illegible] از علوم معتبر در تواتر [illegible] جزاان
زياده [illegible] برابر [illegible] باشند در [illegible] صورت [illegible] حكم [illegible] كه اگر [illegible] خصوصي [illegible]
از اين وقايع [illegible] خبر [illegible] در ان اقليم [illegible] حد تواتر رسيده است ولكن خبر از وقوع [illegible]
در ان اقليم [illegible] از حد تواتر گذشته است [illegible] الوقوع [illegible] است [illegible]
كه خصوصيات [illegible] [illegible] اند [illegible] ديگر [illegible] اين
دعوي [illegible] كه حكم [illegible] افرادي [illegible] كل مجموعي [illegible] در صدق وكذب [illegible] كلّي [illegible] غالباً گذشت
[illegible] افرادي [illegible] صدق [illegible] مجموعي [illegible] [illegible] بر عكس [illegible] صدق [illegible] [illegible] هر [illegible] عقده [illegible]
معجز عظيم [illegible] [illegible] وقياس [illegible] [illegible] مي [illegible] استخراج [illegible]
[illegible] باجتماع امور [illegible] اجتماع اثنين [illegible] قياسيست
[illegible] عظيم الفارق معجزه است [illegible] عقلا [illegible]
[illegible] فارق است [illegible] باجتماع [illegible] شده
[illegible] بودن [illegible] [illegible] مصروع [illegible] [illegible] بودن
[illegible] از صورت
[illegible] بلكه از صورت [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]
اگر [illegible] هزار [illegible] باشند [illegible] هزار [illegible]
[illegible] بلكه [illegible] از [illegible] ولم باشند [illegible] از خود
[illegible] از خصوصيات [illegible] حقيقت [illegible] هزار [illegible] از علوم معتبر
در حد تواتر [illegible] باتفاق خبر از حدوث [illegible] [illegible] در ان [illegible] قطع

وقايع [illegible] خبر [illegible] [illegible] [illegible] در وقعه [illegible] [illegible] [illegible] صح

۲ وجه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] هر [illegible] عقده جميع [illegible] صح

البورانيه؟

[illegible]؟

نظر از عدم حفظ خصوصیات محلیّه بالضروره دلهام اند در بیضرورت کو جز هر سعه از عارضه جنون یا
حالت موت حنان کی حقیقی تجدد تواتر برسیده باشد و لیکن جز اولی هزار رسعه از شیوع عارضه جنون
فی الجمله مثل در اول بوده بالضروره از حد تواتر گذشته با آنکه متواتر گوییده است هذا ظاهر جدا
ای لو بیب حلیب مؤدب ای لبیب حلیب من لو بیب فانظر بعین
النصفه فی هذه القضیّه ثم اتفق العجب کل العجب که در این جزو از زمانه چگونه رشته فهم و فضیلت
کنده شده و شجره حقیقت زقومیه حید بر کتب حکمت د کنده شده که یاران از عموم یک دو ربحکم
و نور دهم از فهم و فضیلت می‌زنند با همه بر بطر خود بسو ا در زمره اهل حل و عقد دین و ملت جا می‌شمرند
نه از مبدء و معاد و نه از سر و علم طریق هدایت و ارشاد و نه از کیفیت اصلاح و قلع و قمع رشته
فتنه و فساد و نه از کیفیت حق بهره و حیله در طریق کسب صلاح و سداد در محافل و مجالس الثان بر خود گمراه است
و نه از رموز آیات و بینات نورانیه و رموز نبوات و ولایات ربانیه و کنوز گنجینه حجج بالغات
و براهین باهرات قرآنیه و غیر قرآنیه در مباحث و مدارس اثبات از نبرد است کتب علوم حقیقیه
و حکمت تصحیح موروثه از انبیا و اولیا و اصول حقایق و معارف ربانیه و ارکان حقایق و دقایق
و رقایق ایمانیه موروثه از علی ای اهل بیت نبوت و ولایت علیهم صلوات الله تعالی را اینجا مطروح
و محجوب علوم حقه حقیقیه و حقایق و معارف ربانیه و اصول و ارکان ایمانیه بسو سراسر مجموع مخفیه
دلهای ارباب صدق و صفا و مجب سلطانیت و لا و اولیای حکمت معرفت بسو معزوع و نخبه
روی دلهای طلاب بیخبر از مرجع و مآب سعی از طریق صلاح و صواب بر تافته لزوم نظم و نطق جلال فرادب
لازم الاهتمام اصول و ارکان ایمانی سوار نظرها انداخته بجوی تنظیم امر فروع با اصول از اصلاح عمل بدون
شرایط قبول قناعت نموده تمامی همت بسو در جلب قلوب اصحاب جاه و عزت و ارباب ریاست
و ثروت و در از دیاد مرتبت و تنظیم امر ثروت مصروف داشته عزت و حرمت خود بسو عزت و
حرمت شریعت غرا و ملت بیضا الکافی نمیشه و بر محبی نفسی نهار ساخ عوام کالانعام بر فتنه تمام قرار استمام
بالکلیم هیچ نکند بسو لکی نشنه برمایت در دین و در فعل و تصرف در معاش و معاد مسلمانی بر دارند خواهد
جان برادر لقد صدر فی بعض النبوّة والولایة ان العلم ثلثة فریضه عادله و سنته قائمه و حکمه
بالغه آه آه که سیره سلف صالح مهجور و متروک مانده سیره خلف طالح مطلوب و مرغوب رجال گشته

بر کا بود

سیر و سلوک آمده است مهر ورزشته و چه پنهان نمود شیره بازیگر میان نمود جان
برادر از اینجا است که یاوری لفرانی با اینهمه جهل و نادانی عجب است از خیار خود است و خود سوار از اهل
حل و عقد بلاد حفظ حال و احوال دین هدایه غیر از فهم و کمال یاران در معرکه حشر و نشر الفاظ نمیشن بجرأت
ارادت شهرت در جمیع دین اسلام و ملوک و شیخ الاسلام در بلاد قاضی و عالم مبرا قرار است با اینهمه سعی بلیغ
و کمند تمام وقت بی در روزگار برای خود سیاه کار در نفس یاران یا بینک فی عار گذرانست اگر در اغاز
کار یکی بر جو نموده که در حقیقت بر نظر دور است در کمال قوت و زبردستی بدون ثبت به از ضعف و عجز سیم
از دستی در عقد مبتوانست نمود از روی ربط بیابادی و مدارک عقده می‌توانست در حقیقت گشود
با وری معرضه با اینهمه بهیده سرائی در نظرها ی عوام اینهمه جلوه می‌نمود و کمی شهرت و شتها را از معرکه جوالله
و جدال با زمی بشنید و قال نمی ربود هرچه از شد شد دل می کم صفای فهم و کمال بر باد رفت
و بنای فضیلت و معرفت بسو از مرو جهالت بنهبت مقبولان بیخبران از اسرار شریعت و طریقت و
حقیقت بیقیان و بینا در رفت سیره خلف طالح در میانه مطلوب بیخبر از مبدء و معاد شهره
شهر و دیار در انجمن با بسو مرجع و مآب طلاب آمده مطلوب و مرغوب نزد اصحاب گشته سیره سلف
صالح یکسر فراموش شده بالمرّه از میان رفت انا لله و انا الیه راجعون آتش ایمان شرر سوزان آمد چه بکوم
که از حال دلم دل دیگری خبر ندارد بحر رونق متاع فهم و معرفت شکست بازار کمال و ادبیت
سعد است که بازار بی ربطی و بی سوادی و عدم فضیلت و نقایص رواج گرفت و کمال فضیلت بیقهای
منقصت آمد و نقایص و رذایل چه جای گوشت فهم و معرفت نه تنها جای منقصت بلکه بیقهای
معصیت آمد ای جان برادر اگر بخواهی بدانی که بازار بی سوادی بچه مرتبه رواج گرفت بمرتبه
که یاوری با اینهمه بی ربطی در صوحه جاهلانه با یاران بجرأت تمام یا جماعت بر قبضه شمشیر می‌جم
و حیج گرفت سبحان الله و لا حول و لا قوة الا بالله گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم
الحکم لله و اما نحن از آیات بیّنات که خصم بر بسم از روی وهم و گمان یاسی
خلط و مزج معرفت نمودن بقدر امکان احتجاج از آنها بر نزاع شیخ حضرت خیر مرتبت صلی الله علیه و آله
الوارثین لکالمه معجزه غیر از قرآن خود بیت بدان الطالب حقیقت از روی بصیرت و برهان
که خلاصه و محصل مراد از استیلوه از آیات بینات سنت جاری از آل ابیات موجب اقرار قوم

از روی جحود و عناد نه موجب نزول عذاب عاجل بمضمون مذکور است و اهلاک قوم با نزال
عذاب عاجل مستاصل را نیز در این امت بر خلاف امم سالفه منافی حکمت کامله حضرت حکیم علیم جلّ شأنه است
و تفصیل این معنی مذکور است، الحاصل صورت تقریر و تحریر خواهد بود رفت در نه صورت مرکوز از این لا آیات
معجزات خاصه مخصوصه نیست مراد اظهار آن معجزات است از نزول آن لا آیات موجب نزول عذاب عاجل مستاصل
و اهلاک تمامی قوم جاحد است و بر ظاهر است که معجزات غیر قرآن منحصر نیست بهمین گونه از معجزات که
موجب نزول عذاب عاجل مستاصل است و موجب نزول عذاب عاجل مستاصل در این امت موجب حکمت
کامله ربانیه باطل است خلاصه سخن در این انحصار است که نفی خاص ملزوم مقدار آن نفی عام شود این معنی اوله
خود بدیهی است و نه مسلم است خاص و عام سوا آنکه شرح این قصه بود در بیان شأن نزول این آیه
سوره بنی اسرائیل وما منعنا الآیه قبل سبحان ربی الا الآیه بنحو مختصر و ما تورد بر نسخه تحریر و تقریر میکنند تا مرکوز از
لا آیات دیگر نیز در مقام متخصص مبرهن گشته آغاز سخن از مراد در ام باز بانجام رسیده باشد قال فی الصافی
وما منعنا ان نرسل بالآیات التی اقترحها قریش الا ان کذب بها الاولون الا تکذیب
الاولین الذین هم امثالهم کعاد و ثمود وانها لو ارسلت لکذبوا بها کما کذب اولئک واستوجبوا العذاب
العاجل المستاصل علی ما مضت سنتنا وقد قضینا ان لا نعذبهم بعذاب الاستیصال لان فیهم مؤمنین کما قال وما
کان الله لیعذبهم وانت فیهم القمی عن الباقر ان محمدا صلی الله علیه وآله سأله قومه ان یاتیهم بآیة فنزل جبرئیل
وقال ان الله یقول وما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون وکنا اذا ارسلنا الی
قریة آیة فلم یؤمنوا بها اهلکناهم فلذلک اخرنا عن قومک الآیات انتهی از این ظاهر و هویدا است
که مرکوز از این لا آیات معجزات ابا نموده است حسب اقتراح قوم اگر ظاهر گردد شخص و دیده شود و ایمان
موجب آن ایات باهره و حجت بالغه ظاهر هیچ نیاورند چون قوم عاد و ثمود مثلا بر تمرد و استکبار خود
عناد و استنکاف خود کما کان بر جا باشند یا بر تمرد و استنکاف بیفزایند مستوجب نزول عذاب
بر وجه استیصال می گردند و معجزات غیر قرآن نه ضرورت و بداهت عقل قاضی و نه ضرورت نقلی و دیگر
و نه ضرورت لزوم حجت مقتضی است که باید تمام معجزات غیر قرآن بر وفق مقدور ظهور موجب نزول عذاب
استیصال بوده باشد که منافی با حکمت معبود کارساز متعال و منافی رفع عذاب استیصال از امت حضرت
خیر کمال صلی الله علیه وآله الطاهرین بوده باشد چرا معجز غیر قرآن که ضرورت ایمان قوم از طلب

حق و حقیقت باشند که طلب آیت و معجزات از نبی مخصی از برای ثبوت بر بصیرت باشد چنانکه کافه صحابه بان
چه عام و چه خاص از ان چه از این امت چه از امم سالفه از ان ظهور طلب آیت و معجزات از ان در نزد وجود
پیغمبران و اوصیای پیغمبران مخفی از برای خدا و پیدا از مسلک خود مخلص و بودن در راه هدی بر بصیرت مرکوز ذوی
خصوص معجز غیر قرآن چون سایر معجزات پیغمبران دیگر و با روایات منبات جمیع الفاظ در سیران راه هدی تیسیر
ضرورت از عقل عموم و منقول سایر در مقصود منحصر شدن و مفقود بصورت مختص موجب نزول عذاب استیصال
لا مقدار آن چگونه چنین نیست کلا اتفق فی تمامها نص قرآن مروی این روایت صحابی است بر صدق دعوی حجت
و اینست که نص و بیان در کلام اکثر معرفت بودن قرآن ختم کلام الحق بالاولیا هم بر اثبات باهره و حجج بالغه ظاهره
ما منقول غیر قرآن الکون لفایته الثلث لاهل بیت و ذرا الصفاء الفهم و قالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا و ذریة یحققه
للارض ینبوعا علینا قالوا وجعلنا دار ولی جا و نحن و اقرأ قالوا بالرسم تمحیص ببیان اعمی را التوال والقحام تجربه للآیات والمعجزات
الیه و یکون لک جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا قطعا یخوفون
قوله تعالی ولان یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم وقری بفتح السین او تاتی بالله والملائکة قبیلا کفیلا
ای رهیم بما یقولون او یکون لک بیت من زخرف من ذهب واصله الزینة او ترقی فی السماء فی معارجها
ولن نؤمن لرقیک بعد حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه فیه تصدیقک قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا
وما اتی بالعرض الجبال وقری قال ای الرسول هل کنت الا بشرا رسولا کسائر الرسل وقد کانوا لا یاتون قومهم الا بما یظهره
الله علیهم من الآیات علی ما یلائم حال قومهم ولم یکن امر الآیات الیهم ولا لهم ان یتحکموا علی الله حتی یتخیروها القمی عن
الباقر انهم قالوا ای عندک حتی تنشق لنا ینبوعا ای عینا کسفا وبیتا من زخرف رسول الله صلی الله علیه وآله
قال انه سیقع فی السماء کسفا یقول ولان یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم والقبیل الکثیر والزخرف الذهب
کتابا نقرؤه یقول من الله الی عبد الله بن ابی امیة ان محمدا صادق وانی انا بعثته ویجیء معه اربعة من الملائکة یشهدون
ان الله هو کتبه فانزل الله قل سبحان ربی الآیة وفی الاحتجاج وتفسیر الامام عند سورة البقرة عند قوله تعالی ام تریدون
ان تسئلوا رسولکم کما سئل موسی من قبل حدیث طویل ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان قاعدا ذات یوم بمکة بفناء الکعبة
اذ اجتمع جماعة من رؤساء قریش منهم الولید بن المغیرة المخزومی وابو البختری بن هشام وابو جهل بن هشام والعاص بن
وائل السهمی وعبد الله بن ابی امیة المخزومی وکان معهم جمع ممن یلیهم کثیر ورسول الله صلی الله علیه وآله فی نفر من اصحابه یقرء
علیهم کتاب الله ویؤدی الیهم عن الله امره ونهیه فقال المشرکون بعضهم لبعض لقد استفحل امر محمد وعظم خطبه فتعالوا

منه أشق عليه وتبكيته وتوبيخه والاحتجاج عليه وابطال ما جاء به ليهون خطبه على اصحابه ويصغر قدره عندهم
لعله ينزع عما هو فيه من غيه وباطله وتمرده وطغيانه فان انتهى والا عاملناه بالسيف الباتر قال ابو جهل فمن الذي
يلي كلامه ومجادلته قال عبد الله بن ابي امية المخزومي انا الى ذلك افما ترضاني له قرنا حسيبا ومجادلا كفيا قال
ابو جهل بلى فأتوه باجمعهم فابتدأ عبد الله بن ابي امية فقال يا محمد لقد ادعيت دعوى عظيمة وقلت مقالا هائلا
زعمت انك رسول رب العالمين وما ينبغي لرب العالمين وخالق الخلق اجمعين ان يكون مثلك رسوله بشر
مثلنا تأكل كما نأكل وتمشي في الاسواق كما نمشي فهذا ملك الروم وهذا ملك الفرس لا يبعثان رسولا الا كثير
المال عظيم الحال له قصور ودور وفساطيط وخيام وعبيد وخدام ورب العالمين فوق هؤلاء كلهم فهم عبيده ولو كنت
نبيا لكان معك ملك يصدقك ونشاهده بل لو اراد الله ان يبعث الينا نبيا لكان انما يبعث
ملكا لا بشرا مثلنا ما انت يا محمد الا مسحورا ولست بنبي فقال رسول الله صلى الله عليه وآله هل بقي من كلامك شيء
قال بلى لو اراد الله ان يبعث الينا رسولا لبعث اجل من فيما بيننا مالا واحسنه حالا فهلا نزل هذا القرآن الذي تزعم
ان الله انزله عليك وابتعثك به رسولا على رجل من القريتين عظيم اما الوليد بن المغيرة بمكة واما عروة
بن مسعود الثقفي بالطائف فقال رسول الله صلعم هل بقي من كلامك شيء يا عبد الله فقال بلى لن نؤمن لك حتى تفجر
لنا من الارض ينبوعا بمكة هذه فانها ذات حجارة وعرة وجبال تكسح ارضها وتحفرها وتجري فيها العيون فانا
الى ذلك محتاجون او تكون لك جنة من نخيل وعنب فتأكل منها وتطعمنا فتفجر الانهار خلالها تفجيرا او تسقط
السماء كما زعمت علينا كسفا فانك قلت لنا وان يروا كسفا من السماء ساقطا يقولوا سحاب مركوم فلعلنا
نقول ذلك ثم قال او تأتي بالله والملائكة قبيلا تأتي به وبهم وهم لنا مقابلون او يكون لك بيت
من زخرف تعطينا منه وتغنينا به فلعلنا نطغى فانك قلت لنا كلا ان الانسان ليطغى ان رآه استغنى
ثم قال او ترقى في السماء اي تصعد في السماء ولن نؤمن لرقيك اي لصعودك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه
من الله العزيز الحكيم الى عبد الله بن امية المخزومي ومن معه ان آمنوا بمحمد بن عبد الله بن عبد المطلب
فانه رسولي وصدقوه في مقاله فانه من عندي ثم لا ادري يا محمد اذا فعلت هذا كله أؤمن بك او لا اؤمن
بك بل لو رفعتنا الى السماء وفتحت ابوابها وادخلتناها لقلنا انما سكرت ابصارنا وسحرتنا فقال رسول الله
صلى الله عليه وآله ابقي من كلامك شيء يا عبد الله قال اوليس فيما اوردته عليك كفاية وبلاغ
ما بقي شيء فقل ما بدا لك وافصح عن نفسك ان كانت لك حجة وأتنا بما سألناك فقال رسول الله

اللهم

اللهم انت السامع لكل صوت والعالم بكل شيء تعلم ما قاله عبادك فانزل الله عليه يا محمد وقالوا ما لهذا الرسول يأكل
الطعام ويمشي في الاسواق الى قوله رجلا مسحورا وانزل عليه يا محمد فلعلك تارك بعض ما يوحى اليك وضائق
به صدرك الآية وانزل عليه يا محمد وقالوا لولا انزل عليه ملك ولو انزلنا ملكا لقضي الامر الآية فقال
رسول الله صلعم اما ما ذكرت من اني آكل الطعام كما تأكلون وساق الحديث كما يأتي في سورة الفرقان
الى ان قال ثم قال رسول الله صلعم واما قولك هذا ملك الروم وملك الفرس لا يبعثان رسولا
الا كثير المال عظيم الحال له قصور ودور وفساطيط وخيام وعبيد وخدام ورب العالمين فوق هؤلاء
كلهم فهم عبيده فان الله له التدبير والحكم لا يفعل على ظنك وحسبانك ولا باقتراحك بل يفعل ما يشاء ١١
ويحكم ما يريد وهو محمود يا عبد الله انما بعث الله نبيه ليعلم الناس دينهم ويدعوهم الى ربهم ويكد نفسه
في ذلك آناء الليل ونهاره فلو كان صاحب قصور يحتجب فيها وعبيد وخدم يسترونه عن الناس أليس
كانت الرسالة تضيع والامور تتباطأ او ما ترى الملوك اذا احتجبوا كيف يجري الفساد والقبائح من حيث
لا يعلمون به ولا يشعرون يا عبد الله انما بعثني الله ولا مال لي ليعرفكم قدرته وقوته وانه هو الناصر لرسوله
لا تقدرون على قتله ولا منعه من رسالته فهذا ابين في قدرته وفي عجزكم وسوف يظفرني الله بكم
فاوسعكم قتلا واسرا ثم يظفرني الله ببلادكم ويستولي عليها المؤمنون من دونكم ودون من يوافقكم على
دينكم ثم قال رسول الله صلعم واما قولك ولو كنت نبيا لكان معك ملك يصدقك ونشاهده
وساق الحديث كما مضى في سورة الانعام ثم ساق الحديث بما في سورة الفرقان وزخرف ثم
قال رسول الله صلعم واما قولك لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا الى آخر ما قلته فانك
اقترحت على محمد رسول الله رب العالمين اشياء منها لو جاءك به لم يكن برهانا لنبوته ورسول الله
يرتفع عن ان يغتنم جهل الجاهلين ويحتج عليهم بما لا حجة فيه ومنها لو جاءك به لكان معه هلاككم وانما
يؤتى بالحجج والبراهين ليلزم عباد الله الايمان بها لا ليهلكوا بها وانما اقترحت هلاكك ورب العالمين
ان يهلكهم ارحم بعباده واعلم بمصالحهم من ان يهلكهم بما يقترحون ومنها المحال الذي لا يصح ولا يجوز كونه ورسول
رب العالمين يعرفك ذلك ويقطع معاذيرك ويضيق عليك سبيل مخالفته ويلجئك بحجج الله الى
تصديقه حتى لا يكون لك عنه محيد ولا محيص ومنها ما قد اعترفت على نفسك انك فيه معاند متمرد لا
تقبل حجة ولا تصغي الى برهان ومن كان كذلك فدواؤه عذاب النار النازل من سمائه او في جحيمه او بسيوف

اوليائه وأما قولك يا عبد الله لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا بمكة هذه فإنها ذات احجار وصخور و
جبال تكسح ارضها وتحفرها وتجري فيها العيون فإنا الى ذلك محتاجون فإنك سألت هذا وانت جاهل بدلائل الله
يا عبد الله أرأيت لو فعلت هذا أكنت من اجل هذا نبيا أرأيت الطائف التي لك فيها بساتين أما كان
هناك مواضع فاسدة صعبة اصلحتها وذللتها وكسحتها واجريت فيها عيونا استنبطتها قال بلى قال وهل لك فيها نظراء
قال بلى قال أفصرت بذلك انت وهم انبياء قال لا قال فكذلك لا يصير هذا حجة لمحمد لو فعله على نبوته فما هو الا كقولك
لن نؤمن لك حتى تقوم وتمشي على الأرض وحتى تأكل الطعام كما يأكل الناس وأما قولك يا عبد الله او تكون لك
جنة من نخيل وعنب فتأكل منها وتطعمنا وتفجر الأنهار خلالها تفجيرا أوليس لك ولأصحابك جنان من نخيل وعنب بالطائف
تأكلون وتطعمون منها وتفجرون الأنهار خلالها تفجيرا أفصرتم انبياء بهذا قال لا قال فما بال اقتراحكم على رسول الله
أشياء لو كانت كما تقترحون لما دلت على صدقه بل لو تعاطاها لدل تعاطيها على كذبه لأنه حينئذ يحتج
بما لا حجة فيه ويختدع الضعفاء عن عقولهم وأديانهم ورسول الله يجل ويرتفع عن هذا ثم قال
رسول الله صلعم يا عبد الله وأما قولك او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا فإنك قلت وان يروا
كسفا من السماء ساقطا يقولوا سحاب مركوم فإن في سقوط السماء عليكم هلاككم وموتكم وانما تريد بهذا من
رسول الله ان يهلكك ورسول رب العالمين ارحم بك من ذلك ولا يهلكك ولكنه يقيم عليك حجج الله
وليس حجج الله لنبيه وحده على حسب اقتراح عباده لأن العباد جهال بما يجوز من الصلاح وما لا يجوز منه من الفساد
وقد يختلف اقتراحهم ويتضاد حتى يستحيل وقوعه اذ لو كان الى اقتراحاتهم لجاز ان تقترح انت ان تسقط
السماء عليكم ويقترح غيرك ان لا تسقط عليكم السماء بل ان ترفع الأرض الى السماء وتقع عليها وكان
ذلك يتضاد ويتنافى ويستحيل وقوعه والله لا يجري تدبيره على ما يلزم به المحال ثم قال رسول الله صلعم وهل رأيت
يا عبد الله طبيبا كان دواؤه للمرضى على حسب اقتراحاتهم وانما يفعل به ما يعلم صلاحه فيه احبه العليل او كرهه
فأنتم المرضى والله طبيبكم فإن انقدتم لدوائه شفاكم وان تمردتم عليه اسقمكم فمتى رأيت يا عبد الله مدعي حق من قبل رجل
اوجب عليه حاكم من حكامهم فيما مضى بينة على دعواه على حسب اقتراح المدعى عليه اذا ما كان يثبت لأحد على
احد دعوى ولا حق ولا كان بين ظالم ومظلوم ولا صادق وكاذب فرق ثم قال يا عبد الله وأما قولك او تأتي
بالله والملائكة قبيلا يقابلوننا ونعاينهم فإن هذا من المحال الذي لا خفاء به ان ربنا عز وجل ليس كالمخلوقين يجيء ويذهب
ويتحرك ويقابل شيئا حتى يؤتى به فقد سألتم بهذا المحال وانما هذا الذي دعوت اليه صفة اصنامكم الضعيفة المنقوصة

التي لا تسمع

التي لا تسمع ولا تبصر ولا تعلم ولا تغني عنكم شيئا ولا عن احد يا عبد الله أوليس لك ضياع وجنات بالطائف وعقار بمكة
وقوام عليها قال بلى قال أفتشاهد جميع احوالها بنفسك او بسفراء بينك وبين معامليك قال بسفراء قال أرأيت لو قال
معاملوك وأكرتك لسفرائك لا نصدقكم في هذه السفارة الا ان تأتونا بعبد الله بن ابي امية لنشاهده
فنسمع ما تقولون عنه شفاها أكنت تسوغهم هذا او كان يجوز لهم عندك ذلك قال لا قال فما الذي يجب على
سفرائك أليس ان يأتوهم عنك بعلامة صحيحة تدلهم على صدقهم قال بلى قال يا عبد الله أرأيت سفيرك لو انه لما
سمع منهم هذا عاد اليك فقال قم معي فإنهم قد اقترحوا علي مجيئك معي أليس يكون هذا لك مخالفا وتقول انما
انت رسول لا مشير ولا آمر قال بلى قال فكيف صرت تقترح على رسول رب العالمين ما لا تسوغ أكرتك ومعامليك
ان يقترحوا على رسولك اليهم وكيف اردت من رسول رب العالمين ان يستذم الى ربه بأن يأمر عليه وينهى وانت
لا تسوغ مثل ذلك لرسولك الى أكرتك وقوامك هذه حجة قاطعة لإبطال جميع ما ذكرته في كل ما اقترحته
وأما قولك يا عبد الله او يكون لك بيت من زخرف وهو الذهب أما بلغك ان لعظيم مصر بيوتا من زخرف
قال بلى قال أفصار بذلك نبيا قال لا قال فكذلك لا توجب لمحمد لو كانت له نبوة ومحمد لا يغتنم جهلك بحجج الله
وأما قولك يا عبد الله او ترقى في السماء ثم قلت ولن نؤمن لرقيك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه يا عبد الله
الصعود الى السماء اصعب من النزول عنها واذا اعترفت على نفسك انك لن تؤمن اذا صعدت فكذلك حكم
النزول ثم قلت حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه ومن بعد ذلك لا ادري اؤمن بك او لا اؤمن بك فأنت
يا عبد الله مقر بأنك تعاند حجة الله عليك فلا دواء لك الا تأديبه على يد اوليائه من البشر او
ملائكته الزبانية وقد انزل الله تعالى علي حكمة جامعة لبطلان كل ما اقترحته فقال الله تعالى قل يا محمد
سبحان ربي هل كنت الا بشرا رسولا ما ابعد ربي عن ان يفعل الأشياء على قدر ما يقترحه الجهال بما
يجوز وبما لا يجوز وهل كنت الا بشرا رسولا لا يلزمني الا اقامة حجة الله التي اعطاني وليس لي ان
آمر على ربي ولا انهى ولا اشير فأكون كالرسول الذي بعثه ملك الى قوم من مخالفيه فرجع اليه يأمره ان
يفعل بهم ما اقترحوه عليه انتهى فظهر وانكشف غاية الظهور والانكشاف ان الآيات والمعجزات
التي نزلت فيها تلك الآيات ليست الآيات التي اقترحوها لجاجا وطلبوها في طلبها عنادا ولقد سبقت
الحكمة عن صدورها ونزولها وصرفت الحكمة عن القوم نزول عذاب الاستئصال اللازم لنزول
تلك الآيات وعدم ايمان القوم بها جحودا وعنادا ليست المراد منها مطلق الآيات والمعجزات

سواء کانت مما اقترحوه ام لا و سواء کانت مما اوجب نزول عذاب الله و استیصال بسبب الکفر و التکذیب
عن موجبها ام لا کما فی ذلک خط بحجة او قیس مما حال سلک الایات حال نقلها فی الایات التی احتج الخصم بها فتامله

و اما نسخه از آنچه در جواب متواتر لفظا از ادعای منکر به او داده از صدور یافته است که علم یقینی بانکه قرآن
از محمد است چه از کتب متواتره است و از خبر محمد ص در میان ما ثبت شده است نه از اخبار مسلمانی
و اگر علم ما هم بعلت اخبار مسلمانی باشد ضرری نمی رساند زیرا که هزاران هزار است که کتاب تصنیف نموده اند
کیش او لا بد انکه این بنده سراپا انکه بنای تخریج بنای درین مبحث بر بحث از معجزات بجز قرآن بود
منافع است و بنا بنا بر همین که حسب نفس الامر علم بودن قرآن از آنحضرت ص حسب اعتراف مدعی منکر
صورت حصول پذیرفته است در صورت معارضه با آنکه علم بوده از کتب متواتره است که در میان ما است
نه از اخبار مسلمانی خلاف قانون مناظره است چه معجزه بودن قرآن در صورت حصول علم بر نبودن با تسلیم است
یا با مسلم در صورت مسلم نبودن همین منع از قرآن معجز بودن مستند بقیاس به کتب منقول است
و بطلان این قیاس هم بموجب اسلوب سلف صالح واضح و روشن چنانکه مکرر نموده شده و نمو بزند
انکه الکفول بعنایة الله و مزید تایید و حسن توفیقه ببراهین باهره عقلیه محضه و حجج بالغه قاهره حکمیه
بحجه قاطعه بر نبوت و نام هر صفه بر خاتمیت آنحضرت صلی الله علیه و آله الوارثین لکمال اختیار نگین بخارج
هرگز خطور از عقل و علق اگر بود بهمه وجوه کشود بر بند انکه کشف حجب از چهره خورشید به هیچ بیضه
قرآنی و عرائب نشاید فرقه نبوی نمود که آیه الایات البینات و برهان البراهین الباهرات و حجة
الحجج البالغات و مخزن اسرار الایات و مجمع جوامع المعجزات است و صفی از اوصاف کمالش ابده
لیعد و در صورت مسلم بودن پس علم بودن قرآن از آنحضرت ص و علم بمعجز بودن آن بر حد کمالست
لغرض مخالف در راه اعتراض و معارضه کشودن که حصول علم برای ما نه از روی اخبار مسلمانی است
در صورت بیحاصل و بلا طائل است و تا لغایه از تسلیم انکه حصول علم از خبر متواتر از مسلمانی است
از آنجا که اخبار مسلمانی متضمن اصل مدعا در آنجا که معجز بودن قرآن است بر سبیل حتم و قطعی است
منع از معجزه بودن قرآن نمودن و سخن استخفاف کانه گفتن که هزاران هزار است هستند ادله
منع لم از تسلیم خلاف قاعده و قانون مناظره است و تا بنا بقبول ملاحظه شد حقیق سر داد ندارم اما
منکرم سو معادل و فرقی است زیرا که مقصود مستدل هم همین است که معجزه قرآنی با هو معجزا الیوم

معلوم

معلوم برای همه با خبر متواتر از مسلمانی است نه آنکه خود نفس قرآن بر نفسه قطع نظر از وصف معجز
بودنش متواتر از اسلامیین است و حق مقام همین است که به تواتر رسیده است که تحدی بقرآن شده است
و تمامی عرب که اشد اهل عصر بودند با شدت طلب معارضه عاجز گردیدند تو همه از آن است با سقف
و مربوط بصرف اراده یا بوجه قدرت بر اتیان است به صحبت باشد تواتر اخبار بعدم اتیان
از موالف و مخالف بر حد ضرورت و یقینی است و مقصود سلف صالح و معروف از آن است که خلف
تابع از خیر طلاق تحقیق بلا شبهه همین است الکنون اگر یاران تازه بر روی کار آمده کان قانون سلف
در هم شکسته و دستور تازه از بازار طرح انشا حجت بدین مثابه کنند و قوة نوشکفته باشند
ضرری نمی رسانند حجت نه حد نفسه ندارد و اما نسخه از سخن دیگرش در اینجا که گفته است
لیکن در سایر معجزات بحث مقرر است که قول مسلمانی بود که مدعی سپاس شده قبول نشاید که آن
تبدیل دین ما باشد چه تبدیل دین بالاتفاق مدعیان تبدیل آن نمود کسی بدان اولاد که به سبب آن این
سخن هم دعوی تبدیل دین بالاتفاق سؤال محول است بلکه بر حقیقت تحکم و ادعا در نزد صاحب فرهنگ
از زبان توجه و حمل بر محمل صحیح دو جهت فرهنگ فرهنگ دور است چه هر گاه از دین در اینجا باید دین
مطلق است چه باطل چه حق باطل از دین حق است و ما هر گاه خروج از مطلق دین و باز دین شدن
مطلق است و هر گاه از امتناع و استحاله نیز در اینجا امتناع ذاتی با استحاله و امتناع عرضی است در
صورت عرضی علت ممتنع و مستحیل عقلا یا نفیا یا عادی است و بنا بر هر یک از این وجوه دعوی بدیهی
بالمعنی و لا معنی و بدیهی البطلان و واهی است چه خروج از مطلق دین و باز دین مطلق شدن خارج
از محل سخن است و ممتنع و امکان آن وجود او عدما و ایجابا و سلبا از بس ظاهر است مستغنی
از بیان کردن است و خروج از دین حق بدین باطل مطلق و خروج از حیط امتناع و استحاله ذاتا است
اگرچه بالاتفاق چه نزد عقلا و منزع عقلا و نقلا است و لیکن بصورت خروج از مطلق دین خارج
از محل سخن و خروج از محل سخن نقابت بالتی در روش است و در قطع بوقوع جز یای امکان
وقوع رجوع با احوال امم سالفه و حتی بسند اهب مستتبعه باطله از عبدت پرستان کفره و ارباب
شرایع منسوخه مکان شرایع حقه یا نسخه کتب کتب و بیان آن بیان از مقوله اقامه حجت
و برهان بر بدیهیات ادلیه نمودن است و خروج از دین باطل که لطف لعنایته الله تعالی ببراهین باهره

عقلیه و حجج بالغه قاهره حکمیه بوجوه کثیره لیکون مبرهن و روشن است که دخول در دین حق مطلق مهیج و مرجح بر دیگر

حق لغیر دین مبین حضرت ختم الانبیاء و سید المرسلین و ملت بیضای آن آخر [illegible] صلی الله علیه و آله الوارثین

لکماله المتخلقین بکماله موجب برای این تمامت باهره و آیات بینات واضحه ظاهره و حجج بالغات قاهره لیکون لازم

و واجب و خروج از آن بلا عذر یقینی محذور و ممنوع از جهت حرمان و عقاب ابدی و زیان و عذاب جانب

سرمدی و سوء موجب متوجب از جلیه صلوح و فلاح و سداد و رشاد خطا و خسارت و از خیبه حرمان و [illegible]

در مآل و مآب مخوف و متخاف است و چه ابا و امتناع از خروج از دین باطل در نزد ظهور بطلان و دخول در

دین حق در نزد ظهور حقیت آن بغیر از نتیجه سجیت تنها و علیت عصبیت اقتضای تعصب و جاهلیت

نقض و [illegible] و رغبان طبعیت مبدأ و محال نشر از افراط در طبعیت لئامت و دنائت فطرت و عدم

طهارت مولد از [illegible] نه از او علامت و نشانه و نه برای او حجت و برهانی است و الکلام [illegible]

احوال امم سلف و خلف در نوع خروج از دین باطل و دخول در دین حق چه جای جواز و وقوع آن از بس [illegible]

و مید است از بدو خلقت عالم تا حال احدی از ایشان طوائف قبائل امم چه از عقلا و چه از جهال مصدر

این مقال یعنی [illegible] که این دعوی بلا عینی [illegible] لانحفاء از کمال غباوت و کودنی

و صفاء از نهایت جهل و نادانی خاصه قطعیه یا درجه لغوانه است خاصه ادعای اتفاق از

مدعیان با اثبات در این دعوی بلا عینی نمودن دفاعیه مخصه مرض نفسانی و سوء بصیرت عرض عام

جلوه دادن از تدلیسات ابلیسی و تلبیسات شیطانیت و اما ثانیا پس بدان که در این سخن خام

مختص النظام در بیان [illegible] قبول ننمودن شخص مدعیان در مقام ابرام این عبارت که آنکه تبدیل

دین باشد باضافه کلمه دین بلفظ با اعتراف باین است که قبول نکردن دین مبین اسلام و ابا و امتناع

ایشان از قبول دین حضرت خیر مقال صلی الله علیه و آله الکرام بر فرض تحقق تواتر در شرائط معتبر

در خبر متواتر در خبر دادن مسلمین از سایر معجزات آنحضرت علیه و علی آله الوارثین لکماله سلام الله

الملک العلام ناشی از مجرد تعصب در دین نصرانیت ایشان است و تعلیق سر اباء ایشان بعبارت

چه تبدیل دین باتفاق مدعیان نمی توان نمود نیز کاشف از این است زیرا که قبول ننمودن

اسلام در مقام اگر [illegible] لعدم تحقق تواتر نزد بود و شرائط مذکوره نباشند و تعلیل مذکور تعلیلی بوجه

نزد بود به وقوع در فرض صحت [illegible] موجه و مستندی که [illegible] و لغو است و در وجود [illegible]

اقسام لفظ با لغو سخنه بیهوده بودن [illegible] و مغرور بودن شخص خصم بیهوده سرا و دروغ بودن صدور اعتراف

بتعصب و عصبیت در ترک دین باطل [illegible] ادان خصم لجهت رسم در اعتراف به بطلان

ملت و مذهب و کیش و آئین نصاری از مقوله سهو الکاتب یا طغیان القلم بجریان خامه از انهار عالم غیب

بر دست خصم برمعه صواب جلوه یافته اگرچه از نگارش گذشته تحقیق حقیقی بر تصدیق سررشته

این جواب [illegible] و متین بر التزام خصم بدر رسم لجهت نظام در مقام موجب برهان تام و حجت عام

از نگارش سابق از پیش برای طالب حقیقت و صاحب بصیرت ایمان و پیدا است و لیکن

[illegible] سلف صلاح و [illegible] انکار [illegible] و اقتدار اجرای طایفه محموله [illegible] مرضیه [illegible] ستوده

پیروان پیشوایان راه هدایت است [illegible] موجب [illegible] باسلوب انکار پیشوایان برای [illegible] اهتدا

اقتضای [illegible] ادراک امانی و طالبان راه هدی عرضه [illegible] الفاظ در حکم [illegible] تکرار در [illegible]

داخل در [illegible] زنگ عذار [illegible] بسته و تنگ [illegible] صبغة الله [illegible] پیروان [illegible]

و امثال آن از پیروان شیطان [illegible] از اعمی [illegible] الله تبارک

و تعالی [illegible] خصم بدر رسم لجهت [illegible]

[illegible] لیس بران الطالب [illegible] و [illegible] قطع نظر از طایفه برهان

[illegible] غیر صدور ادعای نبوت از آنحضرت خیر البریت صلی الله علیه و آله

الوارثین لکماله [illegible] معجزه از آنحضرت بر طبق ادعا و دعوت برای ما حاصل است از راه تواتر خصوص

که قابل تشکیک و محل تردد و تردید نباشد [illegible] علم [illegible] علم بوجود [illegible] تنها

مصر و چین و احوال ماضیه چون ملک جم و رستم [illegible] تواتر در درجه [illegible]

و هر دو علم با هم برابر بمنزله [illegible] از یک معجزه [illegible] مطلق معجزات آنحضرت [illegible]

یک ظاهر و مشهود برای العالمین که قرآن مجید متواتر [illegible] از آنحضرت [illegible] صریح [illegible] تحدی

و طلب معارضه [illegible] از بلغای عرب است و معجز بودن قرآن بنابر مشهور در فصاحت و

بلاغت و [illegible] عقد [illegible] نظم و [illegible] ترتیب [illegible] غریب

عجیب [illegible] فصحای العرب [illegible] الفحول العرب [illegible]

واقع بودن است و بنابر مذهب [illegible] وجوه [illegible] از وجوه

اصحاب لغون وجمع مبانی ارای مختلفه متخلفه از قوم دربنیاب مختون است که اقل قدر او اذون
رتبه در میان وجوه مختلفه موزونه بنحویکه بتفصیل صورت تفهیم و تحریر گرفته است وجه سعید فترت
کون و یا صرف الاراده بقای فترت معقول است و معجزات ایشان بقوی از مشرکان از معارضه قرآن
و از ایشان بما تقاریر و بدایه و فضلا عقال و به اولاد رغبته اختیار محاربه صعبه مضیقه چنانکه بر معارضه سهله
اختیار و مباهات نتیجه بخشید که ایشان را [illegible] بعد او ایان است تا نیا اگر صورة متنوع و دو قوعه بر گرفته بود چون
وقایع متواتره می دیدند که بی موقف از اثبات آن مرتبه بار رسیده بود چه داعی بر نقل امثال بر چه قبیله از دوی
تقاضای اغراض قبایل و اقتضای غرابت طوایف در معنی بکیفیت و نقل امثال این گونه وقایع که امور
متوفر الدواعی است و نقدیست و فوت توفر دواعی بر نقل بکونه الامور برشته است که خبر رسیده از آن
و عدم نقل آن مورث علم بعدم وقوع آن بر وجه قطع است   مثلا اگر در عهد سکندر جم و
روزگار رزم رستم درکشتی ملک شوکت و اقتدار نامداری چون جم و در رشته رزم دلاوری دهلوانانه صاحب
اشتهاری چون رستم [illegible] هر یک از ایشان دو نامدار نیز در [illegible] بیهده هر یک چون
جم و رستم شده [illegible] تصرفات ایشان نیز در مدتی روزگار [illegible] افسانه هر محفل و دیار
آمده بود و مسلم است که در هیچ زمانه از فصاحت و بلاغت در میان عرب [illegible] روزگار ریاست قریش
و دوران [illegible] مشرکان [illegible] قریش [illegible] بود و متاع [illegible] بلاغت
و فصاحت در هیچ بازاری چون بازار روزگار مشرکان قریش خریداری [illegible] در غایت [illegible]
مشرکان قریش [illegible] بلاغت و فصاحت سرمایه مباهات و افتخار خود ساخته بودند [illegible]
دیناری شده [illegible] مشهور و معروف [illegible] دینار گشته [illegible] کمال تا در تربیت [illegible]
کوشیده [illegible] بر فرق [illegible] عرب از میدان موازنه و معارضه [illegible] بودند
تا زمان نزول قرآن و تحدی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله الطاهرین [illegible] و خواستن
آنحضرت در تحدی معارضه [illegible] آن از اثبات و در ماندن ایشان و بر نیامدن از عهده
نزدیک [illegible] آن [illegible] از معارضه بحروف [illegible] دل از جان کنده
بمحاربه بسیوف چنانکه مسلم و معروف است پرداخته بودند   علاقه
فهاهنا لم یبق ریب [illegible] در آنکه [illegible] مذکور در [illegible] میفرماید و [illegible]

لافنا

از فصحاء صاحب [illegible] شبهه [illegible] گفته اند اعظم [illegible] قرآن   قرزم
قریش [illegible] در معارضه قرآن [illegible] مضطر شدن ایشان [illegible] و قتال و حرب و جدال [illegible]
شدن [illegible] آن طبقه در مقابله ظاهر است و معلوم [illegible] شبهه [illegible]
اگر معتذر [illegible] الزام معارضه قرآن [illegible] اختیار آن [illegible] قرار [illegible]
نمی [illegible] معارضه بحروف [illegible] ثابت شده معجز بودن قرآن [illegible]
چنین معلوم است [illegible] متواتر [illegible] آنحضرت نبوت بود و ایشان معجزه قرآن مجید و تحدی با آن [illegible]
ثابت باشد نبوت آنحضرت [illegible] در مقام تلخیص ادله و حصر ادله بر نبوت
آنحضرت [illegible] معجز [illegible]
دلیلها منحصر [illegible]   انه علیه و آله السلام ادعی النبوة و اظهر المعجزة اما الاول [illegible] فبالتواتر
والاتفاق و اما اظهار معجزه [illegible] حکمای محققین و علمای [illegible]
که [illegible] بعلوم [illegible] معجزه قرآن مجید [illegible]
و حقایق المعارف [illegible]
فضلا [illegible] العربیة [illegible] قرآن بسبب
اشتمال او [illegible] حقایق [illegible] حکمت
[illegible] وصول [illegible]
[illegible] حقایق علوم [illegible]
فنون عربیه [illegible] فصاحت [illegible]
یعنی [illegible] قرآن اشتمال بر حقایق و معارف [illegible] اشتمال بر دقایق
عربیت [illegible]
تواتر من انه صلی الله علیه و آله اظهر المعجزة [illegible] مثل شق القمر و حنین الجذع و تسبیح الحصاة
و اشباع الخلق الکثیر من الطعام القلیل و نبوع الماء من بین اصابعه الی غیر ذلک یعنی [illegible] الامور
العادیة [illegible]
و اضف [illegible]

طول قامت عند الطیر و بساطة عند الوسیط و شدّ رؤیته من خلفه کما یری من قدامه الی غیر ذلک
و فی الامور المتعلقة بصفاته العلیا و انّی له ذلک و انّی للانسان الوقوف علی الادراک و ال الخبر و تشیرا اعما
ضبط منها و احصی بلیغ فی یزید علی الالف چه جمهور چون عارف بکیفیت علوم حکمیه دقایق فنون عربیه نیستند
قران معجزه برای ایشان نتواند شد بلکه معجزه برای ایشان امری است که متواتر است بالمعنی اعنی
مطلق معجزه بودن در قضایای مشهوره و قضایای مذکوره نیز اگرچه منقول به اخبار احاد است اما قدر
مشترک بین الجمیع که مضمون جمله مذکوره است یعنی اینکه فی الجمله ادعی النبوة و اظهر المعجزه متواتر است و نیز معجزه
قران دلیل برای جمهور نیز تواند شد اما نه از سبیلی که برای محققین از خواص شده بلکه بنا بر آنکه متواتر
شده که حضرت رسول در زمان قران فی معرض معارضه در اورده جمیع بلغای که در بلد عرب و فصحای بالغ از فصاحت
روش العرب العرباء و المهرة للادباء مع کثرتهم کثرة الرمال و شهرتهم بغایة العصبیة و الحمیة حتی اهلیته من الجبال و
مهالکم علی المعاقب و تمادیهم فی المبارزت فعجزوا عن الاتیان بما یماثله بل بما یدانیه ولو باقصر سورة حتی اختاروا
المقارعة بالسیوف علی المعارضة بالحروف و بذلوا المهج و الارواح دون المدافعة بالریاح فلو قدروا
بالمعارضة لعارضوا ولو عارضوا لاتینا الینا فلو نقلوا لنقل الینا لتوفر الدواعی علی نقل امثالها و عدم الصارف
عنه و حال عشاق احوال ایشان یعنی فصحای زمان رسول که تمام کامل در بلاغت بودند و بالغ باقصی درجه فصاحت
پس اگر قدرت بر معارضه داشتند مقاتله بالسیوف و بر معارضه بحروف اختیار نکردندی و حال آنکه مقاتله
بر معارضه اختیار کرده بمهالک رسیدند و نیز اگر معارضه واقع شده بودی هر آینه منقول میشد و بجزان
بما رسید بنا بر آنکه دواعی بر نقل امثال آن بسیار است و حال آنکه معارضه اصلاً منقول نشده پس معارضه
واقع نشده پس بنا بر عجز ایشان ثابت است بر اداز معجزه و این عمده دلیلهاست که موجب الزام
و اسکات خصم است بلا شبهه   مجتمع بودن در آن حضرت از اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده
و سیر رضیه و اداب مرضیه و کمالات جلیله مثل العلمیة و العملیة و مهمی من النفسیة و البدنیة و محامد نسبیه و حسبیه
بحیثیتی که جزم کند عقل بامتناع اجتماع آن مگر در نبی   هر که نظر کند در آنچه مشتمل است
بر آن شریعت مطهره او مما یتعلق بالاعتقادات و العبادات و المعاملات و السیاسات و الآداب
و السنن و تدبیر منازل آنچه در آنهاست از دقایق حکم و حقایق مصالح جزویه نافعه در معاش و معاد
شک در اکثر امور مذکوره نتوانند بود دیگر بر وضع الهی و وحی سماوی   آن حضرت با ضعف احوال

ابالذ

و غیبت غیر در مال قیمت اعوان و ندرت انصار و خذلان بر خواست مکی رتبه و فی قحمه جمیع اهل عالم
و سکان ربع مسکون از عرب چه اکاسره و چه اوساط و چه اکاسره و چه جبابره و ضلالت شمردار ای همه سود و
سفاهت در سنت اخلاق و عادات جمیع سود و در صدد ابطال همه ملتها و هدم و خرابی
جمیع دولتها و اظهار دین او بر جمیع ادیان و افزود عمر در اعصار و عادی الازمان و منتشر
گشت در اقطار عالم و شایع گردید در میان جمهور امم و کافه اعار و عامه دشمنان با کثرت عدد
و عدّت و فرط شوکت و حمیت در صدد منازعت فی حمه بالید در اطفاء و غیبت مجهود در
کاهیدن مصروف و مبذول داشتند و قادر نشدند بر اطفای پرتوی از انوار و ضیای شراره از نار
فهل یمکن ذلک الا ان یکون بعون الهی و تایید سماوی   پس ثابت شد مطلق
صحت نبوت و وجوب بعثت بجهت ضرورت و حاجت و زمان ظهور آن حضرت زمانی بود
که مردم در آن زمان محتاج ترین زمانها بودند بما وجود نبی یهدی الی الصراط المستقیم و سنن العدل
و الدین القویم و ینتظم الامور و یضبط حال جمهور چه از زمان فترت رسل و تفرق و تکمیل احوال
ملل و احتلال دول و ضلال مشغول مردم بامور باطله مشتغل چه شغل عرب عبادت اوثان بود و
کار عجم تعظیم نیران و سعی ترک تخریب بلاد و تعذیب عباد و عمل هند عبادت بقر و سجود شجر و حجر بود
بر مجوس یهود و نصاری حیاری فرق در وادی ضلالت و جمهور امم در لعب و اختلال فهل یلیق
بحکمة الملک الحق المبین ان لا یرسل رحمة للعالمین و لا یبعث من یجدد امر الدین و هل ظهر احد یصلح لهذا الشان
و یؤسس هذا البنیان الا محمد بن عبد الله خاتم النبیین و سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی
عترته الطاهرین   پس نبوت انبیا سابقین ثابت بود و کتب منزله بر ایشان
صحیح و در این کتب خبر داده شده بود بوجود پیغمبر متصف بصفاتیکه مجتمع است در آن حضرت
و از آن انبیا خبر داده اند بقدوم رسول موصوف باوصافی که ثابت است در آن سرور پس ثابت
شد صحت نبوت آن سرور علیه و آله الصلوة و السلام و این ادله همه از جمله ادله اقناعیه است که موجب
ازدیاد قوت یقین است و شیخ ابو علی در جواب متعلق مسئله نبوت که نبوت سوای محال است لانه
رساله نوشته و در آنجا اثبات صحت رسالت و نبوت نبوت آنکه میگوید چون ثابت شد
امکان نبوت و وجوب وجود انبیا پس اثبات نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بنا بر ظهور امر و وضوح حال

او محتاج به بيان نيست انتهى كلامه رفع الله مقامه في تلخيص الادلة وتتميمها وتخصيصها بالسنة المذكورة

ولعمر الحبيب انه اعلى الله مقامه اجاد وافاد في اسلوب حسن الاصحاب كما هو المتعارف المعتاد والموروث

منهم في هذا الباب بحيث زاد في بعض مراتب الافادة والاصابة في اكثر المراتب حتى للاصابة الدالة على رفع الله سبحانه درجته

ومن ذلك انه سامح في بعض المراتب من باب المسامحة حيث خصص الحجة القاهرة على الخصم البالغة في الحجة المسكتة للخصم

له عند المحاججة بحجة الدالة في نفسه لادلة السنة وحكم بكون الحجة الباقية حتى الحجة من سنة الائمة من تلك الحجة اقناعية عقلية

لا شرعية نقلية طب فانما صدر عنه في صدر البحث مطابقا لما صدر عن الاصحاب في الفقه عليهم في هذا الباب الحق المنقطع

حيث قال هو انكه نبوت نبوت شخص از شخص در كسى است كه در زمان انبيا باشد وشخص بوده اثار واحوال او كند

در كمال ظهور است بحيثى كه اكثر اهل او در عصر وبعض در باشد محتاج نيست به معجزه نيست و اما اثبات

نبوت شخص معين خبر از ان عصر در زمان نبى منحصر است در طريق تواتر اخبار ده اله برادعاى شخص معين مر

نبوت بوده و ازقول معجزه مطابق دعواى خود لما اخبر بما افاد واجاد هنا كشف عنه انه طاب ثراه كما في الصريح في الحصر

بالحصر المذكور مطابقا لما هو المشهور وعليه الجمهور ونسبوا اليه الحكم حيث قال عند فراغه من تقرير الحجة الاولى والتي

عمده دليل اهل سنت موجب الزام دعوى مخصوص است بلا شبهة وذلك كما ترى انها الطالب للبصيرة لا يمكن

ان تصدر من اولئك الاجلة الكمل من اصحاب المعرفة الالهية في المسامحة والدفع ما سمعت وتنبيها

فمن هنا التنبيه وقد قمنا في صدر البحث من هذه الرسالة من افادة الحجة البالغة الظاهرة والدلالة الباهرة القاطعة

القاهرة فيما نحن بصدده في هذه الرسالة بالاصالة واثباتها واكمالها بعد تمهيد مبادئها وتشييد اركانها ومبانيها

بحيث لا يمكن معها تصور ريب ولا ريبة ولا تعقل شك ولا شبهة مع رعاية تلك المبادي العقلية

والاركان والمباني الاستطقية التي يجب مراعاتها عند طالب الحق والحقيقة وصاحب الخبرة والبصيرة ولا

مفر منها ولا مهرب عنها في تحقيق الحق وازهاق الباطل على وجه الحق والحقيقة ثم الحجة من السنة التي هي الرابعة

من تلك الخمسة التي حكم بكون كل واحد منها اقناعيا لا برهانية وتقريرها نقلية وحجة بالغة باهرة قاهرة قاطعة

لمادة كل شك وشبهة وكل ريب وريبة ولقد بينا ان الاخبار الاثبات لو احد منها في المتانة و

الرزانة وسنبين الاخبار ... ضرورة اركانها الا مكان في لو احد منها في القوة والمتانة ولعمر الحبيب انها

الحجة الحقة على الحجة كيف لا وهي تمام الحجج درجتها وحجيتها بحيث لا ينبغي ان يوصف بتمام الحجة والادلة كيف لا

وبها تثبت اصل النبوة والولاية كيف في النبوة والنبوة المحمدية المحصورة بالاصالة في هذه الرسالة وحقيقة

بنوع النبوة

بنوع النبوة وكمالات الخاتمية وتوابعها ولوازمها الخاصة التي تكون منها كون القرآن كلاما تاما خاتما في الاعجاز

والمعجزات وجميع الكمالات الذاتية والالهيات ليست بالظاهرات من جهة الحقيقة الكمالات العلمية المحتوية على الاصول

الحقيقية وغير ذلك من العجائب والغرائب القرآنية وتثبت بها خاتمية الولاية والولاية المطلقة وكمالاتها التامة

بركاتها الفاضلة وغيرها من شجراتها الطيبة وثمراتها الحاضرة بالذات في حقيقة تلك الشجرة وتثبت

بها نتيجة دوام الكمالات والدوام وسير الكمالات والثبات الجارية وخاتمة سير الدورة الجارية لسلسلة البدايات

من الفاتحة الى الخاتمة والصاعدة من المرتبة الى الدرجة الواصلة لسره بابن الذي تمه والفاتحة وتثبت بها كلمة الخاتمية

سيما حجة العصر صاحب الزمان وخليفة الرحمن حجة الحقيقة خاتم الولاية اعني صورة خاتم الولاية عليه سلام الله الكامل التام

الشامل وصلواته الدائمة وبركاته القائمة وتكشف بها عن وجه غيبة الحجة وعن سر الغيبة ووجه الحكمة وعن وجه

كون استكمالات حجة العصر الغيبية بالذات مجمع اللطافة من جهة الطاقة والتي هي ارادات العبادات وعن مقصود

بالحقيقة من بقاء النظام الكلي في حقيقة النظام العلوي والسفلي ونظام الانقطاعات وعن وجه كون وجوده الغيبي

الكبرى لطفا ظاهرا اجلى وغير خفي مستمدا من المراجع متقربا من الطاقات من وجه كون غيبته حضورا ابيض احق

لو احدنا عليه سلام الله من تلك الغيبة تكشف الكرب بسعادة وعن كل البرايا وبه ترزق الورى وبه تعرف قيمة وتستفيض

من الله سبحانه وتفيض علينا وبرشدنا ويهدينا وغير ذلك من نتائج تلك الحجة التي تكون في جملتها الطول

مذاهب فرقة التي الفرق من اليهود والنصارى والعامة من المسلمين وغيرهم من الذين رصبوا عن طريق الحق

المبين الى صوب المكذبين قلة اليقين ملة آل طه وبني صلى الله عليه وآله الوارثين لكماله ولعمر الحبيب انها

جليل القدر عظيم المنزلة عام الجود تام الفائدة لا يحتاج معها الى تواتر المعجزة وغيره من وجوه الدلالة

ولا تستبعدن منها وصفا ولا تستغربنه بانها الحقيقة فانها مقتبسة من مشكاة انوار الولاية

في زمان اسرار النبوة خزائن الحكمة والمعرفة معادن العصمة والطهارة عليهم الصلوات التامة والتسليمات

القائمة وهي ماخوذة من طريقتهم المثلى ومحجتهم البيضاء عند الاحتجاج لما الاحتجاج والمحاجة

في هذه القضية الكبرى والمادة المهمة العظمى التي تكون غاية الفصوى من انزال الكتب من السماء

ولبعثة الانبياء والذين كانوا خلفاء الله من جهة النبوة ومظاهره ومراياه في الولاية من رسله

وسفرائه في الخليقة بالحقيقة اذ منزلة حقائق سائر الانبياء منا والاستقصاء في الحقيقة المحمدية

منزلة الصفر من الكنه الحقيقة من جهة الحقائق كلها ونور الله الساري في الاشياء جليلها وقليلها المتجلي به الحق

على جهاتها كلها وقوابلها وتفيض تلك الحقيقة المحمدية بحسب تعينها بحسب الكلّي الوضعي بتجلّي على الاشياء وكلها بعاني التجلّي
الاوّل ولكن خلقه فالحق الحقيقي الخلاق الغني على الاطلاق القيوم تعالى شأنه الذي هو الحق الاضافي في
المعبّر عنه بالنور المحمدي صلى الله عليه وآله في النجا وفيه انّ الى منزلة الاشياء كلها جلها وقلّها في الحقيقة المحمدية صلى الله عليه وآله بمنزلة الخليفة
الحقيقية مع ما لا يضمن الفيض صادر من جانب محمد صلى الله عليه وآله ولذلك الاهمية دامت بركاته كما لا يهم على البرنج فانّهم
فساد طريقتهم الماخرهم تركوا طريقة النّاس والاقتباس وعند الفهم سمّوا الاساس ودرستوا الحجة والقياس على التواتر من
النّاس وحصروا وخصّصوا طريق القطع ههنا بالتواتر فوقعوا فيما وقعوا فيه من الاشتباه والالتباس وقد مرّ منا الا بعد ان
يبيّن كانّهم خلقوا بين صدور الناس وبين خطور الوسواس وهم كانوا في هذه الخصم النسيان الخناس الذي يوسوس
في صدور الناس   واما اختيار طريق التواتر وترجيحه على الطرق العقلية في امثال هذه
القضية لكون مسلكه حسيا ولكون مداره عقليا معلوما بانّ العقل يتطرّق اليه الشبهة والشكوك التي تعتبر وتتغيّد
غالبا غير رفعها وانّ التواتر القريب لا يتبنى عن طريق الجمهور كشف المشهور المدارك الحسّية فانّها مبرّأة عن معارضة
الوهم للعقل في المبادي النظرية كما هو المشهور وعليه بناء كلام ذلك العلامة المحقق العارف باسرار الحقائق الواقف
برموز المرموزات المكتوبات المحروزة في الالواح والاكابر في اسرار الطرائف والدقائق في اختيار طريق التواتر
ههنا على ما صرّح به في الكتاب بلا نور فهو مختص المتين ومزلزل الاركان اما اولا فانّ الحسّ منشأ الغلط والخطأ
والظنّيان ومسلك الظنّ الوهم والحسبان والتوهّم والنسيان وحيث يعتبر مناطا للعلم والقطع مستغنى عن الوهم
والحسبان وموجبا لليقين والاتقان وما عند الحكم والاتقان انّما هو بمعونة محكمة العقل والمراجعة اليه والرافع
لريبة لكيفية الحاكم في الاحكام الحسية ضرورية كانت او فرضيات النظرية كما في بعض الصور المتواترة انما هو
العقل المميز بين الوهميات الصرفة الحسية والقطعيات الحسية التي يتيقن بها بالبداهة او بضرب فحص
وتفحّص من القوّة الفكرية واما ثانيا فانّ تزلزل قدم العقل وغلبة مبدئها عليه حكم الحس والوهم والالقاء العقل
الصريح الذي لا يشك الحس والوهم لا يزل قدمه الا على الندرة وفي غلبته الاصابة والخطأ عند الا اصابة
الحق كليته لا يتخصص الا بمعاينة العقل ومنزلة العقل كليته لا يتخصص الا بالحس او الوهم والوهم بحيث بمنصب
الرئاسة في الادراكات الحسية ولصرفت القوى الحساسة واما ثالثا فانّ المعجزات الحسية تشتبه غالبا
على الجمهور بافعال السحرة والمشعبذين والكهنة ولا يتفرد ولا يتفصّل الجمهور بل كثير من اصحاب العلوم الرسمية عنه
الاشتباه مع الالتباس الا بالرجوع الى اولى العلم والحكمة والمعرفة والتقليد لهم كما صرّح وعرف به ذلك العلامة

اعلى الله

اعلى الله مقامه حيث قال في ذلك الكتاب بعبارة حصره وخصّص جمهور من الناس في كتب العلم وتصحيح الاعتقاد
بمثل هذه المعجزات الحسية عند الحضور وبالاطلاع على تواتر الاخبار بظهور الاعجاز واظهار المعجزة عند
الغيبة ولب انّه كه معجزه در نزد جمهور مشتبه شود بافعال ساحرين ومشعبذين وكهنه وما اشبه آنها وتميز آن بمقدار
دعوت بطور حق ودعوت بطور باطل توان كرد وليكن موقوف است بقوّتي كه تميز ميان حق وباطل توان كرد
وبالاخره محتاج بتقليد علما توانند بود انتهى واشتال هذه الفقرة بالاحتجاج الاعمى يسلطه آفتاب الاشكال انما
هو بصيرة العقل دون البصر وانّ المدار انّما هو على المعرفة والفكر والتفكر والتدبّر دون الحسّ بهذه العين
والاستماع بالاذن كالجهر والنظر كيف لا وقد امر الله تعالى في كتابه الكريم حيث امر بالتفكر والتدبر انفرادا ولم
يكن المدار على العقل والمعرفة كيف يصح قوله تعالى ولا يتذكر الا اولوا الالباب وقوله فاعتبروا يا اولي
الابصار ونظائرهما من الايات وهذا الظاهر جدا والحق الحقيق بالتصديق انّ المحاجة مع الخصم الجحود والعنود
اللجوج المنكر للحق المعتقد بصريح نقيضه والمعارضة مع الاحتجاج عليه الالزام والاسكات له لا يتصوّر
الا بالحجج الباهرة الظاهرة البالغة القاهرة العقلية والبراهين النيّرة القطعية التي تلقي بنيانه وتزعزع
على اركانه من المبادي العقلية وتنبني قواعدها على المبادي العقلية لا يقبل الا بشكل من هذه المعجزات
الحسية للكفّار كونها معجزة بسبب احتمال السحر والكهانة كما كانوا يقولون انّما سكرت ابصارنا بل نحن مسحورون
على ما صرّح به الايات القرآنية والاثار المأثورة ولا يؤثر فيه التواتر لفقد شرطه بعدم التواتر له
بنقيض ما ثبت عنه التواتر ويخبر عنه الخبر المتواتر كيف لا ومن شرائط تأثير التواتر في افادة العلم القطعي
من الخبر المتواتر كما مرّ وعلمك عدم الاعتقاد بنقيض ما يخبر عنه بالتواتر على ما صرّح به علماء الاصول
لقبول حين ادّعيا المعضلة والمحول   فمن هنا وقع اضطراب جلّ هذه الفقرات اللطيفة
البديعة الشريفة التي يجب رعايتها ولا سيما في هذه الرسالة المعقودة لاصلاح ما افسده الخصم الجحود
العنود المانع في اللجاج حين ترك التأسي بسلوك الاوصياء والاقتداء باهل الحقيقة ورسخنا اركان
من الاصول الاصلية العقلية وفرعنا ما فرعنا عليها من الفروع المستنبطة الكريمة فنستبصر ونتفطن بالعيان
ترك الاقتداء بهم اعلى الله مقامهم في احقاق حق هذه القضية العميقة ببذل الجهد في القصد الى الوقوع
على الحقيقة والتثبّت على هذه الاساءة بسبب الادب الذي هي ترك الاقتداء بالاكابر اعلى الله حضرته
مجرّد خرق العادة وخرائع الطرائف الغير المعتادة اظهارا للفضيلة بين الاعيان المثل بما الفاتني على

الولایة والوراثة مؤمنین الحکمة الموفقة ثم دین الله تعالی بحمده والقلد تشبیها اصحاب الحیرة والبصیرة والترغیب والتحقیق
لطلاب الحقیقة فی التأسی لولاة الامر خلفاء الله تبیانه فی الخلیفة ص وکنف محققی الاعلام کحیث سیفهم تاب
العلوم الحقیقیة الحکمة النضجیة والاهتمام به ونیل الحمد فیه بقدر الوسع والطاقة البشریة لذلک الاشتغال المطلوب من
المجاهدات الریاضات والعبادات ثمرة شجرة الطیبة التی لعنیت الاجلاء الاشیاء بالرتبة والدعوة لیست
الا النجاح بالحکمة والموقنة التی یعترف بها العلوم الحقیقیة ولما قد فرضنا فما لنا لصدقه نهینا فنرجع الیه التوفیق من لدیه

واما بعضی از معجزات غیر قرآن که بحد تواتر نرسیده است که صورت الفیاح والتصحیح
بر بر رفته است در مشهور است که حسب اسلفنا طابق لما قرره محققو العلماء هنا احاد اخبار از معجزات
آنحضرت ص فرضا اگر چه بتواتر نرسیده و قدر مشترک معانیه آنکه تواتر آن متواتر بالمعنی مسلم است
متواتر و تواتر بقدر مشترک منحصر گردیده باشند حق تحقیق و تحقیق حقیق بتصدیق نیست که نتیجه
الزام و اسکات خصم جاحد عنود لجوج بدیع منکر بدیهی معتقد بنقیض اعتقاد یا باعتبار عدم تحقق نظر از ربط
افاده تواتر چه باللفظ چه بالمعنی دلائل حجت پیر اضافه بود و از مشکوة مصباح متواتر بودن معجزات
و آیات بینات غیر قرآن چراغ بصیرت خصم لجوج رسم چنانکه بوده شد بحجه شدت کثافت فساد
عقیدت اقتباس نور و ضیا نتوانند و الحق که حق حقیق باذعان و تصدیق نیست که اعتباری از احاد
معجزات غیر قرآن آنحضرت ص نیز چه از صفات ذاتیه چه غیر ذاتیه چه فعلیه چه قولیه چنین قضیه متواتره
نقش خلقی خاتم نبوت بر کتف مبارک آنحضرت و قضیه رویت از قدام و خلف سیب تنبیت
و سایه ندا نشتن بدن شریف لطیفش بجهة غلبه ملکوتیت در آنحضرت برنا سوتیت غیر ذلک احاد
غیر لیتها فی الظهور والخفاء والجلاء والا کلفه خبر از آنها بمرتبه تواتر است و تواتر بعبارت قدر مشترک
غیر مشترک غیر منحصر است و لیکن چنین تا غیر افاده تواتر و استغناکه علم قطعی از خبر متواتر حسب ما اطلق
علیه السنة الفحول فی الاصول و قرره محققو ذلک العلم اعنی العلامة مقامه فی اللقب المذکور لطالبان
حق حقیقت از روی خلوص عقیدت نه صاحب جحود و اعتراض اصحاب بصیرت و استبصار مبرا از خبث
غرض و لجاجت مبری از کثافت عناد و فساد عقیدت جحود است دارد کسی طریق اثبات نبوت
حضرت ختمی منزلت صلی الله علیه و آله سوای قرآن منحصر بیان برهان تواتر بنیان دیدن نجد و دلیل اول
ازادله مشتکاة نبوی بحجه تمکن تمسک بعزیمه الواقع تواتر در آن ممکن نیست ملزم خصم لجوج رسم با فاق بالاخر

و دلیل

و دلیل برهان مفید علم ویقین نبود در ما نحن فیه منحصر بمتواتر بودن خبر از معجزات آنحضرت ص و لیکن
بس اوله محجب و برهان بر خصم لجوج رسم مخون از چه راه که در است والزام و اسکات خصم از جمله
حجج و براهین در غیر صورت منحصر است چه در بیان تواتر بسیار است شرائط افاده خبر متواتر علم قطعی
از جمله از خلاصه مختصر آن است که علم عارف شد نزد علامه فهامه ابن الحاجب در کتاب مزبور باین
عبارت تعبیر یافته که هر گاه از تواتر خبر دلالت خواهد بر وقوع وجود امری از امور محسوسه کما هو حق
از کثرت تنها و یا از تفرق تنها و یا از کثرت و تفرق هر دو بعبارت باشند که عقل تجویز اتفاق و
مواضعات ایشان بر کذب نکند و نزد محققین در اینها تواتر عدد معین معتبر نیست چه گاه باشد که از
عدد علم حاصل شود که گاهی دیگر از عددی بیشتر از آن حاصل نشود و گاهی دیگر از عددی کمتر از آن
حاصل شود بلکه مناط تواتر حصول علم قطعی نیست در حصول علم قطعی از تواتر شرط خبر معتبر است که آن
مخبر به از جمله محسوسات نه از جمله معانی و معقولات بنابر آنکه جایز است در معقولات حصول
شبهه که اکثر مردم از رفع آن عاجز باشند پس خبر دادن ایشان بحصول معتقدی از معتقدات
موجب حصول علم برای سامعان نشود و دوم بودن اهل تواتر در هر مرتبه از مراتب بنفس صفت
مذکوره غیر بودن مخبر که عقل تجویز اتفاق ایشان در کذب نکند سیم خلو ذهن سامعان از اعتقاد
نقیض خبر منقول چه هر گاه کسی معتقد بنقیض باشد هر آینه اغلب آن مانع باشد از حصول علم
بمقتضای آن پس در هر خبر متواتر که مجموع امور ثلثه حاصل باشد لا جرم مفید علم قطعی باشد هر عده
لعنتها لیکن بدان ای صاحب بصیرت طالب حقیقت از روی خلوص عقیدت که در نزد
انصاف الکون اگر چه جز از طریق صدور اعجاز و ظهور معجزات بر طبق دعوت ادعای ختمی
منزلت صلی الله علیه و آله الولایتین لکفایه در تواتر و افاده علم و قطع بر رسم ضرورت عبد است
و حقی بودن کلمه صدق و صحت با خبر از ملک جمع در رفع رشم برابر و لیس از خصوصیات
معجزات آنحضرت ص نیز چنانکه اشارت رفت خبر از آنها بمرتبه تواتر است و خبر از خصوصیات
معجزات مرویه بحجه زیادتی توفر دواعی کثرت الواقعه بر نقل خصوصیات آنها الاقوی
افاده علم قطعی موجب تواتر از خبر از خصوصیات در زمان رسم متقدم بر تر است هر چه بسیار
ظاهر است که بوقوع و دعوی نقل معجزات بیشتر از انبیا و چه از اوصیای ایشان از اول

بموجب ضرورت نظام امور معاش عباد و امور معاد ایشان زیاده از حد احصا بوعث بر نقل خصوصیات احوال
ملک چه خصوصیات زعم ایشان است که بالذات سبب خللی در نظام امور معاش و معاد نیست لکن و نظام کلیه
عالم بدان آرد و ضبط و نقل آنها بنابر جریان عادت از مصالح البشریه دنیا بالغیب لطائف خصوص ازلی آنکه منتشر در دار
حرمت و عبرت برای خلق مطمح نظر است و لیکن بموجب انجه از قدیم در تحقیق سخن گفته اند هرگاه از نسبت بسیطه
نیز هست دیدن رؤیت نمی شود نیست حقیقت حال در هیچ از زمنه و اوقات مسلک متداول است که شیخ ذنیمه
حکما و علما چه در زمان حضور چه در زمان غیبت مناقب و مناقض با اطاعت انقیاد امر حق است و دعوی
برابر بودن خبر از معجزات باهره و حجت بالغه آیات بینات ظاهره حضرت ختمی نسبت که در ظهور دادکند با خبر
از ملک چه در زعم ایشان بدیهی مطلق است بین الزام و اسکات خصم بدین سبب نیست بالاطلال مذهب
و ملت باطل لاطائل غیر مصور و حق و حق حقیق بتصدیق لهذا ازالطال باطل از نوعی برهان و تحقیق با
تواتر صدور معجزات باهرات متواتر بودن ظهور آیات بینات ظاهرات از آنحضرت بقاعده که
قانون مسلم الصحه از جهت تعرض و اعتراض فرهنگ فرهنگ مسلم است در ضرورت مر جل لبال
حقیقت ظاهر و هویدا شد که بموجب براهین باهره عقلیه بالغه و حجج بالغه حکمه گذشته بطلان مذهب
و ملت منحطه و نفی انبیای خصم بدین سبب در ظهور ادله اکنون نه عمرتبه است که منسوب به سپاه خفا و محجوب
بحجاب از خفا باشد مجمل کلام ما هی ب درین مقام هم گشته اند مقام نیز هیچ معنی است و دلیل اول اینکه
بر تواتر صدور معجزات از آنحضرت و لازم مکت خصم و نیز بر بطلان مذهب خصم و الطال
آن بدیگری بدین سبیل منبر است اکنون از عهده ما و عدنا فلنختم الکلام الذی بسط و تهذیبه تخمیه کیفیت لاتعقی
علیه محل ریب و لا در وادی تضور فیه مجال شک و لا شبهه بعنایت الله تعالی برآمده اما محبت با خصم
بهر جهت چه بطور فصحی چه بطریقه جمهور ضرورت ختمه مقام تبرید نه ۔ اما
الغرض که در جواب از تواتر معنوی بدین عبارت سراپا خرافات بیهوده سرائی نموده و گفته است
که اما در جواب از تواتر معنوی یعنی از اخبار متعدده علم حاصل نشود که این شخص صاحب معجزه بوده است
اگرچه علم بخصوصیات معجزه حاصل نشود گوئیم که اگر چنین باشد که از اخبار متعدده میان قوم علم حاصل شود
پس از اخبار کثیره چندین از معجزات ما مجید در کتابهای خود لا تعد و لا تحصی نوشته اند و محیخین چنانکه
از برای پیغمبر ما بر سبیل تواتر ظاهر شده است الیقین گفتیم که اثبات پیغمبر بودن در حال اینکه چنین است انتهی

بی‌نیاز

پس بدان ایها الطالب لتحقیق و الیقین که بموجب آنکه این نظر انها بیهوده سرایند که مرتبه است جبل شرم و حیا
بالکل گذشته از آن مرتبه از انصاف هم گذشته باشد تکرار این بیهوده گو اگر چنین بودن اثبات نبوت
انبیای سلف از کتب مقدسه شده بود ایشان نقض نقیصه را مجید و قبیله او امثال ایشان از پیروان شیطان رجیم
عقلی در نهایت پیدا است چه خفی و احفی که در بطلان کیش و آیین را مجید و امثال ایشان و اقران او در
رصد بیت علم و معرفت و ارباب بینش و دانش و صاحبان طریقه استقامت ضرورت نه لیسه با فقه امثال ایشان
بحث به با فقه عنکبوت مادون منسوج از آن قبیل برهان در هیچ رشته تار و پود ایشان از هم گسسته مر آید پس
بغیر از آن عرض و عنایه بعبارت کامل عبارت دانش و بینش صاحب بصیرت و استعداد راضیه بطن موروثه از انبیا و اکو دوم
بموجب نامتی پیروان ایشان از علما و حکمای قدیم الغرض الحادی است و در نیست که اولاد بنیان مبانی بطلان
مذاهب و مشرب باطله ایشان را مستحکم ساخته ابطال آنها کما هو حق الطالب ابتر لهم کرده و الفعل مبانی
بطلان مذهب و مشرب باطله ایشان و منقصه ظهور اعجاز از ایشان و از آنکه از اختراع شهود معجزات از بنیان
سراسر کذب و دروغ و چراغ سحر و شعبده ایشان سراپا مفروغ است انتهی بیسنجید که بصورت
معجزات در نظر عوام کالانعام جلوه گر است و لا یخفی ان هر حیث انها سوی این طایفه نیست ثابت
محض نیستی در مقام هم چنین است که بطلان دعوی صاحب نیست الا انتفا از این است و در این و هیچ دلایت
و بیان آنکه عامل از مقوله سحر است و شعبده است و در نسب بشریت منوط نه از مقوله خوارق عادات و معجزاتی که
بقوه ربانیه منوط و مربوط است و لکن تشخیص و تمیز و ابطال دعوی هر مدعی مبطل در عهده علمای حقیقت
و بینش و حکمای صاحب بصیرت و دانش است و طبقات دیگر از مکلفین از تقلید علما و حکما ناچار و از
پیروی ایشان لا علاج و ناسی لابد ایشان طائفه عوام سو ضرور ده در کار است و وجه دیگر از فرق
میانه سحر و معجزه در خواستن از حضرت حق عز و علا است که اگر صاحب دعوی باطل است بوجهی از وجوه
کشف نماید و اگر بر حق است بدستور در این معنی در دعوه هرکس هست مگر صاحب درجه طمانینه و ثوق نیست
و در دین حق باشد که با وجود وثوق طمانینه اگر با صاحب دعوی باطل مباهله نماید بالضروره غالب خواهد آمد
و مانند در مقام طلب حق تصفیه نموده طالب حق از صمیم سریره دل جویا باشد و در از کشف
حق بر روی کشاید و لیکن مگر بار نفس بسیار و تمیز حق تصفیه از آن تکرار دیس بغایت دشوار است
و استیعاب در توقف نیز اختصاص بطبقه علما صاحبان دانش و بینش دارد بهر تقدیر عوام سوداین

مقام چاره از مانعی علما و حکما روا و فرو نمیشد   اما مخفی از بدیهه سرائی دیگر خصم بدیهیم و گفته است و اگر
گوشه بر هم اطلاع چنین باشند پیغمبر هیچ پیغمبری ثابت نمیشود در جواب گوییم که از برای دانستن صدق اخبار
معجزات دو امر ضرور است اول آنکه در عهد آن پیغمبر خود در کتاب خویش یا کتاب معاصرانش نوشته و مشهور
شده باشند تا او کلامش که هست دار کسی بهانه دزدیدن نمیرسد پس بدان ای طالب حقیقت از بصیرت که حق
مقام بیان است که از اکابر علما در تحقیق تواتر و شرایط آنکه در افاده علم و یقین معهودست تعریر بر رفته است
متواتر بودن خبر از معجزات حضرت خیر مرسلت صلی الله علیه و آله الوارثین لیکن از شرایط مزبوره معجزه در افاده
تواتر مفقود است به الکوثر در نزد صاحب بصیرت و طالبان حق و حقیقت از روی انصاف مخفی نباشد هر بدایه که
در متواتر بودن قران مجید و ایات بینات شک و شبهه راه ندارد و خصم نیز جحود نکند که در شبهات اعتراف
مهجور دارد که قران کتاب آنحضرت است که با آن دعوت فرموده و معجزه بودن خود قران بر بعضی القوی غایب
شد بعضی از معجزات پیغمبر ولانا نیز که خصوصاً منحصر قرانا چون شق القمر شده بر بعض حتی نیز ثابت و محقق
مدینه شده و در باب سایر معجزات آنحضرت صلعم برای طالب حقیقت عرضه میدارد که از ملاحظه مجرد آیات
قرانی دال بر آنکه آنحضرت صلعم صاحب معجزات باهرات و آیات بینات قاهرات بجمله ایشان هست ثابت
و محقق میشود که آنحضرت بحجت تعدد الایات باهره و علامات ظاهره مبعوث گشت و بر طبق دعوت خود اتمام
حجج بالغه و بینات باهره نمود و عقده از دلهای [illegible] و ارباب بصیرت از معاصرین تام
باک نیکوی است و دلیت لکن دلائل خصم بدیهیم نتوید بره نداری که به غیر ادوار و ورته بهم اولیت [illegible]
هر باید از آنچه ظاهر و هویدا است که بجز بسلیقه و بخواطر خواه خصم بدیهیم نیز نسخ نامطلق است
در بیان اعجاز و اثبات معجزات حضرت پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله محکم الدلائل متفق
البنیان است که در عهد خود در کتب بخو خبر از هیچ بالغات براهان باهرات خود ثبت
و مقرر شده است و آنکه که مناط دلالت مطلب تحقق تواتر شرایط معجزه مزبوره است خواه خود
معاصرانش در کتابهای خود ثبت کرده باشند یا نه کرده باشند بلی بر سیاق خصم بی خواه او
ایراد میان بر بخط و حواله آن بی جهت ملاحظه بیان نمود که معنی نیافته الزام یافته باشد
و اما جواب از بیهوده دیگرش که شرط دعم الزام اذکیت که هرکه
شبهه در شرع باشد ممنوع و مهجور از اظهار بنا شد و در ملت اسلام امر بر خلاف این معنی است

که اگر کسی

بچیم

فقیر تمازه
ره الاماره

که اگر کسی شبهه در حقیقت دین اسلام داشته باشد از اظهار آن ممنوع و اگر اتفاقا اظهار نماید مورد آزار گشته
از قتل و غیر قتل مورد سیاست خواهد شد پس سبکرای بر لوده سلطنت دیگر از خلط مجیب بضابطه مذاهب
بچه مرتبه از عجیب مغالطه و عجب عنصر بر رفته و ظهور بحمد الله تعالی میرسد که اگر دیده عبرت باشد بو العجبی
عجیبی در نهفته است غرابت هست [illegible] که شراب تدلیس تلبیس ابلیس در امر جمع افعال دین غراء
ملت بیضا مؤثر بمجزر افتاده که از حلیه [illegible] عاری گشته مشتمر شبهه قطعیه و سجیه جلیه
گوهره از فطرات انسانی بری از حب علما بالکلیه عاری گشته اند بهتان بحت و افترا صرف [illegible] مسلم
القیم الفا نشته بر پرده بافته عنکبوت وهم توهم منع آفتاب جهانتاب فهم از سید انام
هر بیانه نموده بر بهتان و افترا انکار خصوص بان بیند نشسته اند ای برادران ایمانی و طالبان
راه هدی بطریق برهانی در شریعت حقه غراء و ملت مقدسه بیضای آل طه صلی الله و در هیچ جا هیچ
منع از اظهار شبهه و ابراز شک و شبهه وارد نشده و صاحب شبهه را از هیچ جهت و هیچ علتی
مولود ساختن باعمال حسنه ساخته اند بلکه فی الشرع از لعنت هدایت و ارشاد بندگان خدا
در رفع شکوک و شبهات از دلهای عباد واقع [illegible] باهرات بر اهتدای ایشان
بسر منزل رستگاری و نجات است و در هر صورت کما صورته بخصم امثال شریعت غراء مستغرق [illegible]
بر فضا در دین مبین حضرت ختم الانبیا صلعم بر هیچ خایف و هراسی نماند و غایب و مقصود از لعنت
که از احیای دلهای اموات [illegible] درانجام با فتح غایب در سینه [illegible] بندگان
رجیم [illegible] ایمان و اتقان از گرداب لجه ریب و ریبه و شک و شبهه غرقه بودن در لجه ضلالت
و جهالت قیام نموده طریق هلاکت [illegible] بندگان خدا گشته اند سعی فی الله ثم سعی فی الله ان [illegible]
فی عظیم الجنان و دفع عظیم اغواء الشیطان و اعظم تدلیس تلبیس [illegible] عدو الرحمن و چگونه چنین
نیست که منکر ضروری دین مبین [illegible] مستند شبهه نموده
باشد در رفع آن شبهه در قدر خود [illegible] وسع و طاقت او نباشد [illegible]
و لیکن برآید واجب و لازم و فرض عین است که بقدر وسع و طاقت در رفع شبهه [illegible]
جهد مستفرغ و تفحص [illegible] اخذ و تعلم [illegible] علما و پیشوایان [illegible] راه هدی نموده و از طلب
ما دام الحیوة نمایند [illegible] که تحصیل ماده و اماده برای رفع شکوک و شبهات [illegible]

حجت بهدایت دارند علماء کرام جهت برلسته عرفه این شک و شبهه در ضروریات دینیه سوی بطریقه
حکمت و موعظه یا مجادله بهتر چنین دست کرفته از این شکوک و شبهه بحضرت آن جناب رسیده باشند چنانکه
وظیفه اهل الکمال در عصر این رساله برسم مجادله در بارهٔ خصم دیگر خصم چنین لطیفه است و در هر بر تحریر این کلمات
وجیزه در عین شدت شکستگی و هجوم هموم و غموم بسیاری بر زید علیها چراین دقیقه سنت پس از این
مقالات بموجب برا اهلی با جهات مکشوف کشته و حجت شبهه در ضروریات دینی مبادی با دون الله
بلکه بر او فرض عینی است که در صورت بروز عرض هر گونه شبهه که باشند بر علمای دینی مبادی لهو باشد
اگرچه در رفع شبهه بسبب فرصت بدبار بعیده و مشقت های شدیده کشیدن محتاج گویا باشد لکان حقیر در
منتقلات شدیده معذور نخواهد بود در ان شانی طبیعت بر بصحی بجز که از شرع مقرر رسید نوبت رسیده
اگر مبرد مات شنید اما جور امثال با بلاد شک و شبهه فافهم پس در ضرورت چون صور و مقامات کثر شته
بصورت انقاح و الفتاح پیوسته است که بنای نقوضات این خصم بد رسم تعرف انتصریر بخصی ای جهت
و عناد و عجز در کشودن راه و رخنه فساد که فی در دلهای رسمه لوجان از علماء بنیاد ستاه بلیس بعادت
بنیان عداوت نهاد است   اما مسجوده دیگر که سر زده شد و بنیاد ابلیس از روی استکبار نهاده است
بالبعد که اگر کوشند که از هر یک از این دلائل علم حاصل نشود اما الضمام بعض ببعض افاده علم بنماید بر رسم
که ایام می تواند شد که چند مجنون بمنزله عاقل باشند یا چند مرده بمنزله زنده تواند شد یا نه پس جواب
این است که چنانکه ارشاد رفت اگر مقصود از این دلائل اخبار آحاد معجزات خصوص است تعجب
فرضا بجب خصوصیت متواتر نکننده ولیکن قدر مشترک میانه اینها بر حد تواتر بشرائطه نبوده رسیده
متواتر گردیده از روی تواتر افاده علم بنماید در صورت جواب از این مسجوده سر ایله پنهان است
که در غایت ایضاح صورت انضاح بر رفته است که قیاس این اخبار سوکه چه جامعه و قدر مشترک
که معجزه مطلق است دارند با جادو جی ناپی تموردن که با عاقل حسب الفرض جهته جامعه در میان ندارند
قیاس مع الفارق لقول مللة ها مانند شد دو جهه نخبر بر جمیع با هی ظاهر و هویدا است و اکر او از این
ادله از معجزات غیر معجزات از مایز لات شب دالهٔ بر حقیت دین مبانی اسلام است جواب سنت
که بزعم خصم بد رسم چنانکه لبر حد ظهور و وضوح پیوسته است چون هر یک از این ادله که تهذیب و تحریر
و تنقیح آن کما هو حقه در این رساله صورت الکلام با فتنه لعنات الله تم و حسن توفیقه در غایت حسن و ابها

ولور و ضیا

ولور وضیا در کشف از حجب سخف و حقیقا کالشمس فی رابعة النهار و از مطالع بیانات بر هانها تابنده
آمده اند مردود و مدخول و در نزد هر بصیرت و عقیده بر لکمان الی نتقوت بیانی نامعقول اند پس برزعم
خصم بداندیش مجموع آنها بمثابه احاد مخفی و مبرّای از حیطه عقلیت و الحق و قبول است اما بلوازم تهذیب
و تحریر و کشف حق مراد اصحاب از وجه صواب شسته شد که هر یک از شبهه بیان و بنیان اهل
ملت شده مانان و بسکار و هم خصم کج فهم در بر اضافه و اشاره هر یک از آنها بمثابه مجمله باقیه عنکبوت
است در منع از اشاره افتاب بحسان جبروت که از مشرق الازل الغیبی مطلع عقل اول تابنده بر تمامی
افاق و انفس ملکوت اشیا و ناسوت انها است از منکه و هم خصم عفاوت رسم بمثابه کور مادر زاد در
تابش افتاب شماید و دست در کشتی به لنگر یابه قصر فهم مراد اصحاب غبار در رسیده بداهی
جلیل مستقل صحیب بحیح با بابه از ابواب غبار ریخته دار شده متعرضات بیموده خارج از
میزان و معیار هر بصیرت و عقیده بر خصم چنانکه بکرات صورت انقاح بر رفته است غبار بیانات
و معیار بیانات صحابت فضی بنابعه رونق شعشعی در نزد خریداران بازار معرفت نخواهد انداخت
تمیز لیل انکه الکون بمزید غفا ستخفیف بنیاد است حلیه بر دزدان یابه جنبانی سیئات بروزه بجاء
نهاده شده که افتاب دلالت انها الذ اوج غایت عقل بر همه دلها و دیده ها بر هر جهت استاد الافق
عنایت شمی تابنده بحوری پیاشده که مجال شک و شبهه در ریبه باقی ماند
و اما منجم از منجمه دیگر سر که سراسیمه ابلیس از افضل فطرت ظلمت سرشت
عداوت مقتضی زبان درازی نکایه گشته که بدین مرتبه از هرزه درائی زبان کشوده که اگر
گویند که بعضی از معجزه حاصل نشود که از هر یک حاصل شده تا انی که گفته است لیکن خبری چند بعلم
که اگر هر یک از انها کاذب شخص یافت شود متعلق قابل تاویل است لیکن جواب تمام این اقوال و هفتاد
در مشخص سیر اشخو بر منصف و اقبح می نمود در این شخص بمعجز بیموده استدلال است که در کتب
انبیاء سلف ذکر او صلی الله اتفاق نشده است اگر گویند که کتب انبیای سلف سوء تحریف نموده و کم نموده اند
گوییم که این ادله شستالی قبول گفته شود مگر با ثبات که جهه شخص تحریف نموده و کم نموده چرا
نموده است تا اخر هرزه درائیها پس در بعضی جمله از زبان درازیها پس اهل طلب حقیقت از روی
انصاف دیده عبرت مکشوف گشته بغیرت غصبت و حمیت جاهلیت بچه مرتبه طغیان نموده که خلاف

تصریحست خصوص در همین رساله که از او متواتر رسیده است و مجموع این هرزه در ادای مطلب نبشته
زبان گشوده هرزه درائی مینماید از آنجمله چنانکه سابقا نقل کرده شد خود گفته که یهود القای امر دعوت
حضرت عیسوی نموده کتابهای خود را بموجب خواهشهای نفس خود تغیر و تبدیل نموده جهت برای
خود ساخته اند بنابر آنکه اگر یهود تبدیل و تحریف آن کتب نموده بودند حجت علیه هم بر
یهود تمام میشد بر اشاعه دین و پیروان خود تا آن نسخه غیر نوشته ساخته که تاکنون هم بر
نهج باقی باشد و پیروی علمای یهود کرده باشند و مع ذلک بموجب مفاد کریمه انا نحن نزلنا الذکر
و انا له لحافظون مخصوص حکمت بالغه برای اتمام حجت در کتب یهود و نصاری القدر المخصوص بر نبوت
حضرت خیر البریه صلعم مصون از تحریف باقی مانده است که ائمه اهل بیت هم در مقام هدایت
و ارشاد علمای یهود و نصاری و بعد نبوت بر علمای اسلام بیان دادی هم بموجب نصوص باقی بوده
روایات صحیحه مشتمله التصحیح بالزام علمای یهود بلسان استخراج اینها نموده تحریر فرموده اند که مفهوم منصوص برای
علمای ایشان حجت تسلیم منصوص نمود و چون در کتب مبسوط صحیحه اسرار ثابت نموده در بیانات لیط
و مقالات علمای یهود و نصاری و سایر علما در کتب مذکوره و در کتب چاپ ثبت زیاده از اندازه
حاجت نقل شده موجود است جهت تعرض ایراد ثابت نبوده مخصوص در این جزء مثبت شده بوا
نیز لازم است که خود خصم باز در همین رساله در مقام اعتراف در جهت تغیر نمایند که جماعت نصاری
از کثرت اختلاف در خصوصیت کتب و آیات نفس انجیل القدر از فرق مختلفه شده اند که بحیطه
ضبط نمی توان در آورد و در این مطلب مبالغه نموده بمرتبه که از جهت کثرت و وفور اختلاف در میانه فرق
نصاری و بودن علاوه فرقه ها بمرتبه لا تحصی نمی توان گفت که همه اینها اتفاق بر مواضع تحریف انجیل نموده اند
و نبوت حضرت محمد صلعم بتحریف انجیل حجت الکفار ساخته اند پس ای برادر بدیده عبرت بنگر نظر انصاف
ملاحظه کن که حدوث و ظهور چگونه از اختلاف و بمرتبه از تفرقه در کتب انجیل تغیر
و تبدیل بسیار در تحریف در کتاب انجیل و اناجیل اربعه مذکوره بموجب خواهش نفس اماره
و تدلیس و تلبیس ابلیس غدار چگونه متصور و میسر میتواند بود و گرنه بر فرض اتفاق چند فرقه های
نصاری بر صحت کتاب انجیل و اناجیل بدون تغیر و تبدیل عبارات و الفاظ و بدون تحریف کلمات
و عبارات آیات انجیلیه از مقصود حضرت عیسوی و صاحبان عصر بحجت الکتاب و بدون

اختلاف

اختلاف فرق آیات از مقصود از آنها و بدون اختلاف فیما و بدون تصرفات مختلفه و تغیرات مختلفه مشتمله و حمل
بر محملهای مختلف فیه و با وجود اتفاق بر خصوصیات عبارات و الفاظ و اتفاق همه اراده و فهم مطالب
و درک مقاصد مختلف بطور استخراج حقایق و معارف از آنها چگونه فی الغث بکار کرد در انجیل و آثار ملت
عیسوی و امثالهم اختلاف شدید و مباینت در ملت و مذهب نصرانیه صورت انحصار و انقطاع چه جای تحقق
و صدور و شیوع و صدور و ظهور تواتر در تحریف بگواه چه شهرت و شیاع رابین خصم کرالا غباوت
و نادانی جهت تعریف ای گونه تحریف مخصوص بر اهل تشیع نیست که تصرف در الفاظ و عبارات کرده شود
و تبدیل و تغیر عبارات شده محل شداده شود بلکه روز بروز تحریفات در کتب منزله سماویه برسم حرف عبارات
و محل شد از وجه مراد منزل و نزل علیه میشد چنانکه در دین اسلام بموجب حدیث یحرفون الکلم عن مواضعه
مراد ضعفا اهل اسلام مبانی نقلها و هفتاد و سه فرقه شده اند و غیر از یک فرقه محقه المتبعه ثنا عشریه بر فرق بر
بطلان و ضلالت و از حق بری شده در کرفته کرده اند هلاک گشتند و هر فرقه از این فرق ضاله مخطئه
در تصحیح ملت و مذهب مخصوصه خود بقرآن متمسک و بکریمه از بینات آیات آن تمسک جسته خود را محق
قرآن سالک مسلک ملت حضرت محمد صلعم میدانند و بر ظاهر است که بنابر فرض اتفاق تمامی این فرق
هفتاد و سه فرقه در فهم آیات قرآنیه چه از محکمات چه از متشابهات بغیر او تاویلات خلافا و اطلاقا
از کجا میسر و متصور میبود که بر خلاف یکدیگر مذاهب مختلفه و ملل متفرقه چون جبر و اختیار مشتمله
گشته هر یک خود را محق و غیر را باطل دانسته بطعن و طعن یکدیگر پرداخته و متبرا از یکدیگر از همه
بر گشته معاند شده و متفرق شده یکدیگر از قدیم و حدیث اوقات گذرانیده باشند پس بصورت اتفاق
بر صحت چگونه از اختلافات متفرقه بتحریف کلم عن مواضعه عمدا و اختیارا چه بغیر عمد
و اختیار بصورت بندد و از آنجمله تحریف شامل سالفه انها کتاب سماوی که از پیغمبر خود بر
پیغمبر دیگر از او مبعوث شده ایمان نیاورده اند بلکه در میانه خود ملل مختلفه باطل و اباطیل شده بعضی
ضلوا
الفا پیغمبر لیس نبوه دیگران القیاد نورزیده طریقه خودسری و خودرائی پیشنهاد خود ساخته اند اگر
فرض اتفاق در فهم کتاب سماوی و در رستگاری طریقه هدی از گمراهی میبودند بالاتفاق پیروی دین حق
اجماع و اختیار و مرتبه در دین قیاس حکم پیغمبر برحق لاحق و کتاب منزل بر آن بر تصدیق پیغمبر
سابق و کتابش سر پیچ نمیشد آب زلال روان بخش ابدی از چشمه سار یقین ربانی همه نوشیده

نموده و از آن میدان زهر هلاهل بهلاکت جاودانی ثابت قدم نمودند پس ظاهر و عیان شد که بقایای
از امم سلف و خلف که اهل کتب سماوی میباشند و در بعد از تکذیب آبا و پیشینیان خود در زمره اصحاب
دین حق چون یهود و نصاری بودند لهذا از اقوام ایام دین پیغمبران ما بعد از رحلت پیغمبران تا زمان
پیغمبر آخر الزمان صلعم از طریقه حق و جاده مستقیمه بتحریف کتب منزله از جانب حق انحراف ورزیده
ببدعت در دین حق و مشغول در وادی ضلالت از راه مستقیم هدایت دست برداشته در زمره هلاکت
جاودانی بر جا ماندند خلاصه مقال در این مقام مختصر این است که بدون تحریف و بعد از بروز انحراف
از طریقه حقه از هیچ یک از امم سلف و خلف متصور و متیسر بوجهی که موجه و متصور شده نمی تواند بود
و امت سلف از اهل کتب سماوی در الکون منحصر به یهود و نصاری میباشند و اعتراف الیهود خصم عناد
ایشان از هر یک از این دو فرقه جابجا بظهور رسیده تحریفات گوناگون از حد افزون عند ما و وضوح
ظهور رسیده است و کار بهلاکت و بلیات بعاقبت بتحریف نموده و بیکار بود
و مختصر برهان قاطع بر هر یک از اجله و اکابر اصحاب در تحقیق شرف صدور و عز حلول یافته و آفتاب
بیان که در کشف لغت بسیار خیره دلکش و لکن ای احمدی از شرق طلوع در باران بر رجحت قبال
طالبان یقین و اقبال فیه نیست این است که اخبار بروز و افاضت نمود و بمقدم شریف آنحضرت
در کتب سماویه و صحف الهیه کالتوریة والانجیل موجود است و الدلیل علیه انه صلی الله علیه و آله ادعی
ان ذکره موجود فی التوریة والانجیل قال تعالی الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی
التوریة والانجیل و قال تعالی حکایة عن المسیح و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و قال یا اهل الکتاب
لم تکفرون بایات الله و انتم تشهدون و قال الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و
کان حکم خبره الذی لو کان کاذبا لا ظاهر کذبه اهل الکتاب بابین لشدة حسدهم علیه و عنادهم معه و نیز اگر
دروغ بودی ادعای منافی غرضش بودی چه اهل کتاب با آنهمه اصرار و ابرام که در تکذیب آنحضرت
با حجت شنیدند در صدور تکذیب دعوی او در کتب خود نیافتند کان ذلک فی ابطال حجته علی تکذیبه
و مع ذلک یکون من اعظم المنفرات لهم و لغیرهم عن قبول قوله و دعوته و لا یلیق بالعاقل الاقدام علی
فعل ینافی غرضه و یمنعه عن ادراک مطلبه و شک نیست و نزاعی نیز در اینکه آنحضرت
اعقل ناس بود و صادق ترین و [illegible] ترین مردم بود لهذا شد و مصالح غرض و مطلوب بی چیز نبود

ومتصور

و متصور نیست که اقدام بر چنین امری نماید که بالبداهه منافی غرض و مناقض بالاصل مطلب و مقصد او
بعمل شد نهایت انما هو محض برهان الکامل الاصحی [illegible] فی هذا الباب الذی نحن فیه اولا ان الذی [illegible]
و ان الحق هو ما صورناه لا ینتقش فیه و لا یتبادر فی تصدیقه و تقریره الذی کان یتقول بالاخبار و یتعود باظهار
الضروری منا تیة بالوقوع و لا علاج له و لعل جاء الله [illegible] بالحجة و النطرة الحلال الامر ان
بان [illegible] و انه فی الله [illegible] فان [illegible] یرجع و الله [illegible] یوجع و اما
نقل از نصوص واردة در کتب انبیای سلف پس تیمنا و تبرکا بنقل بعضی از اکابر بعضا از هر یک از توریة
و انجیل و غیر هما باید و غیره از نصوص مذکوره مسطوره در کتب اصحاب ختم مقام مبنی بر این رساله
و حجره نیز از این بهره خالی نماند فمن التوریة ما جاء فی السفر الخامس جاء الله من طور سیناء و از انزال
الانجیل بر عیسی و اشرق من ساعیر و استعلن من جبال فاران و مراد اخبار است از انزال توریة بر
موسی در طور سینا و انزال انجیل بر عیسی در ساعیر که مسکن وی بودی و انزال قرآن بر جناب محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible] الله [illegible] در مکه فان فاران کما قرره العلماء فی طریق مکه قبل
العرب بمیلین و نصف و ما جاء فی الفصل [illegible] من السفر الخامس انه تعالی قال لموسی انی مقیم لهم نبیا من اخوتهم
مثلک و اجعل قولی فی فیه و یقول لهم ما امره به و ظاهر است که مراد از بنی اخوه بنی اسرائیل که اولاد
اسحق اند بنی اسمعیل خواهند بود که قبایل عرب اند پس نتواند بود که مراد عیسی علیه السلام باشد زیرا که عیسی
نبی اسرائیل باشد بلکه نتواند بود غیر محمد صلی الله علیه و آله و ما جاء فی السفر الاول انه قال لابراهیم ان
هاجر تلد و یکون من ولدها من یده فوق الجمیع و ید الجمیع مبسوطة الیه ظاهر است که مراد محمد است صلی الله علیه و آله
چه هاجر مادر اسمعیل است علی نبینا و آله و علیه السلام و فی الانجیل ما ورد فی الفصل الرابع عشر انی اطلب لکم الی ابی
حتی یمنحکم و یعطیکم فارقلیطا لیکون معکم الی الابد و الفارقلیط روح الحق و الیقین یعنی طلب میکنم
از خدای خود برای شما فارقلیط را که شریعت او تا ابد باقی باشد و غیر فارقلیط کاشف الخفیات است
و مراد محمد است صلی الله علیه و آله و ما ورد فی الفصل الخامس عشر اما الفارقلیط روح القدس الذی یرسله ابی باسمی
هو یعلمکم و یمنحکم جمیع الاشیاء و هو یذکرکم ما قلته لکم ثم قال و انی قد اخبرتکم بهذا قبل ان یکون حتی
اذا کان ذلک تؤمنوا به یعنی فارقلیط روح القدس است که مبعوث شده از خدای من و او را بنام
من یعنی باسم من بفرستد تا تعلیم کند جمیع اشیا بشما و او شما را خواهد آورد [illegible] از آن اول

شما بسو خبر کنم تا چون بیاید به او بگروید و ایمان بیاورید و ما ورد فی ان رسول غیر اقول لکم الآن حقاً یقیناً
ان انطلاقی عنکم خیر لکم فان لم انطلق عنکم لم یاتکم الفارقلیط وان انطلقت ارسلته الیکم لیخبرکم من
از پیش شما بهتر است برای شما که اگر من میروم بسوی خدای خود نخواهد آمد فارقلیط نزد شما و من میروم تا بفرستم او را
ثم قال اذا جاء روح الحق والیقین یرشدکم ویعلمکم ویذکرکم جمیع الحق لانه لیس یتکلم بدعة من تلقاء نفسه
من الزبور نقلاً ایها الجبار تقلد السیف فان ناموسک و شرایعک مقرونة بهیبة یمینک و سهامک مسنونة والامم
یخرون تحتک وما قال داود اللهم ابعث جاعل السنة حتی یعلم الناس انه بشر یعنی ابو بنت محمد صلی الله علیه و آله
را باید آمد بسوی مردم که عیسی بشر است نه آنکه در شرح مقاصد از تلخیص محصل نقل کرده که و مثل ذلک کثیرة
فی کتب الانبیاء المتقدمین بذکره المفضول والافضول عن کتبهم الا المقدر المخالف علی دفعها او حرفوها الی
مسکلی نبی آخر دل علی ان کتبهما لاحمد ... طلوع النجم و طلوع الشمس ... احق سماء الولایة ... لا
یمکن الحصر علی ادیان النهی و دیگر گفته است که بنسخ دیگر آنکه از قرآن ظاهر است که پیش
از وقت ظهور محمد صلعم ذکر آن حضرت بنود از اهل کتاب در سوره بینه آیت لم یکن الذین کفروا من اهل
الکتاب والمشرکین منفکین حتی تاتیهم البینة و تا بیاید مفسرین گفته‌اند که غرض از بینه محمد است صلعم
و دیگر در سوره یونس فان کنت فی شک من دینی مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرءون الکتاب
من قبلک و دیگر در سوره انبیا فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و بعد از ظهور محمد صلعم هم بطریق اولی
ذکر آن حضرت در کتب باقی است زیرا که از زمان عیسی تا محمد صلعم شش صد سال فاصله شده بود
و هر مملکتی که حال در تصرف نصاری است الوقت نیز بود بلکه حال که قبلت فوت ... کفی ... ازان بلاد ان
از تصرف نصاری بیرون رفته در میان عرب این مملکت‌ها کتب متعدده بلیو بلکه در اکثر السنه ترجمه کرده
کرده بودند مطلق ذکری از آن حضرت دیده نشده است دیگر در باب تحریف هم چون در میان نصاری
القدر اختلاف مذاهب اتفاق افتاده بود که با فوق آن متصور نیست چگونه ممکن است که این
همه کتب‌ها بسو که ذکر محمد صلعم در آنها طوایف بلاد اتفاق بر تحریف آن نمایند و این همه مذاهب مختلفه بر این
اتفاق نمایند چنانکه قرآن شش صد سال که قرآن در میان شما ... وجود اینکه هر فرقه ازیشان در السنه مختلف شده است
ممکن نبود که او سو تغیر در نها ... الطالب حقیقت و صاحب بصیرت دیده عبرت بگشاید و به این که این
بیهوده سرا ... خود ... الصورت مستلزم النبوت والصحه ... شد

دجزا ...

وچنانکه گفت ... در زنده ... که حس عقلا خوب می‌شنوند ... قاضی شما رفته ...
عا ... و ... الا ما عملوا ... احبار ... انقام ... رفتن که آیات بینات
از محکمات قرآن ... حجت ... عقلی بحجت صورت تحقیق پیوسته که بموجب
آیات مزبوره مذکوره باید بالضروره ذکر و اخبار از قدوم شریف آن حضرت در کتب سماویه و صحف الهیه
سالفه موجود باشد و الذی یلزم المعتد الشنیعة الفضیحة التی باید العقل الفطری عن ... و ...
عن الوقوع مع ذلک کیف یتصور و یتیسر کون آیات ... دال ... نقیض ... الآیات المحکمات المذکورة
منا قضة ... لها ... لدلالتها ... و ... یتصور ... امثال هذه الامور المتناقضة عن العاقل
فضلاً عمن ... درجه ختم النبوة و الولایة التی لا یتصور درجه فوق ... حلالة القدر وعلو المنزلة
وکیف لا ... بین النقیضین ... تناقض ... فی ضعف العقول
بل ... الصبیان ... بالضرورة ... الفطرة ... والفضیحة التی الزمناها واظهرنا ...
علی هذا ... المستند ... حال ... آیه سوره بینه مزبوره ...
صریح ... دلالت ... که وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة
یعنی لم یزل کانوا مجتمعین فی التصدیق محمد صلی الله علیه و آله حتی بعثه الله ... امره و
اختلفوا فامن بعضهم و کفر آخرون ... قال لما جاء رسول الله صلعم بالقرآن خالفوه ...
لعبده و ظاهر ان الاجتماع علی التصدیق قبل بعثته صلی الله علیه لا یتصور الا بالعلم بکونه نبیاً حقاً مبعوثاً
من عند الله ... و هذا العلم لا یتصور الا باخبار الانبیاء و بوجود ذلک فی کتب الانبیاء و صحفهم واما
فی آیه سوره یونس ... الصادق علیه السلام لما اسری برسول الله صلعم الی السماء ... واوحی الله تعالی الیه فی علی ما اوحی
من شرفه ... عظمته عند الله ورده الی البیت المعمور وجمع له النبیین وصلوا خلفه ... رسول الله صلعم
من عظم ما اوحی الیه فی علی فانزل الله فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرءون الکتاب
من قبلک یعنی الانبیاء فقد انزلنا الیهم فی کتبهم من فضله ما انزلنا فی کتابک لقد جاءک الحق من ربک فلا
تکونن من الممترین ولا تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین ... قال الصادق علیه السلام ... والله
ما شک وما سئل ... منه ... الآیة ... کما نقل علی ... فی
الدعا ... المعتز ... علیه ... ما ذکر ... امره صلی الله علیه و آله الوارثین

لكماله وتابع له من الاخبار عن علي ع انما هو الاخبار عنه صلى الله چونکه هر وصف محمد علیست گر بگوئی یا محمد
یا علیست فافهم ان شاء الله تعالى و اما قصه ايه سورة الانبياء فاسئلوا اهل الذكر انما هم الائمة الذين هم
الوارثون لكماله المتحققون بحقيقته صلى الله عليه و آله الوارثين لكماله المراد من الذكر انما هو هو او القرآن
فلا تعلق له بالمقام و اما قصه كثرت اختلاف مذاهب فرق اسلامی بعد از پیغمبر که وجوابی گونه از کثرت
اختلاف متصوّر بودن تحریف اتباع انبیا و اتفاق ان بر وضع تحریف معتبر شوند بود لیکن جواب
این دعوی نحوی است که در صدد بحث از تحقیق و تعرض رفت و کثرت اختلاف بر خلاف مدعای
خصم حرف دلیل بر کثرت تحریف شده بود و غیر ربیه ازآنکه ملهای اصحاب به عبرت رفت و
عقده ما لا بنحو از مقام گشود و حمد الله ثم حمداً و اما سخن از قدح
در سند و صحیح روایات معجزات ازآنحضرت و بودن آنحضرت حسب استدلال خصم از ارباب قرائة
در ایام جاهلیت بر لغت جاهلیت و از طلبا علمای در زمان جاهلیت عربی و بری بود نقش که بدین
نمط از بیهوده سرایان سخن اغاز نمود که اگر گویند که بالفعل در کتب سیرهای سلف ذکر او مرقوم باشد
گوئیم سر بسر نسبت اتباعست آن بنوعی که عقل ابای از آن [illegible] باشد و الاکسی ذکر نقل معجزه
از او ننموده اند بنابراین سخن ایشان سوا اعتبار نمود زیرا که نقل معجزات اولی بری در زمان جاهلیت او بود
و در ایام جاهلیت معجزه نمی بود ازآنکه پس خبر از معجزه اصلا مقرون الصدق نیست و اما دلیل بر آنکه
او بر جاهلیت بوده است این است که در سوره شوری مذکور است و کذلک اوحینا الیک روحا
من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و دیگر در سوره ضحی ووجدک ضالا فهدی و دیگر در سوره
الانشراح ووضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک مفسرین گویند الذنوب التی کانت
علیه فی الجاهلیة و دیگر در سوره فتح انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
و ما تاخر مفسرین گفته ما تقدم فی الجاهلیة و ما بعدها و زمخشری میگوید و قیل ما تقدم من حدیث ماریة
و ما تاخر من امراة زید پس معلوم شود که این کسان که نقل معجزه جز از بعثت از او مینمایند
چون همان کسان فی الجاهلیت که نقل معجزه ازو در ایام جاهلیت مینمایند پس مطلقا القول ان [illegible]
اعتمادی نیست انتهی فالحق ان القدح فی امثال هذا المقام صعب منه صعب ولیس من الصورة
والا تصعب بسبب تلک التعرضات التی تعرض ذکرها بهذا الخصم اللجوج العنود و انما لم تتعرض

الذی

الذي نصبوا عداوة الحق و عداوت اهل هذا المقام فی نفسه صعب المنال و شکاله من صعب الانکشاف علی من
وصل اذ لا یمکن ان یصل الی الحق المقال فیه الا من اتیه الله بروح منه و هو روح من امره الذی لا ینزل الا علی
من یشاء من عباده لیفتح له باب الفهم و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و مراتب
ذلک النور متفاوت متفاوت درجات [illegible] تستعد اوان اصحاب العقول و کماله لاصحاب الافئدة
و ختم کماله للحضرة الختمیة و آله الوارثین لکماله حیث یکون معهم یؤیدهم و یسددهم و الختم منه یعبر عنه
بالروح الاعظم و القلم الاعلی و العقل الاول [illegible] و لا یکون روح من الارواح بدرجته بل سائر
الارواح من شعشعة نوره و شعاع من شعشعته للحضرة الختمیة منزلته فوق منزلة هذا الروح الاعظم یعبر عنه
بمرتبة او ادنى و هو صلى الله عليه و آله الوارثين لكماله المنتسبين لكماله الحبيب فی المرتبة العلیا
التی لا فوق لها ختم المعرفة و توحد فیها و لو و توحد فلیس کمثله شیء و فی نفسه فی انه هو بعد الحق
عز و علا و فیض جمیع الاشیاء و یتوقی [illegible] انما التی هی مرتبة الحضرت الختمیة علی الفاتحة التی هی الرحمة
و الرحمن [illegible] التی وسعت الاشیاء کلها و بها ظهرت کل حقیقة کما انه وصفه حقیقته فی غیب الغیوب [illegible]
[illegible] الظهور و هی الوجه الذی یبقی بعد فناء الاشیاء کلها فی المبدء والآیة الیه و اما کونه وجه الباقی
بعد فناء کل الاشیاء فیشیر الیه قوله الا الی الله تصیر الامور و قولهم علیهم السلام نحن وجه الله المراد من
قوله سبحانه کل شیء هالک الا وجهه و لعرفه حضرة الحق الحقیقی بحسب هذا النحو الذی هو الظهور
الفعلی المعرفیة بصبح الازل و الازل الثانی و مرتبة حیث ان اعرفه و النور المعروف بالنور
المحمدی ص و الحقیقة المحمدیة و بعضهم بحقیقة الحقائق کلها جلیا و قلت لهی شیء من الاشیاء و لکن فی کل
بحسبه لمعنی آنه سبحانه تجلی و لعرفه لاصحاب الاوهام متقیدا باوهامهم و امتنع بها عنها ای لعرفه و تجلی
بها لهم علیه و احتجب بها عنهم علیه فی مرتبة الفهم عنهم و کذلک لعرفه لاصحاب القلوب لقلوبهم و بها
عنها ای لقلوبهم عن قلوبهم و کذلک لعرفه لاصحاب الافئدة بافئدتهم و التشعع و احتجب بافئدتهم
عن افئدتهم و هکذا بالنظر الی کل شیء من الاشیاء فاذا کان الامر علی هذا المنوال فالفرق فی احتجاب
بالعقول عن [illegible] بنور حضرة الحق الحقیقی الذی احتجب عن العقول و الاوهام بها کما احتجب عن الابصار
و القلوب تجلی بالعقول و لعرفه لها بها و احتجب بها عنها الافئدة الافئدة و ختم الولایة و الموفقة
ختم النبوة و الربانیة الافئدة الالهیة التی منزلتها فی فؤاد الافئدة المحمدیة منزلة الخلافة المنزلة

الحقيقية إذ مرتبة فؤاد الأفئدة الحقيقي المحمدي مرتبة الخاتمية التي هي عين الفاتحة بالمعنى الذي تم بيانه فهو صاحب
هذه المنزلة الختمية العليا والدرجة القصوى من القرب بالحق عز وجل شأنه بلا حجاب في توحيده بالله كحقيقة
الأعيان ومتروح بروح الأعيان ومتنوّر بنور الله نور السماوات والأرض بصيرته جامعًا جمعًا للظاهر
والباطن حتى بين الأول والآخر ويجيء الكل الجلي القلي عن صريح ستور الحق وفي منها ورد كما في الكافي
محمد حجاب الله فمن ثمة تبيّن أن الكل تحت لوائه وعلى ما جاء اللواء فانكشف من هذا أن الكل في أن يرد
الحق فمن وراء حجب أنفسهم التي تعرض في تجلي الحق لهم بها وتحجب بها عنهم فلا يتمكن من شهود الحق بلا حجاب إلا
الحضرة الختمية الوارثة لا لأكمل صلى الله عليه وآله الوارثين لكمالاته فلا يتمكن أحد من أن يدري ما الكتاب وما
الإيمان بحق حقيقتهما وكنه ماهيتهما إلا الحضرة الختمية بحسب هذه الدرجة القصوى من الإيمان والمعرفة
ودرك ماهية الشيء كما هي غير درك وجود الشيء بحسبها ولو درك كنه الشيء وحقيقته وماهيته غير لو درك
هويته والتصديق به بنحو ما فهذا كما أنك كنت تدرك وجود جوهر نفسك وتذعن به بالضرورة في الفطرة
وما كنت تدري ماهيتها وكنه ماهيتها وحقيقتها أهي جوهر أو عرض مجرد أم لا باق أو فان وقد اختلف القوم
في ماهية الروح الإنساني والعلم به وجهه من الضروري الفطري فوجود الشيء للشيء وحصوله له بالعلم بوجوده
وحصوله له لا يستلزم ولا يوجب علم ذلك الشيء بماهية ما يحصل له ودركه لماهيته بل لكنه حقيقته أصلاً فقد
تم الكشف عن أن ذلك في الآية الكريمة ولعلك وجدت البحث روعنا لمرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا
الإيمان ما دلت على ما توهم الخصم المجادل من كونه صلى الله عليه وآله الوارثين لكمالاته في أيام الجاهلية عياذا
بالله تعالى محجورا عن نور المعرفة ومسلوبا عنه حلية الإيمان والصحيح عن الاحتجاج بها ما تشتتا واصطفنا أن
المراد في الآية الكريمة بما أفاده سبحانه قال ما كنت تدري ما الكتاب بلا الإيمان وما قال ما كنت تقول بالكتاب
وما كنت تؤمن وأي حاصل أنه سبحانه نفى عنه ص في زمان الجاهلية قبل البعثة العلم بماهية الكتاب وماهية
الإيمان وسلب عنه لو درك ماهيتهما كما هي وما نفى عنه ص وجود الإيمان وحصوله بالطبع عن القول
بالكتاب في الإيمان به وأين ذا في هذا مما توهمه الخصم المفتري وتشبث بتلك الكريمة وأمثالها من
الآيات الأخر التي هي من المتشابهات التي لا يعلم تأويلها إلا الله والراسخون في العلم وكيف لا وقد ورد
عن أئمة أهل البيت عليهم السلام في كشف المراد عن تلك الآيات ورفع الإشكال لدى المشكلات ما يترى أي
في ظاهر كما سيرد عليك إن شاء الله تعالى ما يكشف عن وجوهها حجب الالتباس ويرفع عن قلوب أصحاب

القلوب

القلوب حجاب الشك والشبهة في تلك الأبواب وهذا الفقير لما الجهود العفو وما راجع في فهم المراد
من تلك الآيات في هذا الباب في سائر الآيات التي احتج بها في رسالته هذه في سائر الأبواب
إلى تفاسير أئمة أهل البيت معادن الحكمة والمعرفة منابع العصمة والطهارة عليهم السلام بل إلى تفاسير علماء
الإمامية الاثني عشرية رضوان الله تعالى عليهم أصلاً بل الكل بالحجج ويستند به إنما هو من تفاسير علماء
المخالفين لمعادله عشقا أهل بيت النبوة والرسالة وأهل الوحي والوراثة في الولاية والناصبين لهم ولشيعتهم
البغضاء والعداوة وأكثرهم من القائلين بعدم عصمة الأنبياء من المجوزين لهم وللأوصياء ثم المعصومين
المعصية والخطأ وهذا منه أيضا مبني على فرط التشيطن والنكراء والعداوة والبغضاء فلو كان يكون
طالبا للحق والحقيقة ومستضيئا في طريق الهدى ونهج الكشف في التقرب إلى الله تعالى في طلب الإرادة وحق
النية وصف السريرة لما حصر طلبه وفحصه فيما حصر ولما أعرض عن المراجعة إلى التفاسير المأثورة عن
معادن العصمة أو المولوية من شيعتهم الذين هم علماء الأعلام مع الحقيقة دون غيرهم من أتباع
الشيخين أبي بكر وعمر عليهما وعلى أتباعهما لعنة الله لعيد الجحود والمدر ومع ذلك كله فإنا بعدما استفدنا
أصلنا وانتقينا لقواطع البراهين الباهرة والحجج البالغة الظاهرة والآيات البينات القاهرة من
كونه صلى الله عليه وآله الوارثين لكمالاته محيطا بمراتب العصمة والاستكمال ومرجعنا فيها وفي مراتبهما فإنما
للنبوة ومعدن الولاية وسابقا على كل الأنبياء في البعثة إلى طينة الكبرى متقدما على كلهم والكل منهم
أمامًا لهم بحقيقة البعثة وكنه النبوة وتبينا بلبيا ثبت ووضح كل قضية أن تمام الأنبياء وكلهم منزلتهم منه
منزلة الحجاب الشبح والأراضي المرتفعة من الشمس وجلّهم وكلهم مظاهر نبوته وسرايا ولايته وهم بأجمعهم
شيعته وأمته ورسله وخلفه في برهة خليفته لأن نورانيتهم شعبة لأشعة أنوار عظمته
إي به ومعرفته في زمان الجاهلية قبل بعثته فإن لهم حجب بعضهم تحت الكبرى ومن حسب الرتبة
العليا والمرتبة القصوى مقامات ومنازل ودرجات ومراتب بكل منها مذاهب وكل وجهة هو موليها
فللأولياء والأوصياء إنما إيمانه وتصديقه واليقين في مقام من مقامات إيمانه ص ومنزل من منازل نور تجليه
القانية ص وبيع بايد كه باشد نه شناس   نا شنيد سدث هر ادر هر لباس وفي يكون هذا أقرب مقصود
فكيف يتصور في حقه أن يكون في برهة من الزمان مع بعثته جاهلا بأحقيته وتوهم هذا منه ص
ليس إلا في الأوهام حتى إلى أحقية عصمته الإلهية وهو نور الأنوار كيف فهم الفهام وكيف يعقل

فى حقه ظلمة الجهالة والضلالة لانهم اطاعوا جهده وانما تقصيرهم لقصور فهم تفسير الآيات المذكورة حسب ما صح وروده عن
الائمة معادن الحكمة والعصمة والمعرفة عم فنقتصر بذكر بعض ما ورد حرفا فى العمدة وتبصرة للتذكرة ولما ذكر فى ذلك
او حينا اليك الآية فى الكافى عن الصادق عم قال خلق من خلق الله عز وجل اعظم من جبرئيل وميكائيل كان مع رسول الله
صلى الله عليه وآله يخبره ويسدده وهو مع الائمة من بعده وفى منتخب انزل الله ذلك الروح على محمد صلى الله عليه وآله
الوارثين لكمالاته ما صعد الى السماء وانه لفينا اقول وجه عدم صعوده الى السماء هو ممتنع خلو الارض
من واحد من آل محمد صلى الله عليه وآله الوارثين لكمالاته وذلك الروح القدسى الكلى الذى يكون اركان العرش الاعظم
فى صورهم دون ميكائيل وجبرائيل وعزرائيل لحكمة النافذة فيهم وفى جنودهم يكون مع كل واحد منهم عليهم السلام
جهرا ولكن ذلك بحسب مقاماتهم التى يكون دون المقام الذى يعبر عنه بمقام او ادنى فهم عليهم السلام بحسب
هذا المقام المعلى رتبتهم يكون فوق مرتبة هذا الروح ويكون سر اسرار الروح بحسب ذلك المقام الحق ادون رتبة
منهم عليهم السلام وفى المقام وكلامهم لا يبلغ المقام حق بيانه وفى الكافى ايضا عن الصادق عم انه سئل عن العلم اهو شىء
يتعلمه العالم من افواه الرجال ام فى الكتاب عندكم تقرؤونه فتعلمون منه قال الامر اعظم من ذلك واوجب اما سمعت
قول الله عز وجل وكذلك اوحينا اليك روحا من امرنا ما كنت تدرى ما الكتاب ولا الايمان ثم قال عم بلى قد كان
فى حال لا يدرى ما الكتاب ولا الايمان حتى بعث الله عز وجل الروح التى ذكر فى الكتاب فلما اوحاها اليه علم بها العلم
والفهم وهى الروح التى يعطيها الله عز وجل من شاء فاذا اعطاها عبدا علمه الفهم [illegible] عن ابى جعفر عليه السلام وكذلك
جعلناه نورا قال يعنى عليا والعلى هو النور يهدى به من يشاء فى خلقه انك لتهدى الى صراط مستقيم قال عم
يعنى انك لتامر بولاية على عم وتدعو اليها وعلى هو الصراط المستقيم انتهى اقول قال عم الامر اعظم من ذلك
واوجب وسر ذلك هو ان علم الكتاب بعضه فى لوح المحفوظ وهو لوح القضاء المحفوظ المسلم عن التغيير والذى
فيه علم الامر الغائب حسبه الذى يتغير بحسبه بضرب من التغيير ولوح القدر الذى هو لوح المحو والاثبات وهو لوح
التغيير والتبديل الذى يصح بموجبها امر البداء المعروف المقرر فى مذهب اهل البيت والحق والعلم
والوراثة مرتبة دون مرتبة تلك الروح التى هى الروح الاعظم والقلم الاعلى الذى يكون اول ما خلق الله
تعم فهذا الروح [illegible] من يمين العرش وهو روح الارواح العالم الكلى وعلم اللوح بقسميه وهو عالم النفس الكلية
التى يكون كتاب الله المبين بل فى كل عقل وروح ونفس وجسد وجسم علوى او سفلى يكون تحت حيطة حكم
نفس الكلية وشعبه ونوره [illegible] منها فى نفحة ولم خلاصة [illegible] العالم الاكبر وهو امام الائمة فى الخليقة وخليفة

الحقائق

الحقائق العالية والحقيقة المحمدية بحسب سره ووجهه الذى يلى الحق وهو مظهر اسم الله الاعظم بل هو عين ذلك الاسم
وهو الصادر الاول فى دائرة الامكان وهو وسط الكل ومركز تلك الدائرة فمحيطها والمحيط بها هو الله
سبحانه وروح تلك الروح الكلية وسره هو النور المحمدى والرحمة الواسعة التى هى الفائضة فى حضرة
نور الانوار جل شانه اولا وبالذات وتلك الروح فائضة فى حضرة الذات بعد بمعنى التبعية والآن
صدرت اولا وصدرت صدورا مقدرا فى الحقيقة العالية اللاهوتية وبالجملة هذه الروح الكبرى هى
الروح المحمدية وفؤاده بحسب سره وعلى هو فؤاد الافئدة ونور الانوار الولاية الكلية وروح الارواح
النبوات الكلية والجزئية فيها خصصنا الكشف لك [illegible] قال عم الامر اعظم من ذلك و
اوجب [illegible] الروح الكبرى رتبته فوق مرتبة كتاب الله المبين الذى يكون هو النفس
الكلية فى العالم الاكبر التى يكون خليفة لتلك الروح التى هى روح الارواح النورية والروح المحمدية الختمية وروح
الحضرة الالهية الختمية وتلك الروح يكون خليفة الله تعالى بلا واسطة اصلا فى العالم الكلى فبعد كشف [illegible] فى
هذا العالم العنصرى وفى العرش الصورى تلك الحقيقة الكلية النورية الروحية وروح تلك الروح الكبرى
فى المرتبة الفؤادية العليا انكشف لهم حقيقة الكتاب المبين ومرتبة النفس الكلية كما هى وبانكشاف
الحقيقة الكلية [illegible] انكشف لهم جميع الاشياء العالية كليا [illegible] وجزئيا [illegible] وسر
ذلك هو ان ذوات الاسباب لا يعرف الا باسبابها وكل شىء من الاشياء العالمية يكون تحت حيطة
النفس الكلية والنفس الكلية يكون تحت حيطة تلك الروح الكلية بل مرتبة النفس الكلية هى بعينها مرتبة حيطة
تلك الروح الكلية فانكشف حق الانكشاف [illegible] بعينها القوى الصورية تلك الروح لم ينكشف له
حقيقة الكتاب المبين الكلى الذى لا يعزب عنه [illegible] مثقال ذرة فى الارض ولا فى السماء
كما هو [illegible] ذلك [illegible] العنصرية البشرية حقائق الاشياء كلها جلية
[illegible] كما هى [illegible] العقول [illegible] وكما هو وقال سبحانه قل رب زدنى علما [illegible]
محمد [illegible] الكتاب [illegible] الايمان [illegible] الايمان [illegible]
فوق رتبة تلك الروح الكلية والتحقق بحقيقة تلك الروح يكون [illegible] تلك المرتبة الاعلائية
يعبر عنها بمقام الوصال باو ادنى وفى المرتبة الروح الكلية يكون قاب قوسين والحضرة الختمية المحمدية
لهم [illegible] بحقيقة الروح الكلية [illegible] ربك [illegible] لتحقق بحقيقة الايمان بالله [illegible]

وهو صم لعبه بالتحقق بحقيقة تلك الروح القلبية كان لعبه محجوبا بعيني تلك الروح وتعينها عن معاينة نور الحق عز وعلا
ومشاهدة نوره من ربه لا حجب بينه الخلع الحضرة الكبرياء او حضرة الذات الاحدية الحقة الصمدية الصرفة فمع
تجلية بنور تلك الروح القلبية العليا الكبرى للحضرة الختمية المحمدية اندك جبل تلك التعين الروحي العلي العقلي
وتحقق بحضرة الختمية بحقيقة كنه الايمان بالله تعالى الذي يكون مع الدرجة القصوى ومنتهى الغاية في معرفة الله عز وعلا
وكأنه عم يشير اليها او مانا واطرنا في التفرقة بين المرتبتين مرتبة كشف عينه الكتاب في
مرتبة تلك فضيلة الايمان بالله تعالى بقوله حتى اذا جاء اليه علم بها العلم يعني علم الكتاب في الفهم يعني المعرفة الحقيقة
وحق الايمان وكمال المعرفة وقوله عم بلى قد كان اخ حال لا يدري بالكتاب في الايمان حتى
بعث الله عز وجل بالروح التي ذكرت في الكتاب حتى اذا جاء اليه علم بها العلم والفهم محصله من جهتها انما هو ما حصلنا
واستمنا وحققنا واظهرنا وكيف لا وعصمة لا درجة في النبوة وادنى تبرى في الانبياء فضلا عن درجة الختمية
وخاتم الانبياء صلى الله عليه وآله من صغر الموهم فضلا عن كبائرها سيما عن الكفر والشرك في البعثة الاولى
الطاهرة التي لا يكفر والكفر مع الفطرة الالهية فضلا عن ذي البصيرة الفاقة وادل النفي وهو ادا اشتمالها مع
الفروبات التي لا يكفر ان لعبدها وسمة ربه لا رتبة كيف وقد استفاد في شرح هذا المقام ثم مع
كمال عقله ورزانته وتمام ذكائه وجودة فكره كيف يتصور منه مع ادنى درجة الحقيقة ودرجة القصوى في
النبوة لنفسه النفسية التي يقصد ان تبين الالهة بقول ربه ما ابراهيم في هذه الاذنات ونظايرها وكما
ما اشار اليه مراد المرسيات شبهات لو انحيب ان هذه النوحي شبهات اشتمالها لا تصدر الا عن مصدر
الشيطنة والفكر وان هي الا محض حقيقة هيئته وعصبيته وكمال العداوة والبغضاء ولقد استفقنا
في خصه ان الختمية تعين الجيب الخ احتج اليه في اشتال هذه المقامات وهو ان الختم عم يجب عليه فاحشة ان
يستعين كل ما به يستعمرات تكملة الله تعالى في القرب اليه وسير الترقي لديه ولو تحصرت في طريق الاستكمال
لما يمكن ان يتم سيره ويختم في السلوك ويصير فاني في مراتب الاستكمالات وحقا للنبوة والولاية
اذ مع فرض تقصيره يجب عليه التدارك والرجوع والانابة فحقق ما يتدارك جاهد وبذل الجهد المبني بقدر ما يجب
عوضا عما فات منه ويصير بذاركا عما فات وهو عند كل نفس مأمور بالسير الى الله فاذا صرف برهة من الاوقات
في التدارك عما فات بقي ناقصا عن واجب في الاستكمالات التي كانت واجبة عليه في مراتب تلك الاوقات
بنفسها وعند هذا لا يتيسر له دراك تمام الكمال والادراك درجة غاية الاستكمال وهذا انما يكون في حواشي الختمية

لان غيره ثم لا يجب عليه اتمام السير والسير والسلوك الختمي هو ان يتادى سالكه الا في نقطة التي هي عين ا
الغاية كما يتضح سرارا في هذه الرسالة وليس معنى ما قلنا في ان الختم يجب عليه ان يستعمل جميع ما يستكمل به السالك
انه يجب عليه كل واحد واحد من احاد ما به الاستكمال بحيث يرجع عمار استفاد هو ان يكون شرعه المقدس جامعا لجوامع الكملات
والمتممات ومرجحا لسائر الشرائع الحقة والنواميس الالهية في الطاعات والعبادات لضرب السلطان كما ينظر اليه
قوله صلى الله عليه وآله اوتيت جوامع الكلم قوله عم علي وعلي هو النور الهادي اشارة الى
سر نور الولاية ومعا سر الله قال تعالى انما انت منذر ولكل قوم هاد ولعني علي عم كونه هو الهادي اشارة الى
الله تعالى والمراد في هذه الهداية هي الايصال الى المطلوب لا ارائة الطريق فان الارائة انما هي منصب الرسالة
عام رسالة والا الايصال والالقاء منه انما هو خاصة الولاية وفيه سر عظيم في سر الربوبية ولهذا صلى الله عليه وآله
الوزير يعني لكمله وان كان اولها علي في هذه المنزلة الولاية الخ ولكن لا يسند اليه الا الانذار دون الهداية
انما هو بالنقل الا لكونه رسول الله وما على الرسول الا البلاغ ويمكن ان يقال ان ما اشار به بتشبيه يا تشبيه
للنبي صلى ثلثة مقامات الولاية والنبوة والرسالة والاخير والقطب في الثلثة هي الولاية وعلي عم كان ولايته من ورثة
من ولاية صلى كيف لا وهو عم تابع له صلى وعبد من عبيده والولاية نور واحد وهو عم ختم الولاية المطلقة ومرجع
كل الولايات ومجمع جوامعها فكل نبي وولي وصي نبي غيره ثم صلى مظهر من مظاهر ولاية عم وهو سر الله
وولية لا غيره فافهم انت الله تعالى والله يقول الحق وهو يهدي السبيل هذا هو حق الاصالة والبت الصواب بينهم
في الجواب يكشف هذه العقدة البالغة في الاشكال والصعوبة بقدر الطاقة البشرية وبقي عليه قصة الضلالة
في سورة الضحى وقصة وضع الوزر في سورة الانشراح فان الامر بعدما بينا واصلنا واوضحنا سلسلة لعنايته الله
تعالى وحسن توفيقه في غاية الوضوح والاتضاح واما الجواب بمذاق الجمهور في هذا المقام فهو
اعتقاد وجوب العصمة في الانبياء والاولياء الاوصياء عم فمحمول على وجوه مذكورة في التفاسير المشهورة
ومنها ما قال انه قال صاحب الكبير وهو اعظمهم شانا في هذا الفن فان قلت فقد علم ان رسول الله صلى
ما كان يعلم ما القرآن قبل نزوله عليه فما معنى قوله ولا الايمان وكذلك الانبياء عليهم السلام لا يجوز عليهم
عقلوا وعلموا من الفطرة والاستدلال ان يحلمهم الايمان بالله وتوحيده ويجب ان يكونوا معصومين من
في ارتكاب الكبائر وفي الصغائر التي فيها تنفير قبل المبعث وبعده فكيف لا يعصمون في الكفر قلت الايمان
اسم يتناول اشياء بعضها الطريق اليه العقل وبعضها الطريق اليه السمع فعنى به ما الطريق اليه السمع دون العقل

وذلك ما كان له فيه علم حتى كتبه بالوحي الا ترى انه قد فسّر الايمان في قوله وما كان الله ليضيع ايمانكم بالصلوة
لانهم لجعلوا مانشأ وله الايمان انتهى وقال القيصري في قصة الضلالة وموضع الوزر امثال ذلك في الطلب لمثل
هذه الوجوه المجوّزة المراجحال لقد سرّهم المنفورة التي لغير عند اصحابها لزوم العصمة ومن لم يعتبر منهم فانه يحمل
على ان نسبة هذه الامثال في هذه المقامات في الخصم بهذه حصر وخصّ الاجتماع في جنب الغي والتبجح سقط بقر من كل
نقول لبعضهم الانبياء ع ويجوز عليهم ع السلام ارتكاب الكبائر من الكفر والشرك بالله سبحانه وتعالى عما يصفون
منهم ومثالهم ائمة الضلالة والاضلال على الحقيقة ويحبون الغير انهم يحسبون صنعا وانهم في علماء الدين
الضاره فعليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين واما نحن ازا آية انا فتحنا لك
فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ففي المجمع والقمي عن الصادق ع انه سئل عن هذه الآية
فقال ما كان له ذنب ولا هم بذنب ولكن الله حمله ذنوب شيعته ثم غفرها له وفي المجمع عليه السلام انه سئل
عنها فقال والله ما كان له ذنب ولكن الله سبحانه ضمن له ان يغفر ذنوب شيعة علي ع السلام ما تقدم من
ذنبهم وما تأخر قال بعض اهل المعرفة قد ثبتت عصمته صلى الله عليه وآله فليس له
ذنب فلم يبق للاضافة الذنب اليه الا ان يكون هو المخاطب والمراد منه كما قيل اياك ادعو واسمعي يا جارة
قال ما تقدم من ذنبك من آدم الى زمانه وما تأخر من زمانه الى يوم القيمة فان الكل امته فانه ما من امة
الا وهو تحت شرع محمد صلى الله عليه وآله من اسم الباطن من حيث كان نبيا وآدم بين الماء والطين وهو
سيد الاولين والآخرين فانه سيد الناس كلهم فبشره الله تعالى محمدا صلى الله عليه وآله بقوله ليغفر الله لك
ما تقدم من ذنبك وما تأخر لعموم رسالته الى الناس كافة وما يلزم الناس رؤيته شخصه فكان وجهه في زمان
ظهوره عليه عليه السلام الا اليمين لتبليغ الدعوة فكذلك وجه الرسل والانبياء الا انهم من حيث كان نبيا
وآدم بين الماء والطين فرعا الكل الا الله فالكل امته من آدم الى يوم القيمة فبشره الله بالمغفرة لما تقدم
من ذنوب الناس وما تأخر منهم وكان هو المخاطب والمقصود الناس فيغفر الكل ولعلهم وهو الذي نعوم رحمة
التي وسعت كل شيء ولعموم مرتبة محمد صلى الله عليه وآله حيث بعث الى كافة الناس ولم يقل ارسلناك الى هذه
الامة خاصة وانما اخبر انه رسول الى الناس كافة والناس من لعماله يوم القيمة فهم المقصودون بخطاب مغفرة الله
لما تقدم من ذنب وما تأخر انتهى اقول ان هذا العارف حيث قال والمراد منه كما قيل اياك
ادعو واسمعي يا جارة ان اراد انه ليس على الحقيقة بل على المجاز البحت كما يشار اليه في ظاهر هذه العبارة فليس فيه شيء من

المعرفة

المعرفة ولا تشم منه رائحة الصحة والاستقامة الا ان اراد ضربا من الجمع بين الحقيقة والمجاز وان يختص لذنوب الامة
من لدن آدم الى يوم القيمة انما هو ضرب من الحقيقة يعرفه خواص اهل المعرفة فهذا الكلام منه على الاستقامة ولا حاجة
حظ من سرّ المعرفة الى هذا الضرب من الجمع بين الحقيقة البحتة والمجاز البحت في جهة واحدة اخرى ع لقوله ما
كان له ذنب ولا هم بذنب ولكن الله حمله ذنوب شيعته والسر فيه هو انه صلى الله عليه وآله الوارثين لكمال من يجيء
النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم لعموم وجوده ونوره وشمول تجلّيه وظهوره وتطوره بصورة كل مؤمن وتجليه فيه
قوته واستعداده وقابليته ويكون كل مؤمن بما هو مؤمن كالشأن كان من الانبياء والاولياء والمؤمنين وتبعيض
بعضهم من السلف والخلف مظاهر ومظاهر جماله وجلاله ومرآة من مرايا كماله ص وانما البينونة بينهم وبينهم بتفاوت
درجاتهم في الايمان والنور رانية لمجرد الصفة لا بينونة العزلة التي توجب المباينة ركته والمثل بقوله والاشتراك
في الماهية الحقيقية فانهم من انبساط نوره وتعينه نوره وشعاع النور هو ذلك النور بعينه ولكن بوصف النزول و
نزول التي انى وانا من حقيقة واحدة كما يعني وثبت به من مثال ان الشخص وظله
الا ترى ظل الشخص في الشمس هو شيء وليس بشيء والحكم بكون الظل هو ان الشخص بعينه انما لملاحظة سلب بينونة
العزلة والحكم بكونه بانه غيره ان الشخص بغير المحيثية لا انه ذلك في جهته من الجهات لملاحظة في الخفض من
الصفات انما هو بملاحظة بينونة الصفة فان ظل الشيء في كل جهة من جهات شخصية ذلك الشيء يكون به
له في الحيثية مثلا يكون حكاية الحيثية وعكسه لا حيثيا مثله في الحيثية وكذلك في الحركة يكون حركة الظل حكاية
الحركة لا الحركة على الحقيقة بعينها لهذا اذا سئل عن بعضهم ع ما الذنب قال ع كشيء وليس بشيء والذنب شيء وتنفي
منه ع بهذا انما هو من جهة واحدة فيجب بينونة الصفة ليست لشيء على الحقيقة ويجب سلب بينونة
العزلة واستغنائها رأسا فهو شيء لعين شخصية نبي الانبياء ولكن بوصف النزول وبينونة الصفة انما
هو بعينها سلب بينونة العزلة وجودا وتحققا والبينونة بينهما انما هي بمجرد المفهوم الوصفي فاذا تحققت
بحقيقة ما حققنا هنا وهو من غوامض اسرار الالهية ارتفع الحجب عن عين بصيرتك ان شاء الله تع
وانكشف حقيقة الامر من وجه الجمع بين الحقيقة البحتة والمجاز العرفي البحت في جهة واحدة وهذا امر العجب
البالغ في العجب فاذا استندت حكم الظل الا الشخص بان تقول مثلا ان الشخص طويل يكون حمل مجازا
مجازا فان الشخص مثلا انما حكم على الحقيقة ليس كحكاية الحيثية فهذا انما هو مختص بينونة الصفة
والحكم واما يجب قطع انتفاء بينونة العزلة در صيغة الوحدة المحضة في هذه الجهة فذنب الله مع

الحقيقة المحمدية لعدم البينونة ربّاً في هذه الحضرة ولكن يجب عليك حينئذٍ ان تحفظ رعاية المرتبة وتثبت
حكم الظلّ الى الحقيقة والاصل وتثبت الفضل في مرتبة الظلّ والفرع لله في مرتبة الاصل المنزه عن صفات الظلية و
احكامها المخصوصة بها ومرتبتها وعند التحقق بهذا بان الله رب ربك [illegible] سر قولهم ولكن حلّه
ذنوب شيعته فيكون هذا التحمل منهم في مراتب تنزل نوره المحيط المنبسط المبسوط في مراتب مظاهره و
مراياه ومقامات تنزلهم [illegible] نوره [illegible] كقوله   وقس عليه سر الامر بالصلوة
عليه وعلى آله صلى الله عليه وآله [illegible] امر الصلوة في حق نفسه [illegible] الى المصلّين مع ان المصلّي
انما كان يصلّي عليهم صلوات الله وسلامه عليهم الطيبين [illegible] رحمه الله لهم وبركاته [illegible] عليهم على الحقيقة بدون قصد
[illegible] في المرتبة [illegible] فانما هو اكتفاء وكلما ازدادوا بالصلوة عليهم [illegible] رتبته السيادة [illegible] درجة من
الزلفى والمنزلة انما يكون هذا الازدياد بزيادة شعبهم التي تتشكل [illegible] حقيقة [illegible] دائرة منهاج
احاطتهم [illegible] سطوع نور ربانيتهم [illegible] ظهور جمال كمال مرتبتهم وكمال قدرهم ومنزلتهم اتم واكمل
ولا [illegible] ان زيادة سطوع النور يوجب اشتكال اصل النور فان زيادة العكوس
بزيادة المظاهر والمرايا لا توجب زيادة العكس [illegible] في حق الحق
الحقيقي تعالى [illegible] بكثرة العكوس [illegible] وجوداً او كثرة [illegible] المستفيضة القابلة للاستفاضة
لا يوجب [illegible] حضرة الغني [illegible] في حد نفسها فهذا [illegible]
امتثاله من امر الصلوة وغيره انما هو سر الامر بين الامرين [illegible] بين الشيئين [illegible]
الامور اوسطها فانهم [illegible] الى كنت [illegible] فان فيه غاية [illegible] وقرة عيني [illegible]
وجوه من الاجوبة ومن اجاب بها [illegible] الاصابة ولكن [illegible] لا حاجة لنا في
التعرض لها [illegible] والصحيح [illegible] المصنع   واز کشف [illegible] از معارف حقائق
واظهار [illegible] از لطائف دقائق حقیقت حال [illegible] خصم [illegible]
معلوم می شود که [illegible] معجزه [illegible] معجزه
ازو در زمان جاهلیت [illegible] اعتقادی [illegible] صورت [illegible]
که حضرت [illegible] و از [illegible] هزار [illegible] دور است [illegible]
بصورت [illegible] که [illegible] انبیا و اولیا [illegible] معجزات [illegible] آیات [illegible]

جل

حال که آنحضرت مرآت معجزات [illegible] آیات الحق [illegible] و کرامات [illegible]
امر [illegible] روح [illegible] کشف [illegible] العلماء [illegible] واصلها بالبراهين
الباهر القاطع القاهر يدل على كون كتب السنة والصحف الالهية المنزلة على سائر الانبياء قبل ظهوره ص
في الدورة الختمية نازلة من عنده والانبياء كلهم [illegible] معجزاتهم ومعجزهم [illegible]
هي براهين باهرة ارسلهم [illegible] الامم باذن الله [illegible] قبل ظهوره ونزوله بصورته [illegible] الختم
المعجزات منه قبل بعثته في زمان [illegible] بعثته [illegible] التي تكون
في عالم النور [illegible] على جميع المراتب النورانية [illegible] على السواء [illegible]
يكون [illegible] عن حليته الكمال في بعض [illegible] في بعض الاحوال واما المتكلفون [illegible]
من الانبياء والاوصياء في جميع الاحوال [illegible] الائمة فيهم [illegible]
قبل البعثة [illegible] العصمة [illegible] مطلق العصيان [illegible]
ظاهر [illegible]   واما [illegible] دیگر خصم [illegible]
که گفته است دیگر آنکه آنحضرت [illegible] خود [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] موافق خواهش [illegible]
او واقع شد [illegible] خواهش [illegible] گفته است که ان الله جعل [illegible] النساء [illegible]
پس [illegible] خواهش خود شریعت [illegible] خود [illegible] دیگران [illegible] زن
و نقل زن زید [illegible] مشهور است که [illegible] عاشق شده [illegible] آیه [illegible]
و دیگر [illegible] ماریه که حفصه [illegible] با ماریه دید [illegible] بعد از آن با ماریه [illegible]
خواهش [illegible] با ماریه [illegible] آیه [illegible] دیگر آنکه زنان او [illegible]
[illegible] دیگر آنکه
زنان او با مردان [illegible] آنها [illegible] خواهش
نفس او است و دیگر آنکه سلطنت [illegible] انتهی [illegible]
[illegible] زبان [illegible] خصم [illegible]
[illegible]

شیاطین از خود تا که تمام زبان دراز نمایند و بعیده بسر انتهانیست در تحقیق مراتب مجرد خواهش نفس نبی دیگر حسب تقاضای
نفس اماره بلغت پیغمبر جزو رسته است و گرنه عاقل معرا از غرض خرض آنکه نبی مبرا از تقاضای نفس اماره
بلغت بر این گونه از حد جدید بمعارضه که صریح بر خلاف قانون مناظره است تمام دا قرام نماید بخود چه بر
واضح و مبرهن است وضرور و اتفاقیست که آنحضرت از بدو امر دعوت صاحب اعوان و انصار و لشکر و
ناصر نبود و در آن دیار مست بر مثل دنیا و شرک سلاطین کفر بلاد رصاحب ملکیت و ثروت و توانایی و تجمل
غنایم سرور بازوی تسلط و سلطنت بموده بلکه یتیمی بود پا بعید و مادر از مال و مکنت و جاه و عزت بی بهره
عری و از تسلط و زبردستی یکسر بری بود و بمجرد ظهور کرامات عجیبه و خوارق عادات عظیمه از آنجناب ختمی
مآب سه امر مش در بدایت حالی در انتظار عجب آمده بمجاهده عادات و حی پرستی ملکات و مکارم صفات
معروف گشته تا نزد لعنت که با ظهار معجزات باهرات بر طبق دعوت در انتشار دین کفر شکن با ایمان
اوردگان چند تنی با مر رسالت در عین تحمل شدت ایذا و اهانت مشرکان قریش بپرداخته تا بانی
شدت سقر ابدا لذت بت و اهانت رسیده بود که لفظ هر تا سیر الرغا لا انظار رحل بیم هلاکت گشته
از مولد مألوف هجرت جسته به رغود دیار غربت سوم محل توطن و مقر معیشت خود مقرر داشته با هتمام
تمام و جد جهید در تربیت نظام کفار قریش و دیگران باضمحلال آنحضرت معدودی از اصحاب اذی
کمر همت بر بسته بمهیه اسباب قتال و جدال با آنحضرت لصرف حال دیشت و ثروت بلکه بهبذل جانها
و اتلاف جاه و عزت و ملک و سلطنت در راه شیطان و حفظ حراست دین و ملت بت پرستی با استکبار
و بر سبیل ارضم و هرمان حضرت یزدان جل جلاله پرداخته بر تبه فوق طاقت بغای است بار ومحاربه و مقاتله سو
محکم بنیان رخنه چه جانها در راه شیطان در باخته بودند تا آنکه بتائیدات یزدانی و نزول رایات
نصرت آسمانی و ظهور آیات و بینات بر صدق دعوت از دست ربانی امر دعوتش ارتفاع یافته
افتاب جولت رحمانی بر رحمت قبل ساکنان زمین از آسمان عنایات ربانی تافته صاحب اعوان
و انصار گشته با بلاد ربانی و فرمان لازم الاذعان یزدانی جهیای تسخیر دلها برای ایمان کفرت حق
غزو جلاد و پیروی دین مبین در راه هدی کوشیده در نزد صاحب تمیز برد فوق حکمت بالغه حضرت علیم
حکیم خبیر و بر طبق امر و نهی حضرت علام الغیوب چنانکه تمکنت بقدر ضرورت بقبضه تسخیر در آورده با علاء
کلمه علیای توحید سر بر افراخت د و ارث تشیید و تائید و تقویت نصرت اسلام از خدا پرستی در معرکه قتال

وجدال

وجدال سر افراز گشت و علم حفظ و حراست بیضه اسلام و تسلیم امر خدا را سر افراخت و از اینجا ظاهر
و هویدا است که منشاء و مبداء قتال و جدال از بدو بعثت تا زمان استقلال آنحضرت بغض و عناد
و ستیز با اعدای دین مبین بود و بظهور رسید که خصم مفرط مقربات احتجاج و مباحث چه جهو سوسخت و عناد
لجاج بدون اثبات مسلم الفتحه الکفه ختنه و نتیجه سو بر ترمات غیر مسلمه بلکه میر هنه البطلان تفریع
بلیغ نماید و هذا باطل جدا   و این غیر سابق بیرایه باهره وجهدت کشف انکه تیز رفت
و کرد و غبار حیثیب و اختفا از آینه دلهای پاک شعار گشت رفته آمد که بیخ در دلهای کفار قریش ریشه
و سایر فرق عرب سوکه بهانه ملک و حشمت و بلدغت بودند بغیر بار گران محاربه و خصمانه چون
با خاص و از جاه و عزت و ملک و سلطنت و بزرگی و دولت و نخوت و زندگانی در گذشتن نیز از
تحرز معارضه با شان مثل قران منفرد خالص نبست و اتفقی بموجب گذشتند از ضرورت فطرت ربانیت
و جهانی دقیقه اقوی تا غیر بود از زجه نبسب اعدای دین مبین برافروختن آتش فتنه می ربانست نموده
و غزوات معروفه   و قطع نظر از اینها ثابت نموده لطف در تحقیقام از تقویم تقریض شیطان
روزگار و دوستداران لبید مستور نیست که در نزد صاحب دانش و بینش مسلم الفلاسفه شیخ ثبت
خانقت خیر فضل آن است که بموجب حکمت بالغه صنعت کامله حضرت یزدانی اندرزمین مملو از عدل
گشته نور دین حق و ظهور حق مطلق منور بر ظلمت کفر و شرک بشنوه جز خدا پرستی در او در زمین
بنا به سالی و آسمانیان یافت شده تا صنعت کامله و حکمت بالغه کما لها جلوه گر آمده اثر نظام عالم
بانجام رسیده باشد و هذا الدین بحق لا یقطع لعول الکفر لینقطع دابرها عن صفحة الارض و ذلک
القطع انما یکون بعد اقامة الحجة البالغة بارتکاب المحاربة و القیام بالمقاتلة لینقلع اصول لا یستتبع
منها الا ثمرة الکفر و الشیطنة کما یستکمل تحقیق الحکمة البالغة هذه عند ظهور القائم ع و ملئت
الارض بنوره عدلا و قسطا بعدما ملئت ظلما و جورا و اصل هذا الاشتغال اکثر عند لعنته الی تم ص و سبقوا ر
تمام و کماله عند ظهور خلیفة القائم بالدر بجا وصه الکمال و هذا اسر من اسرار هذا المقام عزیز المنال
و اما منع از هره در این هیئات و غیرش در تحقیق و قصه رغبت و میل نفس نبی آنحضرت عیاذا بالله
تقدس و تعالی بنسوان و زنان بر ان خود متعدد داشتن و غیر ذلک مما اسنده الخصم اللجوج الجحود
العنود بمحض البهتان بمجرد الدعوی من دون اقامة حجة و بینة فقد ذکر انه لقانون فن المناظرة

يكون خارجا عن القانون والضابطة ورجعًا عند التحقيق الى المصادرة لان من نصب الخصم عند الاحتجاج
والاستدلال فما لم يقم حجة وبرهانا على كون تلك الامور بغير اذن من عند الله تعالى وكونها بغير امر الله سبحانه
وبدون حكمه وما لم يثبت كون تلك الامور صادرة من عند نفسه ص ولم تكن من عند الله عز وعلا لم يمكن له
ان يستدل بها ويحتج على كونه صلى الله عليه وآله مقررا لهذه الامور وامثالها كارتكاب المحاربة والمقاتلة
مع الاعداء وكتعيين الخليفة بنفسه للامراء وتفويض الامر والحكومة الى الاقرباء واختياره لهم الخلافة والوصاية
والملك والسلطنة بعد نفسه وغير ذلك من عند نفسه بمجرد الميل النفساني في رغبة النفس وغلبة الهوى ولم يمكن
من ان يحكم بالبت واليقين ان تلك الامور انما جاء بها وقررها وعينها من عند نفسه بالميل البهيمي ورغبته
الحيوانية وما لم يقم الحجة والبرهان على تلك الدعوى والبطلان في نقل الدعوى فقد جاء بها من غضب النفس الامارة
بالسوء والتعنت والتشنيع فما سماه حجة واحتج به بتلك الامور على المعنى ويكون طريقه احتجاج بها خارجا
غير مستقيم بقانون المناظرة كيف لا وقد ظهرت الاستدلال على انه اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال
وظاهر ان الاحتمال قائم بانه ص لما كان نبيا وجاءت الامور المذكورة من عند الله تعالى فكيف الخصم الاحتجاج
بتلك الامور على بطلان كونه نبيا ومعصوما مع هذا الاحتمال ومجرد تجويز كون تلك الامور نفسانية شيطانية في
مقام الاستدلال غير مسموع بل نقض هذه الدعوى بالدليل صريح في كونها نفسانية شيطانية لا كما ذكر انه الحمد لله
المنان الذي من علينا بجعل حجة الخصم حجة لنا علينا الحجة في ... هذا الظاهر جدا
ومما ينبغي نقله ههنا ما قد ورد في الصحاح في الاشارة وفي تفسير كريمة وآتيناهم ملكا عظيما يعني آل ابراهيم
جعل منهم الرسل والانبياء والائمة وكان ليوسف ملك مصر ولداود ملك عظيم وكان تحته تسعة وتسعون امراة
ولسليمان بن داود ملك اعظم وكان تحته ثلثمائة امرأة مهيرة بالنكاح الشرعي وسبعمائة سرية هذا ما نقل
ورد من احوال اولئك الانبياء العظام في مقام بيان وجه تلك المنة العظيمة التي وضعها الله تعالى
عليهم عليهم السلام فمجرد تعدد النكاح الشرعي ولو فرض بحد الكثرة الغير المعتادة كما في الصورتين المذكورتين
مع قطع النظر عن كونه من الله تعالى نعوذ لا يلزم قدح في النبوة وفي المثل الشرطي ليس هذا اول قارورة
كسرت في الاسلام والسلام على الكلام   مع انا اخبرنا اقمنا الحجة البالغة على نبوته وخاتميته ص ١٢٤
واوضحنا سبيل نبوته وخاتميته بالبراهين الباهرة بما اسلفنا فلا نحتاج حينئذ الى اثبات كون تلك
الامور من عند الله تعالى وبيان انها ليست نفسانية شهوانية وقضية زينب انما كانت بامر الله تعالى بحكم

بموجب

بموجب قضية انه لا ... وحكمته البالغة كما هو صريح قوله تعالى فلما قضى زيد منها وطرا زوجناكها الاية وفي قصة بنت
الفضيحة يجب على طالب الحق ان يراجع الى التفاسير على اهل البيت ع لا الى الغير فقيل وامثاله الذين لم يقولوا
لعصمة الانبياء ويجوزون لهم النقص البهيمي   وقد ظهر من الخصم مرارا انه في امثال تلك الامور
لا يستشهد ولا يحتج الا بتفاسير هؤلاء الذين لم يقولوا بالعصمة وكل ذلك صريح في كونه عدوا للحق لا طالبا
له والحق ان المقام لغاية ظهوره لا يحتاج الى مزيد بيان والغرض بيان الزام الخصم بحدود العقود ومسلك قوانين
المناظرة لغاية حرارة الاوهام العصبية وسد طرق تطرق الشبهة والشكوك اليها

واما سخن از بیهوده سرائیها دیگر که در اینهای دیگر نیست که گفته است و دیگر آنکه مر ... قرآن سوده حفظ
... چیزها ... که در او است اما فصاحت وبلاغتش معلوم است که بلاغت ندارد درجا
که نظم وترتیب ندارد و تکرار بغیر شاهد در او است وبعضی فقرات محض از برای قافیه است ومعانی
بدیهی ... در او نیست واکثر او قصه‌ها ... است هیچ مصرف ندارند که این قصص ...
از کتب ... و سایر کتب ... مذکور ... دیگر چیزها ... که در او ثبت ...
چنانچه در سوره لقمان والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم و دیگر در سوره کهف ثم اتبع سببا
حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة ووجد عندها قوما ... در ... سوره ...
که ... ایمان ... و ... از کتب ... و ... معلوم ... که
... بود ... ایمان ... دیگر ... در او است ... در حکم ...
... نموده اند مجلد ... هرگاه کسی ... لا ... که این همه
اختلاف در او ثبت یقین می کنند که از جانب خدا نیست هرچند در شریعت ...
... این اختلاف بسبب ... علم ... در شریعت خدا ... علم ...
... چنانچه در ... مطلقا ناسخ ومنسوخ ... در ...
ناسخ ... نیست بلکه ... کرده است غرض ... این اقوال نیست که اگر کسی
یقین ... کسی ... باشد هرگاه ... از این افعال واقوال ... در او ...
... خواهد نمود ... کسی که ... از این باشد ... این افعال واقوال ...
ملاحظه ... یقین کند که صاحب این صفات پیغمبر نبوده ... محال امر ... از او

ناشی شده باشد هم از جانب خدا نخواهد بود اشتباه بر طالب بصیرت و صاحب عقل [illegible]
بیهوده بودن این شبهه‌های بی خور رسته از علو شیطنت و مکر و عداوت و بغض حقیقت حق جواب
و لب لباب حق و صواب به سبیل اجمال آنست که چون آوازه آیات الفصاحه رتبه علیه رفیعه خاتمیت آنحضرت صلی الله علیه و آله
در نبوت و ولایت کشف از رتبه والای خاتمیت و اکملیت و فائقیت ختم از خواص این سر الله سرادق
ربوبیت و الوهیت [illegible] الوجیزة [illegible] باهره و بیانات ظاهره لغایة الله تعالی
و مزید منه و حسن توفیقه الکون ما را حاجتی از تو بیان حقیقت حالی و در دفع این گونه از توهمات و تعرضات
ناشیه از اغراض نفسانیه امراض قطور خصم مغرض نمی‌شد چه بصورت انفتاح منسوب شده بود که حضرت
قرآن مجید چون خاتم کلام الله است مجمع جمیع جوامع کمالات کلامیه چه از فصاحت چه از بلاغت چه از حسن
نظم چه از کمال ترتیب دلکش اسلوب مرجع تمامی فنون علوم ربانیه و معارف و حقایق الهیه و مخزن بطون
و اسرار علوم حقه چه در اصول چه در فروع چه از قصص حقه و حکایات واقعیه چه از احوال گذشته انبیا چه
آینده از آنها چه از فروع [illegible] چه از تعلیمات چه از احکام ناموسیه چه غیره بوجه العموم [illegible]
دلفریب الطف [illegible] جراحت [illegible] لاریب هدی الله [illegible] بیشتر بلکه پایه
فصاحتش و تحسین مرتبه و افصح بلاغتش از آن برتر که دست در آن افاضل ناس [illegible] نثر و نظمش
توانند رسید چه جای آنکه دست تعرض و اعتراض ناشی از اغراض و امراض نفسانی هر شخص خس
معدن [illegible] آن باشد که بجانب آن کشیده آید هیهات هیهات که [illegible]
جلالتش از فرط بیداری ناپیدا و آسمان کمالش از فرط اعتلا در خفا است و صورت الفصیح [illegible]
بنز برفت که از کمال فصاحت و بلاغت قرآنی و عذوبت و جزالت نظم و ترتیب دلکش
دلفریب آن نور الانوار حقایق [illegible] ملک فصاحت و بلاغت با آنهمه بسط ید در این
فن و صنعت از شدت عجز از معارضه قرآن مجادله و مقاتله در باختن عرض و ناموس
[illegible] و عز و جاه و مال و جان را با آنکه بلندی [illegible] حجت بوجهی از وجوه بمعارضه چنانکه
سابقا صورت تفصیل [illegible] بود دلالت [illegible] چه جای [illegible] فضایل علوم حقیقیه و بطون و بطون
و اسرار و اسرار اسرار علوم الهیه و امثال [illegible] خاصه ختمیه [illegible] قوت معرفت
لذا اراده ملزم و مجیح گشته‌اند [illegible] خصم [illegible] از صنعت فصاحت و بلاغت [illegible]

با وفرت

با وفرت [illegible] ابا [illegible] جمهور و دوری از حقیقت این صنعت چه جای صنایع فضائل علمیه شایعه
و اسرار [illegible] علوم حقیقیه و بطون و بطون و اسرار و اسرار اسرار علوم الهیه و امثال و مراتب کشف صحه
ختمیه است چه تحقق [illegible] فصاحت و بلاغت از قرآن ختم کمال کلام الله است اگر بدیده عبرت
از روی [illegible] عقیدت در طلب حق حقیقت بتفاسیر [illegible] از علمای جمهور [illegible] رجوع نمائی
چون تفسیر فخر رازی و تفسیر کبیر [illegible] و بیضاوی در هر آیه بلکه در هر فقره و در هر کلمه چنانکه در تفسیر
کبیر [illegible] بیشتر بر عرب است چندان از لطایف عجیبه و لطائف [illegible] غریبه در خور طاقت و حوصله
فهم و فضیلت [illegible] خواهی [illegible] که از صمیم [illegible] دل [illegible] اعتراف بزبان انصاف
در فصاحت و کاملیت قرآن خواهی شود بدین وصف [illegible] معنی که منکشف خواهد شد که هر کلمه
خود در نهایت [illegible] واقع [illegible] تغییر و تبدیل موجب خلل [illegible] بحسب صورت و معنی هر دو خواهد بود
چه جای آنکه [illegible] که از بواطن و اسرار از اسرار و بطون قرآن [illegible] اسرار
علمای حقیقت [illegible] علمای اهل بیت نبوت [illegible] و وارثان علوم ولایت [illegible] که تو از بهره یاب
از علوم نورانیه قرآنیه [illegible] باشی [illegible] شجره [illegible] ظلمت [illegible] اسرار
[illegible] دل [illegible] کنده باشی و بدیده بصیرت نورانیه [illegible] که [illegible] در صلوح جمال کمال ازلی [illegible]
و هر مرتبه از تجلی منکشف [illegible] و [illegible] حال بوجه اوفر مطلوب است
چه هر کلمه از کلمات مکنونه الهیه ذات [illegible] و هر [illegible] ذو وجوه متنوعه [illegible]
نور [illegible] در هر [illegible] از سرای [illegible] عالم نور و نور النور [illegible]
[illegible] دل از
[illegible] الذین
آمنوا [illegible] الظلمات الی النور [illegible] کلمه از کلمات نوریه [illegible]
معنوی پرده [illegible] از دیده دل [illegible] مشهود آید در جهات بطون
و حدود آیات [illegible] غیر محصور [illegible] معانی [illegible] المحجور [illegible]
[illegible] و با وجود [illegible] دوری از عالم نور [illegible]
و وضع [illegible] دیده [illegible] آیات قرآنی

تا دامت الحیوة لم تنتشر رمی باشند مضمون صدق مشحون ما نورا اقرأ و ارق هر چه بزبان دل بخوانی
خود شو بدرجه از درجات بطون مترتبه بعضها فوق بعض برسانی از اینجا ظاهر و آیات مر آید سرّ
فرموده حضرت امام همام جعفر الصادق علیه السلام چون که از آنحضرت پرسیدند که سبب چیست که هر چه
از کلام فصیح بلیغ غیر قرآن چون اشعار و قصاید عرب و کلمات فصیحه بلیغه بالغه در حد وجودت
علمای علم و ادب خوانده و دیده می‌شود و تکرار آنها و مراجعه بخواندن و دیدن آنها موجب کلال نفس و
ملال بال و باعث بی‌شوقی و رغبتی و میل انسان می‌باشد بر خلاف قرائت قرآن و دیدن و شنیدن
آن که تکرار موجب ازدیاد شوق و رغبت روحانی و مراجعه مکرر موجب باعث مزید میل و شهوت
عقلانی است محصل جواب حضرت آنکه انحصار مناط و مدار نشر بر بقای حسّیت و شغف و عدم حاجت
است چون حاجت بقرآن در فطرت آدمی دائمی است لهذا التذاذ و تبهّج از آن نیز دائمی است و دیگر
قرآن بر خلاف اشعار است و این کلام معجز نظام نیز دو وجه بحسب مقامات خوانندگان و شنوندگان
قرآن مختلف المعانی است مثلا بالقیاس بعوام از قرّاء دوام حاجت بعبارت است چنانچه
بثواب همان بصورت قرائت است و بالقیاس بکسی که زیاده بر آن می‌نظر پس بر حسب مقامات مترتبه فؤاد به
از کشف سبحات جلال متعاقب شده و رها نهاده بالقیاس بخواص بحسب تفاوت مقامات العقلانیات
قلبیه عقلیه است و من هنا یوجه التکرار و رات القرآن تتمیعا وجه تکرار الحاجات و شرایده و هکذا فی
سنوح نوا عقب نزوله و تجدد موجبات التهیج بسطونه و ظهوره بهذا — و همین بوده
دیگر آنکه بعضی از فقرات محض از برای قافیه است اما لا والله لیس بر منقر است که بیان آنقفوه
را کرده باشند تا جواب مخضرمه گفته شود و ثانیا از پایین حوالش ظاهر و هویدا است که قرآن متضمن
لکل ذلک اما ثالثا فمن مکن العلاوة و العضا و در سبکیه معانی بدین بسیار در او تعبیه است بر عکس
ایضا اثبات مجرد ادعا خلاف سنت سنیه لوازم مناظره نیست محض افتراست و ثانیا رابعا
مجمع الجوامع و مرجع المجامع از کلام چنانچه غیر بدیهی معروفی از معانی و اصول جامعه بهر باشند چون محتوای قرآن
بر آن مطابق شان معارف قرآن است و کشف از اسرار و از حقیقت آنست که
تعمیم در معانی جهه بدیهی جهه غیر بدیهی بیان قرآنی ضرور در ارجاعه مجمع الجوامع بودنش قانون و دستور است
در رعایت تعمیم در بدیهی باعث آنست که بسخن از عوامض مشکل و معارف گفته باشد مثل القلم و اللوح

معناه

معناه منتقش به الالواح و کذا اللوح ما یرتسم فیه نقوش الاشیاء و لکان القلم حینئذ القصب المعروف
ام الله بل کان جوهرا نورانیا یعبّر عنه بالروح الاعظم و العقل الاول روح الارواح العلم الاکبر و هو سرّ الاسرار الذی یبدو منه
افلاک الموقوفه و کون مرکز الکرات العلم الحکمة — و بعضه دیگر آنکه اکثر از قصص قرآن است که هیچ
مصرف ندارد زیرا که این قصص در تورات و انجیل و سایر کتب بجهت نفعی رد کرده و مذکور است
ای برادر صاحب معرفت بنگر که از فرط عبادت و ابلهی یا از فرط طبع زحمت تا حتی چه سبیل ها
از این نفرانی می‌گوید و حجت بل چه بی‌ظاهر است که قصه‌های مذکور همه آنها با قصص
انبیا و اولیای اوصیای انبیا یا علما و عبّاد زهاد و یا قصص فراعنه و ائمه ضلال و اضداد زهاد و عبّاد
و غیرهم از همه آنها عبرت و عجب روانرا ازدیاد نور بصیرت و قوه مستضعف رو برانگیزاندن
خدا گم شده کان با دبه جهالت غرفه و شهوت بحقیقت متحیران تنبه و غفلت است از نیز
خواب غفلت و باز در تنقص انسان است بر راه صواب مستقیمست و هر یک از این قصص جهات
بر حسب پیرایه آیات و کلمات در مقامات بطون و ظهور بسیار است که خصوص این نمط
از رموز و اشارات بمراتب بطون و ظهور در حجت بمقامات از جمال نور انها در غیر کلام ضمنی
مقام ظهور صورت کجا این عین بر بر ترکیب صورت الفاظ بر رفعت که جامعیت و جمعیت در جنبه فصاحت
کلام الله معجز شریعت است اگر چه این نکته با تنزل از خصوصیات نظم و ترتیب الفاظ و عبارات
و تالیف و ترکیب از حروف و کلمات است و لیکن بحسب تعبیر بر خود نیست از لطائف حضرت قرآن علیه السلام
که قرآن در قسم مقامات است و از مذکور بعضی قصص و حکایات مزبوره در تورات موجود در نحو یا بود
در انجیل نصاری چه جای سایر کتب آنان که هر برای چه چندان از صحیح بعضی از اعتبار می‌خوانند که شود
چه تورات و انجیل اصلا منزل آسمانی مسلم است که باشند و تحریفات یهود و نصاری تغییر یافته باشند
وجود نص مسلم نیست شود و صحت قصص و حکایات مزبوره از زمان نزول قرآن تا القول بلکه صحت تنزیلات
عیسی و موسی و غیرهما بجهة تنزل قرآن بر آنهاست پس تصدیق بنبوت و رسالت پیغمبران سلف که
از ارکان ایمان است چه جای قصص و حکایات مزبوره منوط بتصدیق قرآن است که قرآن مصدّق
نبوت ایشان است و از اینجا ظاهر و هویدا گشت که اگر قرآن نبود مدعی مجرد یهود و نصاری
کسی غیر یهود و نصاری نشنوانند که اعلانی بمراتب نبوتهای پیغمبران سلف و کتب ایشان آورده باشند

و اهل اسلام در حقیقت تمام نزول قرآن متکفلند علما را ایمان لازمست که هر آیتی [illegible] علم و یقین است به آنها [illegible]
پس بنابرین مخلوط [illegible] که وجود نقص حکمی یافت شد در قرآن ضرورت و بهمه مراتب [illegible] بنا بر این [illegible]
لوحهای [illegible] از جهت صواب [illegible] زبان فرنگ شده درست و بهمه وجهی که خبرهای با معنی دلالت
جهت دلیل است چنانچه در سوره لقمان و القی فی الارض رواسی ان تمید بکم و دیگر در سوره کهف فاتبع سببا حتی
اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة و وجد عندها قوما و در همین سوره مذکور است که اسکندر [illegible]
[illegible] و حال اکثر از کتب صاحبان [illegible] و تاریخ او معلوم است که بت پرست بود و ایمان نیاورد
پس بگو در جواب این شبهه از اینکه مثل تو گوینده معنی این آیات در صحت و صدق متفق الدلالات است انبیا بعد در قوه از
فرط ضعف و کوته نظر نشنیده باشی که عمقی مقصود از آنها چه بحسب ظاهر و چه بحسب باطن و چه تفسیرا و چه تاویلا فی
[illegible] بر تو لازم نیست بلکه [illegible] باشد و تو ضرور [illegible] است که عدم وجدان شیئی
چیزی را دلیل بر عدم وجود آن چیز نمی تواند بود [illegible] در قصه القرنین رواسی در زمین [illegible] رواسی و جبال شامخه
ناسوتیه مظاهر و مرایای رواسی و جبال نورانیه روحانیه ملکوتیه [illegible] قطعات اراضی
[illegible] ملوک و امراء و حکام [illegible] رعایا و برایا است پس بقای زمین و آبادی آن و نشو و نما در آن با [illegible]
با ارواح نورانیه رواسی [illegible] و این [illegible] معاینه رواسی و ارض [illegible]
معاینه ارواح موکله بر رواسی و معاینه ارواح موکله بر اراضی [illegible] و در بعضی از احادیث [illegible]
ائمه هدی [illegible] شده است و این معنی از بطون آیه مزبوره موید [illegible] که گفته شد ارواح
موکله بر رواسی [illegible] انوار ائمه هدی [illegible] الجبال اوتادا از اینجا ظاهر
و منتفی شد [illegible] اوتاد [illegible] در آبادی زمین و عدم
هلاکت [illegible] ایشان [illegible] و اما قصه
کهف پس تفسیر [illegible] از اخبار شاهد [illegible] است [illegible]
دلیل بر عدم وجود [illegible] در بحث [illegible] وجوه [illegible]
[illegible] و اما قصه کفر و ایمان اسکندر ذو القرنین است که موجب [illegible]
از وجوه قرین حضرت امیر المؤمنین [illegible] در امت [illegible]
مظهر از مظاهر آن حضرت [illegible] و اسکندر دیگر [illegible] بت پرستی و یونانی [illegible]

مجوسیه

مجوسیه دولت اسکندریه و یونانیه بودی بت پرستی والله یعلم حقیقة الحال و الراسخون فی العلم محل اعتماد و مرجعیه
بتفاسیر و اخبار علمای اهل بیت است و حقیقت حال در خبر صحیح الورود از ایشان علیهم السلام [illegible] محرر
مقرر است و اما منشأ از نسخ و ناسخ و منسوخ پس بباید دانست که نسخ و [illegible] هر حکمی موقوف
عقلی [illegible] باید ناسخ جاهل [illegible] احوال زمان استقبال [illegible] که حاکم چون
در زمانی مصلحت بود در حکم [illegible] خود حکم [illegible] مقرر داشت و در وقت دیگر
[illegible] که حکم [illegible] مصلحت نبود و حقیقت حال [illegible] در بعضی صورت [illegible]
[illegible] خلاف مصلحت بود [illegible] الحکم [illegible] نسخ [illegible] حکم بر خلاف آن
کرده باشد [illegible] ظهور [illegible] است [illegible]
امراض جسمانی طبیب [illegible] بر خلاف مواد دیگر [illegible] بلکه در [illegible]
بحسب خلاف [illegible] امزجه و تغیر و تبدل اخلاط مفسده و مواد مضره در امزجه معتلة
[illegible] حکم [illegible] از زمان و فراج از زمان در شخص واحد [illegible]
و در زمان دیگر [illegible] هذا القیاس حکیم مطلق در معالجه امراض روحانیه
[illegible] مختلفه [illegible] استعدادات [illegible]
[illegible] حال طائفه معینه در اوقات و ازمنه مختلفه حسب تغیر احوال نفس موجب حکم
بالغه و علم محیط [illegible] احوال و اوقات امزجه روحانیه در ازمنه [illegible] حکمت و مصلحت [illegible]
وجه نسخ [illegible] زمان مصلحت الحکم [illegible] منقضی شدن مدت [illegible] موجب
آن است [illegible] نه جهل [illegible] لازم نیاید [illegible] نسخ در شرایع
سلف یا در توریة و انجیل [illegible] یهود و نصاری [illegible] علمای اعلام
[illegible] یهود در [illegible] از توریة محرف [illegible] و در کتب مبسوط [illegible] مسطور
مذکور است خلاصه [illegible] مطلب اینست که وجود نسخ در شرایع [illegible] موجب [illegible] در آن شرایع
[illegible] بلکه در نزد [illegible] اهتمام [illegible] وجود آن دلیل
[illegible] کمال آن شریعت است [illegible] معالجه طبیب [illegible] امزجه [illegible] فراج شخص واحد [illegible]
امراض و در [illegible] اوقات و ازمنه [illegible] بالضرورة [illegible]

مقصود حکمت و غیر معقول و آن طلب لازم نسخ و تنصیص طلب معزول و مخذول و تعرضه نشر همه بی معنی و بیجا
و نامعقول است در این صورت وضع نسخت که وجود ناسخ و منسوخ در احکام قرآنیه از فرط حماقت و از جمله تمامات و مطلقات
احکام قرآنیه است و حمل بر منقصت نمودن و موجب جهل و نادانی شارع علیه السلام و نسخ از فرط عناد
و بلادت و جحود و نادانی و تحیر در جمله بدیهیات ادله بلکه قطعیه است زیرا که شریعت علیه با نسخ
شریعت موسویه نمودن و محل آن بودن در صورتیکه جمله بعض احکام فرعیه جزئیه تغییر و تبدیل
اصلا صورت نه پذیرفته باشد موجب منقصی در شریعت مقدسه محمدیه با نسخ بسیاری از احکام انها چنانکه
بدیهی شده و انکار وجود نسخ منافی دیانت با تکمیل نیست بلکه سبب تکمیل که در صورت نسخ تحقق
یافته که نسخ نسخ تکمیل است چنانکه شریعت غراء مقدسه محمدیه بملت بیضاء مطهره الهیه حنفیه موجب
متمم شرایع مقدسه سالفه و ملل مطهره گذشته میباشد چه سرایای ظاهره و بینات ساطعه باهره تحقق موجب استغنا
و استعفا از جد وضوح دلائل اتضاح بودنش است که شرع انور مقدس اقدس حق مجمع جوامع معقولات و مرجع
منقولات بر وجه اشرف اعلی میباشد و این نکته لطیفه بدون نسخ نامتصور و بیوجود منسوخ نسخ بی
تکمیل نامتیسر است بر مزید انکه مدعی از فرط بلادت و ابلهی غافل از اینمعنی است که تکمیل عیسوی مر شرع موسوی را
بدون ضرب از نسخ ممتنع الوقوع است چه اقل نسخ آن است که متعلق حکم صادر شده باشد که دو رکعت
نماز بکیفیتی مخصوص در فلان وقت باید کرده شود و در شرع متعقب شرع سابق متعلق مقرر شده باشد
که دو رکعت بوجه آن کیفیت بعمل آید و تکمیل رکعتی بر آن افزوده بهمان کیفیت سه رکعت شده باشد
احکام الله در الرکعتین المقررتین در صورت آن دو رکعت فقط بوجه بشرط آن که مقرر بود نسخ شده
بضمیمه رکعت دیگر بوجه بشرط ثانی مقرر گشت پس ثابت الطالب تحقیق یافت که حدوث و
صدور شریعت تازه که بوجه تکمیل شریعت سابقه شده بدون ضرب از نسخ متصور نیست
بوجه ممتنع نخواهد بود پس وجود ناسخ و منسوخ در احکام قرآنیه و نسخ هم شرایع سالفه بشریعت مقدسه
ختمیه دلیل ظاهر و برهان باهر بر کمال شرع اقدس حضرت است یک نکته از این دفتر که ختم همین باشد
و اما سخن از بیهوده و از هرزه در ایشان دیگر نیست که در بیهوده و هرزه گذشته با براست
برتر است و در مقام ابطال کیش و ایمان دینی متین مبین اسلام و تحقیق حقیت و بیان تمامیت
و کشف از کمال استقامت کیش و ایمان دین شریعت و نکات اساس افزار صورت صدور از مصدر

چندورت

غباوت و بلادت خصم بغض و عداوت رسم زندقه و الحاد است که دیگرانکه در اسلام راه نجات را از
عذاب اخروی منحصر بر این نموده اند که اعمال شایسته یا توبه و عفو خداوند باشد هیچکدام از این دو
بلکه هر دو باهم نیز سبب نجات نمیشود تا آخر مقالات غباوت و بلادت بنیات شقاوت و ضلالت
ایاتش در مقام مزبور تا آخر رساله نامعقوله اش پس بدانکه جواب از آنها بجهة ضرورت و لزوم مقدم
داشتن ابطال مذهب و ملت نصاری و سایر فرق از مخالفین ملت بیضای آل هاشمی بکمال حضرت سید و طه
صلی الله علیه و آله الوارثین لکماله بر اثبات حقیت دین مبین اسلام و بر حقانیت حق کما هو حقه در این مقام لازم
الاهتمام در پیشه ای رساله از باب تمهید مقدمه بر وجه البسط و التفصیل بیان آن در لبس لعنه الله ثم و مزید
تابیده و حسن توفیقه نوشته شد در این صورت الکمال ما را حتی با عاده منتها شد الحمد لله الذی
لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله و صلی الله علی الحضرة الختمیة و الورثة للائمة و السلام علی تابع الهدی
تاریخ الفراغة من تصنیف هذه الرسالة المسماة بحجة الاسلام الملقبة بجبران الملة الثلث الثانی من
الثلث الثالث من الربع الاول من سنة ثمانین و ثلثین و مائتین بعد الالف من الهجرة علی هاجرها و آله
الوارثین لکماله سلام الله الکامل التام الشامل العام و صلواته الرائقة و برکاته الفائقة

معجزه چیزیست که خارق عادت باشد زیرا که غرض از آوردن معجزه آن است که ظاهر گردد که
این شخص از جانب خداست و این ظاهر نشود جز بعملی که فوق قوت و عادت انسانی باشد عادت
انسانی را ممکن نیست یکطایفه نیست بلکه باید هیچ فرد انسانی از آن بیرون نباشد زیرا که اگر چیزی
باشد که یکنفر یا آن ایشان نماید هر چند جمیع مردم نتوانستند کرد فوق قوت انسانی نخواهد بود
و اگر کسی گوید که قوت یکطایفه نشان میدهد از قوت انسانی جواب گوئیم چرا نگوید
همین بود در قوت یک خانواده و سخنین ... و اگر گوئید که طایفه
که اهل فن هستند چیزی ظاهر باشند که از ایشان مثل آن طوایف دیگر بطریق اعلی نتوانستند آورد
گوئیم که عجز طوایف غیر فن بالفعل است نه بالقوه چرا که اگر دیگران از طوایف که استعداد شان
بیشتر باشد با آن فن عمل نمایند توانستند مثل آن آورد پس معلوم شد که معجزه خلاف عادت
کلی است نه جزئی و معجزه ... دون فنی ندارد لکن نه مطلقا زیرا که اگر از غریبی که فی الحقیقه

از جانب خدا باشند دفعی دافع شود که اثر آن شود در آن علامتی نیست خرق عادت نخواهد بود
چنین علم کیمیا باید از فنونی باشد که کلی اثر آن شود در آنها علامتها باشد و بانها کار در گشته باشد
زیرا که جائی که کار در گشته باشد سحر نیست و جائیکه سحر نیست قوه پنهانی هم باشد و معجزات انبیا از
ابتدای تمام آن معلوم می شود که این عمل معجزه باشد چه شاید در جمیع سحر باشد بخلاف عمل کیمیا که در همه
در او سعی نماید باشد یا بعضی نحو از ابتدای داشته باشد لیکن است که آن عمل فوق قوت آدمی است
و اگر گویند که اعتقاد بر اعجاز موسی و عیسی به تصدیق سحره است که اهل فن بودند والا از کجا
دانیم که اعمال ایشان طب و سحر نیست زیرا که احتمال میرود که این اعمال از طب و سحر واقع شود جواب
گوئیم که معجزات عیسی اکثری از مقوله بود که هیچکس احتمال نمیداد که از طب باشد زیرا که شنیده
و نوشته نشده است که طبیبی بمحض گفتن یا اراده صحت مریض و رفع نموده باشد چه جای آنکه احتمال دهیم
که مرده زنده تواند نمود و هیچکس احتمال نداده و نشنیده بودیم هرگاه این مرده شود نزد اطبای
حاذق ببریم کاه است که زنده توانسته نمود و بالبدیهه همه کس میداند که طب منحصر در تدبیر است
بواسطه غذا و دوا نه بمجرد گفتن یا اراده پس احتمال طب مطلقا در اعمال عیسی نمیرود و لیکن اگر از
رفع احتمال طب هر چند کسی احتمال نداده اما احتمال میرود که چنانچه در اعمال موسی احتمال سحر میرود
در اعمال عیسی شود نیز چه در سحر نمایند پس در جواب از هر دو گوئیم اما اولا بایستی تصدیق سحره
اگر در هر معجزه ضرور باشد در معجزه محمد صلعم نیز ضرور است که ایشان تصدیق کنند که
این سحر نیست و اما ثانیا بانکه معجزات عیسی و موسی احتمال ندارد که از فن سحر باشد زیرا
که دیده و شنیده و نوشته نشده است که هیچ ساحری مرده را زنده کرده باشد یا آنکه
دریا را شق کرده باشد که اینها تا انتهای آنها باشند پس چنانچه اینها خارق عادت غیر
سحر می باشند خارق عادت سحر نیز می باشند زیرا که از فن سحر هم هنوز مردم رفع
نشده است و شخصی ابراز نکرده است پس ملائمه دیگری معجزه نموده است چه معجزه که
خارق کلی است بر او صادق است و همچنین مسوی است بخلاف صنایع جزئیه که حد معجزه
که خارق عادت کلی باشد بر او صادق نیست زیرا که تمامی شود در آن علامتی نیست که
خلاف عادتی باشند   و اینکه گفته شده که معجزه هر پیغمبری باید از فن شایع

در اوقات

در آن وقت باشد چون طب و سحر در زمان عیسی و موسی که معجزات ایشان از این دو نوع بود گویا شایع
این هم یکی از اشتباه مورخین است زیرا که نیست در اسلام تاریخی که از عهد سلف نوشته شده باشد و صحت
باشد و در تاریخ اهل یورپ که از اوان سلف نوشته شده است مطلقا مذکور نیست که در عهد موسی
و عیسی سحر و طب شایع بود زیرا که از ایام موسی که مطلقا کتابی در میان نیست جز انجیل حضرت موسی خود در
توریه نوشته است و آن هم این نوشته است که در بارگاه فرعون ساحران بودند که عصای خود را
انداخته مار شد و بعضی کارهای دیگر که او کرده نیز کردند آخر الامر موسی کاری کرد که نتوانستند کرد دانستند
که از جانب خدا است و در ایام عیسی انجیل نوشته اند این است که فن سحر در میان یهود و فصاحت
در میان یونانیان متداول بود و مطلقا ننوشته اند که فن طب در اورشلیم یا یهودیه بود و یا در آنها شایع بود
و اینکه گفته شده است که بر غیر عرب ثابت نمیشود معجزه بودن قرآن باعتراف عرب بعجز از
اتیان بمثل آن پس گوئیم که اعتراف عرب بعجز با قطع نظر از آنچه پیشتر مذکور شد نفع بجهت ما ندارد
زیرا که در این مقدمه تمام مدعی ایشان شده و مشهور است که خصم اقرار قرار بنا باید داد   و اگر گویند
که برای علم باعجاز قرآن باید تصدیق عرب را قبول کنیم زیرا که ما عالم بلغت عرب نیستیم و در
این دعوا ایشان ما دعوی علمی لازم است جواب گوئیم که در هر مقدمه که قاضی یافت نشود
آن مقدمه فیصل نخواهد یافت   و اگر گویند که نشنیده ایم تصدیق عرب بر نبوت آنحضرت
محض لجاج و عناد است زیرا که معنی ندارد که طائفه عرب تمام تعصب نموده دروغ گویند
جواب گوئیم اولا آنکه چون است که احتمال میدهید که تمام مجوس و یهود و نصاری که چندین بهای
مقابل عرب میباشند همه دانسته اند که محمد صلعم پیغمبر است و عمدا از لجاج ایمان نیاوردند و کتاب
خود را تحریف نمودند و همچنین عرب قبل از اسلام لجاج مینمودند و معجزه را میدیدند و اسلام

نمادند تا اینکه کار بشمشیر رسید چنانچه در کتابهای اسلام از اینمقوله نوشته شده است و میگوئیم
که احتمال ندارد که قوم عرب حال لجاج نمایند و تا بجائی اینکه اگر باعث قوی برای این قول نداشتند
چنین بود لیکن حال باعث قوی برای این قول هست که از تبدیل دین و اعتراف بناحق بودن
آباواجداد خود و تکذیب آنچه خود و آباواجدادشان پیش از این گفته اند پس شاید بجهت همین مدعا
تمام انصاف نمایند و بطلان دین محمد صلعم را از این جهت بر دزند هنند و اگر احیانا بعضی از ایشان
هم انصاف دهند و بیاورند مثل قرآن لیکن که انصاف دهند که این چون قرآنست
و اگر گویند که از قواعد معانی و بیان معلوم نمائیم که چون قرآن هست بایشت پس گوئیم که این
خلاف قول شماست که میگوئید معجزه بودن قرآن معلوم نیست از راه فصاحت و بلاغت باشد
و آنچه از معانی و بیان معلوم میشود فصاحت و بلاغت است و حال آنکه چون مسلم شماست که
قرآن فصیح و بلیغ است پس هر کلامی که نزد شما طور قرآن نباشد از غیر فصیح میگوئید و مثل
قرآن نمیدانید تا دیگری بیاورد و اثبات مدعا کند   و اگر گویند که در زمان محمد صلعم فصحا بسیار
بودند و خواستند که اتیان بمثل آن نمایند و نتوانستند پس گوئیم که اولا مسلم نداریم که در عصر محمد صلعم
فصحا بسیار بودند زیرا که در چند جای قرآن مذکور است که ترا از زبان ایشان برانگیخته‌ایم و با نفاق
روات و مفسرین قوم عرب را بعلت عدم سواد و کتابت امی میگفتند و چنانچه گویند که امی بودن منافات
فصاحت ندارد چه تواند شد که شخص امی باشد و فصیح باشد پس گوئیم چون است که علمای اسلام از
قرار کتب خود امی بودن محمد صلعم را یکی از اعجاز قرآن میدانند و اگر یک دو شاعر فصیح در آن عصر بوده است
باشند چه شد بودن نخواهد بخشید زیرا که النادر کالمعدوم و اگر هم مسلم داریم که بسیار بودند
مسلم نداریم که مثل آن بیاورند زیرا که محتاج به ثبوت است بدلیل قطعی و اگر هم مسلم داریم که نیاوردند
مسلم نداریم که اگر میخواستند آورد نمیتوانستند بعلت آنکه مادامیکه در مکه بود و چون مدینه رفتند که

انجام

انجام کار او بکجا خواهد انجامید اعتنا نمیکردند خصوصا صاحبان فهم زیرا که چون میدیدند که خلق را
از بت پرستی بخدا پرستی میخوانند پس گران نبود ایشانرا دعوت او و از اینکه تا او در مکه بود
جهال قدرت نیافتند بر اتیان مثل آن فایده مترتب نمیشود و بعد از آمدن بمدینه تا امروز هیچکس
را از عربان قدرت ممکن نشد که اظهار تواند نمود که قرآن معجزه نیست و محمد صلعم پیغمبر نیست و من
میتوانم آنرا ادرم یا آورده ام و اگر مسلم داریم که خواستند مثل آنرا بیاورند و نتوانستند باز ثابت
نمیشود که معجزه باشد زیرا که عادت جاری شده که در هر لسانی کتاب بیت از سلف که مثل آن
نیاورده اند مثل سرود ویس در یونانی و رجل در لوتینی و مجیون در سایر السنه و در بسیار از
صنائع که در زمان سابق احداث شده است که مثل آنرا با وجود سعی بسیار از مردم نیاورده اند
بخلاف قرآن که نسبت بآن صنایع که کسی بسبب اعتقاد یا ترس در صدد اتیان بمثل آن برآمده
و چون این ثابت شد که هرگاه نتوانستند مثل آنرا آورد باز معجزه نیست پس معلوم میشود که
آنچه در قرآن مکرر واقع شده است که اگر قرآن معجزه نیست بیاورید مثل آنرا چگونه است
و اگر گویند در صورتیکه محمد صلعم پیغمبر نبود بایست خدا تمکین ندهد که قرآن آورد و تحدی کند یا بعد از
تحدی بایست بدست دیگری مثل او را جاری و کذب او را ظاهر سازد که اجرای معجزه بید کاذب محال است
گوئیم که این مسئله منوط است برآنکه بر خدا واجب است که خلق را بهر قسم باشد نگذارد بضلالت
باشند و این مقدمه مسلم نیست و دلیلش آنکه می بینیم که دین پیغمبر کاذب چون زردشت و دیگران رواج
دارد و همچنین بت پرستی و نایناد در خصوص محمد صلعم اجرای معجزه بر ید کاذب هم نشده است زیرا که اگر چه
قرآن را معجزه و حد معجزه که تحدی باشد بر او صادق است لیکن جزء دیگر که خارق عادت کلی باشد بر او صادق نیست
پس تحدی بر غیر خارق عادت شده است و حجت خدا بر شما تمام است که معجزه بر ید کاذب جاری
ناخته   و اینکه گفته شده است که معجزه بودن قرآن اقوی است از سایر معجزات بجهت آنکه این
همیشه باقی است بخلاف معجزات سایر انبیا که بطول مدت ضعف آنها بیشتر میشود گوئیم که این درست است
هرگاه معجزات ایشان از این قبیل بود که خود ایشان نوشته بودند یا در عهد ایشان در کتب ثبت
شده بود و مشهور شده بود بلکه تا مدتی بطریق نقل و حکایت بود و بعد از مدتی در کتابها برده ثبت

نوشته شده بود و لیکن چون چنین نیست بر قدر از ضعف و قوه که انها را در عهد سلف بوده است حال
نیز بر همان قرار است و اگر از طول مدت ضعف در نقلی حاصل شود پس باید اگر کسی ولادت بیست
سالگی یقین حاصل شود در ایام شصت سالگی نقصان پذیرد یا انکه تفرقه باقی شود در میان معجزات
موسی و عیسی   و اگر گویند که معجزه قران چون از عقلیات است اقویست از سایر معجزات که از
مقوله حسیات است گوئیم که اقوی بودن هر چیز بحسب غایت انست پس اقوی بودن معجزه انست که انفع باشد
و اعجاز قران اکثر عوام را فهم نیست که درک معجزه از ان نمایند و خواص را چشم هست که سائر معجزات
ببینند و نفهمیدن عوام معجزه قرانرا از نقص او است زیرا که هر معجزه که اکثر مردم ندانند که ایا این معجزه است
یا نیست ناقص است   و اگر گویند تا ثابت نمایند معجزه بودن قرانرا اشتمالش بر غیبات در علوم
مذکوره و حکم مذکوره و شریعت متینه ان گوئیم اما اشتمالش بر غیبات انچه مشهور است در کتب
شش هفت موضع بیشتر نیست از قبیل الم غلبت الروم و دیگر وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا
الصالحات لیستخلفنهم و چند جای دیگر و بر متتبع واضح است که انقدر غیبی نیز در طور فراست اینها
و شان نزول و مقصد انها اختلاف نموده اند که حال از انها معنی معینی دستگیر نمیشود و این اختلاف
نفی اعجاز انرا میکند و اما اشتمالش بر علوم مذکوره و حکم مذبوره و سائر چیزها بر متتبع ظاهر است
که بسیاری از کتب کفار و حکما و غیر ایشان چنان باشد که مشتمل بر این فواید است پس اینها علامت
بر انکه قران از جانب خدا است نمیباشد   و اگر فرق است میان معجزات محمد ص و معجزات
سائر انبیا بجهت انکه انها رسیده است بحد تواتر گوئیم که معجزات موسی انچه واقع شده است تمامی
در توریة مذکور است و چنانچه توریه نزد تمام فرق متواتر است ان معجزات نیز متواتر است و در
کتب دیگر ایشان هم انقدر نوشته شده است که مجال سخن در ان نیست   و اگر گویند
از زمان بخت النصر باقی چیزی نماند بر متتبع واضح است که در زمان بخت النصر بجز اورشلیم و
بعضی از نواحی ان ابتش قتل ننموده اند و نیز انچه از مردم انجا را باسیری بردند بعد از مدتی مرخص
نمودند و تعرض بدین و کتاب انها تصرف ننمودند بلکه در این صدد هم بر نیامدند باقی مملکت یهودان
و کتب ایشان هم برقرار بود و دیگر انکه بعد از زمان بخت النصر چندین پیغمبر در میان بنی اسرائیل بوجود

امید

امدو اگر چیزی از میان برفت ایشان درست مینمودند اکثر علمای بنی اسرائیل هم گفته اند وقتیکه
بنی اسرائیل از اسیری بابل نجات یافتند و بزمین کنعان امدند خط عبریرا بالمره فراموش کرده بودند
و این خط که الحال مینویسند بخط اشوریست مشهور است یعنی خط عمان جماعت زمین بابل است
نه انکه معنا یعنی توریة هم از نظر رفته باشد   و اگر گویند معجزات عیسی را سه چهار نفر بیش
ننوشته اند گوئیم که بر متتبع ظاهر است که این سه چهار نفر کسانی هستند که انجیل را نوشته اند در
انچه خود نوشته اند ذکر معجزات عیسی را نوشته اند که بودیم و بچشم خود میدیدیم و چون اخبار ایشان
اعتبار تمام دارد اینست که نزد اهل یورپ انغر است و الا نزد نصاری رد هم بعجزانی که از
برای دیگران نقل میکنند در کتب مبسوطه خود لا تعد و لا تحصی ضبط نموده اند لیکن اهل یورپ
بعلت شهادت تمام حواریین از انها مستغنی میباشند   و اگر گویند در اثبات سایر معجزات
محمد ص خبر محفوف بقرینه و تواتر لفظی و تواتر معنویست اما در جواب محفوف بقرینه یعنی خبر از
معجزات سائر انبیا داده است و خود دعای پیغمبری نموده است پس نشاید که خود معجزه نداشته
باشد گوئیم اولا چونکه قرانرا معجزه خود قرار داده بود دیگر احتیاج بمعجزه دیگر نداشت و ثانیا اینکه
او خود در قران در چند جا ذکر نموده است که بر متتبع واضح میشود که غیر از قران دیگر چیزی نداشته است
و از ان جمله است این چند ایه در سوره اسری و ما منعنا ان نرسل بالایات الا ان کذب بها
الاولون و در سوره انعام و اقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جائتهم ایة لیؤمنن بها قل انما
الایات عند الله و ما یشعرکم انها اذا جاءت لا یؤمنون و نقلب افئدتهم و ابصارهم
و اذا جائتهم ایة قالوا لن نؤمن حتی نؤتی مثل ما اوتی رسل الله الله اعلم حیث یجعل رسالته
و در سوره اسری در جائی که از و طلب معجزه مینمودند در مقام اعتذار گفت قل سبحان ربی
هل کنت الا بشرا رسولا و در سوره انعام در جائی که مردم میگفتند قران از قبیل اضغاث
احلام و شعر است و میگفتند فلیاتنا بایة کما ارسل الاولون در جواب گفت ما امنت قبلهم من قریة
اهلکناها افهم یؤمنون و از این قبیل بسیار است که بنا بر تفسیر مفسرین هم دلالت میکند که معجزه
نیاوردن انحضرت از راه رحم بود زیرا که میدانست که اگر بیاورد و باز ایشان ایمان نخواهند اورد

وستحق عذاب خواهند شد اما در جواب تواتر لفظی گوییم که علم باینکه قران از محمد است از کتب
و تواریخی است که از عهد محمد صلعم در میان ما ثبت شده است نه از اخبار مسلمین و اگر علم ما هم بعلت
اخبار مسلمین باشد ضرری ندارد زیرا که هزاران هزار هستند که کتاب تصنیف نموده اند لیکن در سائر
معجزات باعث وزن هست که قول مسلمین را که مدعی باشند قبول نمائیم که از تبدیل هم باشد
چه تبدیل هم باتفاق مدعیان نمیتوان نمود اما در جواب تواتر معنوی یعنی از اخبار متعدده علم
قطعی حاصل میشود که این شخص صاحب معجزه بوده است اگرچه علم بخصوصیات معجزه حاصل نشود
گوییم که اگر چنین باشد که از اخبار متعدده میان قوم علم حاصل شود پس از اخبار کثیره که هنوز از
معجزات را مجند در کتابها خود لا تعد و لا تحصی نوشته اند باید که چینیان از برای پیغمبری
برای خود ما اینها بایست یقین کنیم که ایشان پیغمبر بوده اند و حال آنکه یقین نیست و اگر
گویند که هرگاه چنین باشد پیغمبری هیچ پیغمبری ثابت نمیشود گوییم که از برای دانستن صدق اخبار
معجزات دو شرط ضرور است اول آنکه در عهد آن پیغمبر خود در کتب لیس یا در کتاب اصحاب نقل
نوشته و مشهور شده باشد و از قراین هم معلوم شود که در همان عصر شهرت داشته است چنانچه حکم
موسی و عیسی کرده اند و جناب محمد صلعم که قرآن را معجزه میدانست چندین جا ذکر نموده است نه آنکه
مدتهای مدید بعد از گذشتن آن طبقه بلکه طبقات دیگر چیزی بنویسند آنهم با اختلاف کثیره زیرا که
اگر در همان عهد مینوشتند نمیتوانستند دروغ نوشت چه شهرت می یافت و دیگران تکذیب
میکردند و برخلاف فن مینوشتند لیکن حال چون تحقیق میکنیم نقل معجزات مجند و هم چنین دیگران
از انجیل است نه از قسم اول بخلاف معجزات سائر انبیا شرط ثانی آنست که از آدمی باشد یعنی
هر کسی بواسطه اعتقاد و عقیده چیزی نمایند تا اگر بر شخصی واضح شود که آنچه در خصوص معجزات نوشته اند
دروغ است بتواند برخلاف آن چیزی بنویسد و حال آنکه مدتهاست محمد صلعم نبوده و نمی باشد چنین
زیرا که اگر کسی چیزی بگوید یا بنویسد بر فرض محال که حاکم شرع را مجاب نماید و او را مهلت دهند
که مهلت در شرع جایز است و او را مکشند لکن از قبیل تخویف و تحذیر و احتراز نمودن
زن و اولاد از او و مسی بر طوبت ننمودن مردم با او و کاری چند با وی خواهند نمود که هرگز جرأت
ابراز این مطلب را نتواند که بگوید یا بنویسد بخلاف سایر ادیان که هر چه خواهند مینویسند و

ازکسی

از کسی با نها اذیتی نمیرسد و اگر گویند اگر از هر یک از این دلایل علم حاصل نشود اما انضمام بعضی
ببعضی افاده علم مینماید میپرسیم که آیا نشنیده اند که چند مجنون بمنزله عاقل یا چند
مرده بمنزله زنده نمیتوانند شد و اگر گویند که چیزی از مجموع حاصل شود که از هر یک حاصل نشود گوییم اگر بر یک
از آنها فرضا فایده جزئی مترتب شود اما توقف بر کل فایده مترتب میشود که بر هر یک نمیشود اما حالا چنین
نیست بلکه از قبیل ضم معدوم بمعدوم است پس بر منصفان نظر معلوم میشود که باعث بر ایمان آوردن
بمحمد صلعم نیست لیکن معلوم نمیشود که چرا باید البته انکار دینها اگرچه عین نفی کردن دین ما را بس است لیکن
چیزی چند در این مقام است که اگرچه یک یک آنها از شخص یافت شود بتکلف قابل تاویل است لیکن چون
تمام این افعال و صفات در این شخص پیدا شود بر منصف واضح میشود که این شخص پیغمبر نبوده است
اول آنست که در کتب انبیای سلف ذکر او نشده است اگر گویند که کتب انبیای سلف را تحریف
نموده اند گوییم که این ادعا تهمتی است از شما و این قبول کرده نمیشود مگر با ثبات که چه شخص تحریف نموده
و کی نموده و چرا نموده است دوم آنکه از قرآن ظاهر است که پیش از وقت ظهور محمد صلعم ذکر آنحضرت
نبود از آنجمله در سوره بینه است لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی
تاتیهم البینة رسول من الله یتلوا صحفا مطهرة و کاظمند مغیرین طرا باینکه غرض از بینه محمد است
و دیگر در سوره یونس فان کنت فی شک مما انزلنا فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک و در سوره
انبیا فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و بعد از ظهور محمد صلعم بطریق اولی ذکر آنحضرت در کتابها یافت
نشد زیرا که از زمان عیسی تا محمد ششصد سال فاصله یافته بود و ممکن که حالا در تصرف نصاری است آن وقت
نیز بود بلکه حال بعد قوت اسلام بعضی از آن بلدان از تصرف نصاری بیرون رفته است و در میان ما
این ملکها کتب مقدسه نبود بلکه در اکثر السنه ترجمه انزال کرده بودند و نظم ذکری از آنحضرت دیده نشده است
و دیگر در باب تحریف هم چون در میان نصاری اعتقاد اختلاف مذهب اتفاق افتاده بود که فرقه ها
متصور نیست چگونه ممکن است که این همه کتابها را که ذکر میشود این همه طوائف بالاتفاق تحریف نمایند
و این همه مذاهب مختلفه برابر چنین اتفاق نمایند چنانچه بعد از ششصد سال که قرآن در میان شما
نبود با وجود اینکه ترجمه اش در السنه مختلفه نشده است ممکن نبود که او را تغییر دهند و اگر گویند که با
در کتب انبیای سلف ذکر او میباشد گوییم بر شماست اثبات آن بنوعی که عقل آنرا از آن نما نشده باشد
و الا کسانی که نقل معجزه از او نموده اند نباید سخن آنها را اعتبار نمود زیرا که نقل معجزات او بسیار

زمان جاهلیت او بوده و در ایام جاهلیت معجزه معنی ندارد پس اخبار آن معجزه اقدم مقرون بصدق نمیشد

و اما دلیل بر آنکه او بر جاهلیت بوده استشهادیست که در سوره حمعسق مذکور است وکذلک اوحینا

الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان و دیگر در سوره ضحی ووجدک ضالا

فهدی و دیگر در سوره انشراح ووضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و مفسرین گویند الذنوب

التی کانت علیه فی الجاهلیة و ما بعدها و دیگر در سوره فتح انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما

تقدم من ذنبک وما تاخر و مقاتل گفته ما تقدم فی الجاهلیة و ما بعدها و حسین میگوید در تفسیرش

و قیل ما تقدم من حدیث الماریة وما تاخر من امراة زید پس معلوم میشود که این کسانی که نقل معجزه بعد از

بعثت از و مینمایند چون همان کسانی باشند که نقل معجزه از و در ایام جاهلیت مینمایند پس حکم بقول

ایشان اعتماد نیست و دیگر آنکه آنحضرت رواج دادن دین خود را بقوت شمشیر نه بقوت خدائی

چون پیغمبران دیگر که شمشیر و اعطاء غنایم نداشتند و دیگر آنکه تمام احکام دین او موافق خواهش

نفسانی او واقع شده زیرا که چون بسیار میل بزن داشت گفت ان الله جعل لذتی فی النساء والطیب

پس بحسب خواهش خود شریعت را قرار داد و بجهة خود نه زن مقرر کرد و دیگران را چهار زن و

نقل زن زید مشهور است که بر او عاشق شد و مانع که بود او را از گرفتن آن بیک آیه رفع نمود و دیگر

نقل ماریه که او را با ماریه دید قسم خورد که بعد از این با ماریه نزدیکی نکند و چون باو خواهش بسیار داشت آیه

آورد در رفع آن قسم را نمود و دیگر آنکه زنان او را نباید دیگران بگیرند بلکه نکاح با نها نکنند بخلاف باقی

مردم و هیچکس بخانه اش سر زده داخل نشود و دیگر آنکه زنان او با مردان بلطف سخن نگویند و از این قبیل

آیات بسیار است که تمام آنها محض اجرای خواهش نفسانی اوست و دیگر آنکه سلطنت را بخویشان خود

واگذاشت و دیگر آنکه ببینیم قرآن را و ملاحظه مینمائیم چیزهای که در اوست اما بخصوص فصاحت و بلاغتش معلوم

است که بلاغت ندارد زیرا که نظم و ترتیب ندارد و تکرار غیر متناهی در اوست و بعضی فقرات محض از برای قافیه

و معانی بی ربطی بسیار در او یافت است و اکثر او قصها ایست که هیچ مصرف ندارد زیرا که این قصص در توریة

وانجیل

وانجیل و سایر کتب یهود و نصاری مذکور است و مشهور است و دیگر چیزهای بیمعنی که در اوست بسیار است

چنانچه در سوره لقمن والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم و دیگر در سوره کهف فاتبع سببا حتی

بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة ووجد عندها و در همین سوره مذکور است که

اسکندر رومی ایمان آورد و حال آنکه از کتب مصاحبان و قوم و تاریخ او معلوم میشود که بت پرست بود

و ایمان بخدا نیاورد و اختلاف دیگر که در اوست یعنی در احکام او که علاجش را بناسخ و منسوخ نموده اند محال

پر واضح است که هرگاه کسی اول ببیند کتابی را که این همه اختلاف در اوست یقین میکند که از جانب خدا

نیست هرچند در شریعت بشر این جایز است این اختلاف بسبب عدم علم بمستقبل آن لیکن در شریعت

خدائی بسبب استوای علم او بماضی و مستقبل این جایز نیست چنانچه در توریة و انجیل حکم ناسخ و منسوخ

یافت نمیشود و انجیل ناسخ توریة نیست بلکه تکمیل او کرده است و غرض از ایراد این اقوال اینست که

اگر کسی یقین به پیغمبری کسی داشته باشد هرگاه یکی از این اعمال و اقوال در او ببیند او را انکار

خواهد نمود و لیکن کسی که خارج از دین باشد و تمام این افعال و اقوال را در یکشخص ملاحظه نماید یقین

کند که صاحب این صفات پیغمبر نبوده است و اگر بر فرض محال امر غریبی از او ناشی شده باشد هم از جانب

خدا نخواهد بود و دیگر آنکه در اسلام راه نجات از عذاب آخرت منحصر بدو نموده اند اعمال شایسته با توبه

و عفو خداوند و هیچکدام از این دو بلکه هر دو با هم نیز سبب نجات نمیشود زیرا که این اعمال یا بر حسب حکم

خدا است یا نه اگر بر حسب حکم خدا نیست بیمصرف است و اگر هست هر عمل نیکوئی که از شخص سرزند جزای آن

عمل مخصوص همان عمل است و نمیتواند شد که جزای این عمل نیکو بعوض عمل ناشایسته دیگر واقع شود

زیرا که این عمل نیکو نیز واجب بود و چنانچه جزای آنرا بعوض این محسوب نمایند چنین میشود که آنرا نکرده باشد

و نسبت بغیر آن که آنچه خدا او را مامور کرده است بعمل آورد بلکه یکی از آنها را اگر آن اینست در توریة که تو خواه

نر ما لا تو نه زنا و نه هیچ چیز هیچکسی را پس معلوم میشود که با عمال شایسته نتوان راه نجات را تحصیل نمود اما توبه

وعفو خدا گو بهم نه ان عفو و رحم که لازم اید از و تکذیب قول خودش که البته گناه را سزائی خواهد بود
چنانچه عقل نیز بآن حاکم است زیرا که گناه عمل بر خلاف شریعت است و شریعت بدون مکافات نمیشود پس
اگر گناه را بدون سزا بخشد تکذیب قول خود نموده است و توبه نیز علت مستقله از برای عفو نیست
چه اگر کسی بدهی کسی داشته باشد و توبه نماید که دیگر از و قرض نگیرد طلبکار او را نخواهد بخشید و هم
چنین اگر گناه کار نزد حاکم توبه کند که دیگر ان فعل را نکند حاکم را نزیبد که ان فعل را عفو نماید و حکم شریعت
را جاری نماید و حال انکه میدانیم که خدا حاکم عادل است اگر چه پدر و مالک را نزیبد که فرزند و غلام
را عفو نمایند لکن حاکم را نزیبد یعنی چون پدر و مالک حاکم شرع باشند ایشانرا سزاوار نیست که چشم
از حکم شرع پوشیده تقصیر ایشانرا عفو نمایند پس چون اقتضای حکومت و عدالت خدا اینست که
هر عمل ناشایسته را جزا شود و چنانچه بندگان خود سزا یابند نجات حقیقی حاصل نخواهد شد پس
باید که دیگری بجای بندگان بقصاص رسد تا ایشانرا نجات حاصل شود و حال به بینیم که چه کس شایسته
انست که بعوض تمام خلق بقصاص رسد چون تقصیرات خلق نسبت که او بند غیر متناهی و ناشایسته است
پس انکس که بعوض این چنین تقصیر بقصاص رسد باید که مرتبه او غیر متناهی باشد و مرتبه غیر متناهی
را ندارد هیچکس جز خدا و کلمة الله روح امة اگر گویند چه گو نخود که کسی صاحب مرتبه غیر متناهی باشند
و حال انکه این مرتبه مخصوص خدا است گوییم که نسبت روح الله و کلمة الله با خدا چون نسبت شخص است
با کلام و روح او که فی الحقیقه یکی گر هستند لکن بملاحظه اعتبار نسبت بدیگران متعدد میشوند خلاصه انکه
مطلب خدا قائل نمیباشیم پس کلمة الله خود را بقصاص داد تا نجات از برای دیگران حاصل شود پس
ان کلمة الله بایست که تعیین بپذیرد تا انکه قابل قصاص باشد و الا اصل ذات او قابل مقتول شدن نیست
پس چون بایست که او بیاید بعضی از و جزا از امور نفس و افعال او ساده میشد چنانچه رسم قربانی که در هر طایفه
بود که بجهت مکافات گناهان نمایند اشاره بود باینکه قربانی شدن او بجهت مکافات خلق میباشد چنانچه در

عهد بوکر

عهد بوکر که بجهت هر گناه قربانی مقرر شده بلکه بجهت هر قسم خیانت چون مس میت و غیره بر واضح است
که میان خونریزی و رفع گناهان و خیانت هیچ مناسبت جز اینکه اشاره باشد که خون رکتن مسیح سبب
امرزش گناهان و رفع خیانت میشود نیست و دیگر در کتب انبیای سلف تمام اشاره بامدن عیسی و
افعال او نموده اند چنانچه در توریه جنسی اشاره است بلکه صریح است لیکن چون نوشتن تمام انها موجب
تطویل میشود از کتاب هر بعضی را نوشتن یک دو فقره اکتفا میرود از انجمله در توریه اینست که فرزندان هم
سلطانرا خواهد گرفت و شیطان باشند او را خواهد گزید و دیگر با ابرهیم و یعقوب و اسحق بارها وعده نمود که
برکتی که از برای همه تمام خلق باشد در اولاد شما ظاهر خواهم کرد اینها از زبان یعقوب بیهودا برکت بود شد و از
بنی یهودا در و بعضی از اولاد او بود و دیگر در زبور داود اینست که تو نفس مرا در قبر نخواهی گذاشت
و اجازت نمیدهی که مقدس تو فنا دیابد و دیگر ان در بابهای ابدی باز شوید که پادشاه ذو الجلال داخل
شد و دیگر در کتاب میکاه است بیت اللحم یا دجو دا الله تو در میان امرای یهود حقیر مباش لکن از تو
ان کس خواهد بر خواست که بر اسرائیل حاکم شود که صدورش از قدیم و از ایام ازل خواهد بود و دیگر
در کتاب اشعیه دختر باکره حامله خواهد شد و پسر را خواهیم زائید و دیگر برای گناهان زخم میخورد و
برای خطاهای ما جراحت می بیند و بضربتهای و شفا میابیم او جان خود را تا بمرگ اورده است و در
میان گناهکاران شمرده میشود و گناهان جمعیت را بر میدارد و برای گناهکاران شفاعت میکند و دیگر
در کتاب دانیال هفتاد هفته مقرر شد بر قوم تو و در شهر مقدس تو تا بانتها رسد خطا کفارت شود
ابدی داخل شود تا که اقدس مسیح شود و دیگر که بعد از امدن یحیی زکریا که بحسب حالش رد او بود مسیح
امد از دختر دوشیزه از خاندان داود در بیت اللحم و هر قسم معجزه نمود لکن چون یهود انتظار پادشاه میکشیدند این جهت
کبریا الکن میخواستند که ان شخص پادشاه و جلال دنیوی باشد پس او را قبول نکرده بقتل رسانیدند و کتاب
خود را لا عن شعور کامل کردند موافق اخبار خود و بعد از کشته شدن در روز سیم بر خواست و ظهور نمود بشاگردان
خود چندین دفعه و در پیش ایشان طعام خورد باسمان صعود نمود و حال یا چهار تاریخ داریم دو از اصحاب
و دو از معاصران ایشان و تاریخ دیگر از معجزات مصاحبانش که مورخ بچشم خود دیده است و ظهور یونس را فرموده
که باطراف عالم بروید و ندا کنید بامرزش گناهان خلق بجهت کفاره خون من و مومن را بروح القدس وعده دهید

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۳۰۲

که ایشانرا پاک سازد و مردم را بقتل نرسند داخل بهشت نگردند و عفو ربانی را نگاه دارید در باره داشتن قتل
او تا بر کشتن او ذاکر گویند که از کجا معلوم میشود که این اشخاص این چیزها را در پیش خود نساختند و
راست گویند گوئیم که اگر ایشان اینها را بر ساخته میکردند کار برا که هیچکس نمیکند زیرا که خود نوشته
که نه حرمت و نه عزت و نه دولت و نه آرام خواهیم یافت و اگر مرا فتنه یکی از اینها را خود تکذیب میخوردند و اگر ان
چیزها را دروغ میگفتند بایست یهود را که همان وقت تکذیب قول ایشان نمایند و نگذارند که دین مسیح جاری
شود زیرا که شروع بدعوت در اورشلیم نمودند در جائیکه مسیح کشته شد و ایمان بیاوردند [illegible] موجب
ملک نیست بلکه موید انست زیرا که حال ایشان مخالف میشوند از کتاب ایشان [illegible] نموده بر حقیقت
عیسی و انتشار این دین نیز از معجزات است زیرا که احکام این دین [illegible] نفسانی
بوده و غضب [illegible] باشد و از چند نفر فقیر که هیچ چیز از قوت و شمشیر و سایر چیزها چون اعوان و انصار
نداشتند حتی فصاحت جاری شد و با وجود این دین بتبدیل کردند دین قیاصره را بخلاف [illegible] ایشان
که میخواستند که دین مسیح را از میان بردارند چنانچه قتل بسیار هم نمودند و اینکه قوم نصاری او را خاتم
میدانند بجهت اینست که خود گفته است که شریعت و پیغمبری تا یحیی بود و از حال ببعد ملکوت خدا میشود
و منهیشه باشما هستم تا بانتهای عالم باید که ندا بمژده ملکوت در تمام عالم کرده شود و انگاه بانجام رسد